

# تفاہة الفردوس

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

فهرست:

• بخش اول

• بخش دوم

• بخش سوم

• بخش چهارم

## بخش اول

بیماری پیامبر (صلی الله علیه و آله)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در دهه‌ی آخر ماه صفر سال ۱۱ هجری بیمار شدند<sup>(۱)</sup>. در همین اثنا اسامه بن زید غلام آزاد شده‌ی خود را که حدود ۲۰ سال داشت (در تاریخ اکثرًا ۱۷ یا ۱۸ سال آمده<sup>(۲)</sup>) و پدرش در جنگ موته کشته شده بود، به فرما ندهی لشکری گماردند که شامل سعد بن عباده، ابوبکر بن ابی قحافه، عمر بن خطاب، ابو عبیده بن جراح و دیگر سران مهاجرین و انصار بود و به او امر فرمودند که به جنگ نصارای روم شرقی برود. (آن‌ها ظاهراً وارد مراتی حکومت اسلامی شده بودند) و به او امر فرمودند که برای پیوستن به دیگران در جرف بماند (که نام جایی است در سه میلی مدينه) و مردم را از نرفتن با او نهی کردند. (در برخی سند‌ها آمده که این کار حضرت جهت هموار کردن راه برای جانشین منصوب شده از طرف خود ایشان (حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام)) و جلوگیری از نزاع بین صحابی بر سر خلافت پس از ایشان بود. زیرا بیماری ایشان شدت یافته بود و ممکن بود به رحلت یا شهادت<sup>(۳)</sup> ایشان منجر شود.)<sup>(۴)</sup> و فرمودند: «کَعَنَ اللَّهِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ حَيْثِ الْأَسَامِهِ خُذَا لَعْنَتَ كَنْدَ كُسِّيَ رَا كَه از سپاه اسامه سرپیچی کند. (با او نزود)»<sup>(۵)</sup> و بدین ترتیب لشکر اسامه به فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به سمت جرف حرکت کرد.

آخرین نماز و خطبه‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

سحر روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال یازدهم هجری، حال پیامبر (صلی الله علیه و آله) سنگین تر شده بود. ایشان در خانه‌ی خود و در حجره‌ی عایشه<sup>(۶)</sup> در حال بی‌هوشی بودند و سرشان بر زانوی حضرت علی (علیه السلام) بود. جناب بلال مانند همیشه به در خانه‌ی ایشان آمد و ندا داد: «الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ» «وقت نماز است ای رسول خدا». شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد: پیام را به گوش ایشان رساندند. ایشان فرمودند: «کس دیگری را به مسجد بفرستید زیرا که من مشغول خود هستم (حالم خوب نیست).» عایشه پشت در آمد و گفت: «بگو پدرم (ابوبکر) نماز را اقامه کند (چرا که حال پیامبر مساعد نیست).» حفصه گفت: «به عمر بگوئید.» رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که سخن آن دو را شنیدند (و حرص هر یک را برای بالا بردن مقام ظاهری پدر خود دیدند) آنان را از این سخنان نهی فرمودند. سپس با شتاب برخاستند و مبادا که یکی از آن دو مرد (یعنی ابوبکر و عمر) در نماز بر مردم پیشی گیرند. (در صورتی که آن حضرت آن دو را به بیرون رفتن با اسامه امر فرموده بودند و برخی نمی‌دانستند که آن دو در مدينه مانده اند و هنگامی که گفتار عایشه و حفصه را شنیدند فهمیدند که در انجام دستور پیامبر سستی کرده‌اند.) سپس با اینکه از بی

<sup>(۱)</sup> طبق منابعی به سبب زهری بود که یک زن یهودی به آن حضرت خورانیده بود. (قصص الانبیاء، نوشته‌ی فاطمه مشایخ) و در برخی منابع آمده که جمعی از منافقین و توطئه‌گران به ایشان داده بودند.

<sup>(۲)</sup> الاستیعاب رقم ۱۲۰، اسدالغابه: ۶۴-۶۵

<sup>(۳)</sup> اشاره به روایت «أَهْلِكُ شَهِيدًا بِالسَّمِّ» از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دارد که یعنی: با سم شهید خواهم شد. ر.ک. کتاب سلیم بن قیس هلالی، سلیم بن قیس، ص: ۸۳۸ و تاریخ سیاسی صدر اسلام، محمود رضا افتخار زاده، ص: ۲۱۵

<sup>(۴)</sup> ر.ک. (رجوع کنید به) الإرشاد فی معرفة حجج الله على العباد، شیخ مفید، ترجمه‌ی رسولی محلاتی، ج: ۱، ص: ۱۷۰

<sup>(۵)</sup> ر.ک. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتلی، ج ۶، ص: ۵۲

<sup>(۶)</sup> رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قبل از آن در حجره‌ی ام سلمه (رضی الله عنها) بودند، پس از یک روز یا دو روز عایشه پیش ام سلمه آمد و از او درخواست کرد که آن حضرت را به حجره‌ی خود ببرد و خود پرستاری آن حضرت را بعهده گیرد، و دیگر همسران ایشان نیز همین درخواست را از ام سلمه کردند که (اجازه دهد آن حضرت را به خانه‌ی عایشه ببرند) پس ام سلمه اجازه داد و حضرت را به حجره‌ی عایشه بردند. ر.ک. الإرشاد فی معرفة حجج الله على العباد، شیخ مفید، ترجمه‌ی رسولی محلاتی، ج: ۱، ص: ۱۷۲

<sup>۳</sup>- سایت تخصصی حضرت فاطمه سلام الله علیها - گروه فرهنگی محدثه

حالی و ناتوانی نمی‌توانستند روی پا بایستند، برخاستند و با تکیه بر دستهای علی بن ابی طالب (علیه السلام) و فضل بن عباس، در حالی که پاهای نازنینشان از ناتوانی بر زمین کشیده می‌شد به مسجد آمدند. در مسجد دیدند ابوبکر در محراب ایستاده و مشغول نماز است. با دست مبارک به او اشاره فرمودند که او از محراب کنار بود. پس ابوبکر کنار رفت و ایشان به جای او ایستادند. سپس تکبیر گفته شد و نمازی را که ابوبکر شروع کرده بود از سر گرفتند.<sup>(۷)</sup> (به نقلی نشسته و به نقلی ایستاده نماز را خوانند.)

سپس به زحمت بر منبر خویش رفته و ضمن ایراد خطبه ای به حدیث ثقلین اشاره ای دوباره کردند و بر هدایت مردم پافشاری نمودند. آن گاه تک اهل بیت (علیهم السلام) را معرفی فرمودند. سپس از منبر پایین آمده به سوی خانه ی خویش بازگشته بودند. در برخی تاریخ‌ها آمده هنگامی که جناب بلال ندای نماز صبح سرداد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیهودش بودند و عایشه پدرش را برای نماز فرستاد. زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به هوش آمدند و فهمیدند که در مسجد نماز جماعت بر پاست در حالی که حضرت علی (علیه السلام) نزد ایشانند، خشمگین شدند. سپس وضو گرفتند و در حالی که پاهایشان بر زمین کشیده می‌شد به کمک حضرت علی (علیه السلام) و فضل بن عباس، به مسجد رفته و بقیه ای ماجرا اتفاق افتد.<sup>(۸)</sup>

وفات (شهادت) پیامبر (صلی الله علیه و آله):

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به خانه بازگشته بود، ابو بکر و عمر و گروهی از آنان را که در مسجد بودند فرا خوانده و به آنان فرمودند: «مگر من به شما دستور ندادم که با لشکر اسامه به بیرون از مدینه بروید؟» گفتند: آری ای رسول خدا.

فرمودند: «پس چرا دستور مرا انجام نداده و نرفتید؟» ابوبکر گفت: «من رفتم ولی دوباره بازگشتم تا یک بار دیگر شما را ببینم و تجدید عهدی کنم.» عمر گفت: «ای رسول خدا، من بیرون نرفتم زیرا دوست نداشتم وضع حال شما را از سوارانی (که از مدینه می‌آیند) بپرسم (و می‌خواستم خود از نزدیک نگران حال شما باشم).» پس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «بپیوندید به لشکر اسامه و از آن باز نمایند؛ بپیوندید به لشکر اسامه.»<sup>(۹)</sup> و سه بار این سخن را تکرار فرمودند. آنگاه به خاطر سختی ای که از رفتن به مسجد به ایشان وارد شده بود و از اندوه بسیار، از هوش رفتهند. فریاد ناله و زاری کودکان بلند شد. پس حضرت به هوش آمده، به آنان نگاه کردند و فرمودند: «أَتُؤْنِي بِذَوَاهٍ وَ كَتِيفٌ أَكُّبْ لَكُمْ كَتِيَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا.<sup>(۱۰)</sup> برایم دواتی و کتفی بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که پس از من هرگز گمراه نشود.» (در آن زمان از استخوان پهنه و بزرگ کتف چهار پایان برای نوشتن استفاده می‌شد). و سپس دوباره بیهودش شدند. پس برخی از حاضران برخاستند که به دنبال دوات و کتف بروند، که عمر بن خطاب گفت: «اُرْجِعْ فَانِهَ لَيَهْجُرُ.» بازگرد زیرا که این مرد (یعنی رسول خدا به واسطه ای کسالت شدید) هذیان می‌گوید.» یا به بیانی «ان الرَّجُلُ لَيَهْجُرُ.» یا «إِنَّهُ لَيَهْجُرُ.» (العیاذ بالله) پس آنان بازگشته بودند ولی آنان که در آن مجلس حاضر بودند از این کار پشیمان شدند که چرا در آوردن دوات و کتف کوتاهی کردند و یک دیگر را سرزنش کردند و گفتند:

«إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ما از مخالفت کردن با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می ترسیم.»

<sup>۷</sup> ر.ک. الإرشاد فی معرفة حجج الله على العباد، شیخ مفید، ترجمہ رسولی محلاتی، ج ۱، ص: ۱۷۲ و ۱۷۳

<sup>۸</sup> ر.ک. مدارک اهل سنت از جمله: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتلی، ج ۹، ص: ۱۹۷ و در چاپ مصر: ج ۲، ص: ۴۵۸ همچنین

صحیح بخاری، ج ۱، ص: ۹۲ و صحیح مسلم، ج ۲، ص: ۲۳

<sup>۹</sup> زندگانی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) ۶۶۲

<sup>۱۰</sup> سند قبلی

۴- سایت تخصصی حضرت فاطمه سلام الله علیها - گروه فرهنگی محدثه

و نزاعی بین افراد در گرفت. آن گاه آن حضرت به هوش آمدند. برخی از ایشان پرسیدند: «ای رسول خدا آیا دوات و کتف برای شما نیاوریم؟»

فرمودند: «پس از آن سختان که گفتید، نه. ولی من شما را به نیکی درباره خاندان خود سفارش می کنم.» سپس از مردم رو برگرداندند<sup>(۱۱)</sup> و در برخی منابع آمده که فرمودند: «قُومُوا عَنِّي لَا يَنْبَغِي عَنِّي تَنَازُعٌ. از نزد من بلند شوید که در نزد پیامبر نزاع سزاوار نیست.»<sup>(۱۲)</sup> پس مردمان از نزد آن حضرت<sup>(صلی الله علیہ و آله)</sup> برخاستند و تنها عباس (عموی آن حضرت)، فضل (پسرش)، علی بن ابی طالب<sup>(علیہ السلام)</sup> و خانواده ایشان ماندند.

Abbas از کار خلافت پرسید و در این مورد درخواست توصیه کرد. حضرت فرمودند: «أَنْتُمُ الْمُسْتَخْصَمُونَ مِنْ بَعْدِي. شما پس از من درمانده و ناتوان خواهید بود.»

و سپس خاموش گشتند. پس همه برخاستند در حالی که گریه می کردند و از زندگی آن حضرت نالمید شده بودند. آنگاه آن حضرت کسی را به دنبال علی<sup>(علیہ السلام)</sup> و عباس فرستادند. چون آمدند و نشستند، حضرت پس از صحبت با آنان امیر المؤمنین<sup>(علیہ السلام)</sup> را وصی خود ساختند سپس رو به ایشان کردند و فرمودند: «ای برادر آیا تو می پذیری وصیت مرا؟ و عده های مرا وفا می کنی، و دین مرا ادا می کنی؟ و آیا پس از من به کار خاندان من رسیدگی خواهی کرد؟»

عرض کردند: «بلی ای رسول خدا.»

فرمودند: «پس نزدیک من بیا»

حضرت علی<sup>(علیہ السلام)</sup> پیش رفتند. حضرت ایشان را به خود چسبانده، انگشت خویش را از دستشان بیرون آورده به ایشان دادند سپس شمشیر و زره و همه ای لباس های جنگی خود و دستمالی که هنگام جنگ به شکم خود می بستند را خواسته و به ایشان دادند و فرمودند: «به نام خدا به خانه ای خویش بازگرد»<sup>(۱۳)</sup> (احتمالاً) در همین اوقات بود که اسامه نزد آن حضرت آمد و با توجه به بیماری ایشان، در مورد به تأخیر انداختن حرکت به سوی روم کسب تکلیف کرد. ایشان اصرار فرمودند لشکر سریع تر مدینه را ترک کند. این آخرین لحظات عمر پر برکت ایشان بود و آن حضرت در سن ۶۳ سالگی به سوی محبوب شتافتند.

تغسیل و تکفین پیامبر<sup>(صلی الله علیہ و آله)</sup>

تنها کسانی که پیکر پاک پیامبر<sup>(صلی الله علیہ و آله)</sup> را غسل دادند عبارت بودند از:

حضرت علی بن ابیطالب<sup>(علیہ السلام)</sup>، عباس بن عبد المطلب، فضل بن عباس، صالح غلام آزاد کرده ای پیامبر<sup>(صلی الله علیہ و آله)</sup> و در روایتی: قشم بن عباس، شقران غلام آزاد کرده ای پیامبر<sup>(صلی الله علیہ و آله)</sup> و بنا به قولی اسامه بن زید.

---

(بخاری و دیگران از ابن عباس نقل کرده اند: (بزرگترین مصیبت ها همان بودکه میان مسلمانان و نامه پیامبر حاصل شدند.)<sup>(۱۴)</sup>

۳) ر.ک. صحیح بخاری، ج ۱، ص: ۲۲ و منابع دیگر اهل سنت

۴) ر.ک. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، ترجمه رسولی محلاتی، ج ۱، ص: ۱۷۵ تا ۱۷۳، زندگانی حضرت محمد<sup>(صلی الله علیہ و آله)</sup> (رسولی محلاتی)، ص ۶۴۳

۵- سایت تخصصی حضرت فاطمه سلام الله علیها - گروه فرهنگی محدثه

در این هنگام عباس به امیر المؤمنین (علیه السلام) گفت: «ای پسر برادر، پیش بیا تا با تو بیعت کنم که پس از این کسی با تو مخالفت نخواهد کرد.» ایشان فرمودند: «*أَنَا بِجَهَازِ رَسُولِ اللَّهِ شُغْلٌ*. اکنون کار ما تجهیز پیکر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.»<sup>(۱۴)</sup>

سقیفه ی بنی ساعد:

در حالی که پیکر مطهر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مسجد بر زمین بود، عده‌ای از انصار (افراد قبیله‌ی خزر) در محلی نزدیک مدینه به نام سقیفه ی بنی ساعد<sup>(۱۵)</sup> گرد هم آمدند و سعد بن عباده رئیس قبیله‌ی خزر را آوردند تا به عنوان خلیفه با او بیعت کنند<sup>(۱۶)</sup>. او (که در آن زمان مریض بود) طی یک سخنرانی از آنان خواست تا همه‌ی امور را به او واگذارند ولی آنان از عاقبت کار و مخالفت مهاجرین می‌ترسیدند. پس پیشنهاد دادند که یک امیر از آنان و یک امیر از مهاجرین باشد. عده‌ای مخالفت کردند و این کار را آغاز سستی دانستند.

در همین حین خبر اجتماع انصار توسط مَعَدْ بن عُدَى و عُوَيْمَ بن ساعده به عمر بن خطاب رسید. او نیز ابوبکر را مطلع ساخت و آنان همراه ابو عبیده بن جراح شتابان روانه ی سقیفه شدند. عمر می‌گوید: «هنگامی که به آن جا رسیدیم خواستم آن چه را که آمده کرده بودم بگوییم ولی ابوبکر گفت که بگذار من حرف بزنم بعد هر چه خواستی بگو.»

ابوبکر شروع به صحبت کرد و پس از حمد و ثنای خدا و مدح پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از برتری مهاجرین سخن گفت و آن گاه گفت: «پس از اولین گروه مهاجر کسی منزلت شما (انصار) را ندارد. پس ما امیران خواهیم بود شما وزیران<sup>(۱۷)</sup>. ما در مشورت با شما کوتاهی نمی‌کنیم و کارها را بدون شما حل و فصل نمی‌نماییم.» در این هنگام حباب بن منذر جموح از انصار ایستاد و خطاب به آنان از برتریشان و عزت، شکوه، شجاعت و فراوانی پیروان آنان سخن گفت و آنان را از اختلاف نهی کرد. پس پیشنهاد داد که یک امیر از آنان و یک امیر از مهاجرین باشد.<sup>(۱۸)</sup>

سپس عمر بن خطاب گفت: «دو شمشیر در یک نیام نمی‌گنجد. به خدا سوگند عرب به امیر شدن شما رضایت ندارد. چرا که از قبیله‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیستید. ولی با امیر شدن کسی که از قبیله‌ی اوست مخالفت نمی‌کنند. چه کسی توان مخالفت با حاکمیت ما را دارد در حالی که ما از دودمان و قبیله‌ی اوییم!»<sup>(۱۹)</sup>

حباب بن منذر برخاست و باز بر وحدت انصار اصرار ورزید و از سزاواری آنان سخن گفت. پس میان او و عمر نزاعی در گرفت. در این هنگام بشیر بن سعد خزرچی<sup>(۲۰)</sup> برخاست و به صورت غیرمنتظره از مهاجرین و خلافت آنان دفاع کرد.

پس ابوبکر گفت: «این عمر و این ابو عبیده. با هر کدام که می‌خواهید بیعت کنید.»

<sup>(۱۴)</sup> ر.ک. سقیفه، علامه عسکری، ص: ۲۸ و ۲۹

<sup>(۱۵)</sup> سقیفه در لغت به معنای هر جایی است که بامی و سقفی داشته باشد مثل درگاهی، یا طاق نما و بام خانه (ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن) که در حکم مهمانخانه‌ی رئیس قبیله است. (کلبه‌ی احزان، شیخ عباس قمی)

<sup>(۱۶)</sup> عبدالله بن سباء، تألیف نگارنده: ۱۱۳

<sup>(۱۷)</sup> تاریخ طبری ۱: ۱۸۴۳ چاپ اروپا

<sup>(۱۸)</sup> همان

<sup>(۱۹)</sup> احتجاج\_ترجمه غفاری مازندرانی، ج ۱ ص: ۲۷۴

<sup>(۲۰)</sup> او پسر عمومی سعد بن عباده و پدر نعمان بن بشیر و از بزرگان خزر بود که بین او و سعد حсадتی دیرین وجود داشت.

۶- سایت تخصصی حضرت فاطمه سلام الله علیها - گروه فرهنگی محدثه

آن دو گفتند: «به سوگند فرمانروایی (سروری) تو را بر عهده نمی گیریم که تو بهترین فرد از مهاجرین هستی و در ادای نماز که بهترین عمل دین است، جانشین پیامبر خدایی.»<sup>(۲۱)</sup>

در این حال ابوبکر دستش را به سوی آن دو دراز کرد تا با او بیعت کنند ولی بشیر بن سعد پیش آمد و با او بیعت کرد.

حباب بن منذر فریاد زد: «ای بشیر، خاک بر سر تو! امارت (فرماندهی) را بر پسر عمومیت روا ندانستی؟»

در این هنگام اسید بن حضیر رئیس قبیله‌ی اوس به آن‌ها (اوسيان) گفت: «به خدا سوگند اگر با ابوبکر بیعت نکنید، خزرجی‌ها همواره به شما فخر فروشی می‌کنند. بدین ترتیب همه‌ی افراد قبیله‌ی اوس با ابوبکر بیعت کردند. در هجوم افراد برای بیعت با او سعد بن عباده زیر دست و پا ماند و لگد مال شد و فریاد زد: «مرا کشتید.»

عمر پاسخ داد: «سعد را بکشید خدا او را بکشد.»

این حرکت با واکنش قیس بن سعد (پسرش) مواجه شد. ابوبکر خطاب به عمر گفت: «آرام باش. مدارا و نرمی بهتر و کارسازتر است.» سعد بن عباده خطاب به قومش گفت: «مرا از این کانون فتنه و فساد بیرون ببرید.» پس او را بلند کرده و به منزلش بردند.<sup>(۲۲)</sup>

#### بیعت اولیه

در راه برگشت صحابه از سقیفه به مدینه عمر بن خطاب کمر خود را بسته بود پیشاپیش خلیفه‌ی دوید و فریاد می‌زد: «توجه کنید مردم با ابوبکر بیعت کردند.»

#### ورود قبیله‌ی اسلام

در آن روز افراد قبیله‌ی اسلام برای تهیه‌ی آذوقه و خوار و بار به مدینه آمده بودند و در شهر ازدحام زیادی بود. عمر و بقیه به آنان گفتند: بباید کمک کنید برای خلیفه‌ی پیامبر<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> بیعت بگیریم. ما هم خوار و بار رایگان به شما می‌دهیم.

آنان خوش حال شدند و ابتدا خودشان بیعت کردند و بعد دامن‌های عربی خود را بالا زدند و به کوچه‌ها آمدند و هر کس را می‌دیدند او را برای بیعت با ابوبکر می‌آوردند. و بدین وسیله ابوبکر به کمک قبیله‌ی اسلام خلیفه شد.

عمر نیز می‌گوید: «ما /یقنت بالنصر حتى جاءت اسلام فملاعت سکك المدینة. به پیروزی یقین نداشتم تا آن موقع که قبیله‌ی اسلام آمد و کوچه‌های مدینه [از آنان] پر شد.»<sup>(۲۳)</sup>

#### حوادث شامگاه دو شنبه

<sup>(۲۱)</sup> اشاره به نماز ناتمام ابوبکر در صبح (یا در بعضی منابع ظهر) دو شنبه دارد!

<sup>(۲۲)</sup> ر.ک. بیت الأحزان فی مصائب سیدة النسوان (سلام الله علیها)، شیخ عباس قمی، ص: ۹۵ تا ۹۹. برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به سقیفه، علامه عسکری، ص: ۴۱ تا ۴۹

<sup>(۲۳)</sup> سقیفه، علامه عسکری، ص: ۴۹ و ۵۰ (به نقل از الجمل شیخ مفید، ص: ۴۳ و تاریخ طبری چاپ اروپا، ج ۱، ص: ۱۸۴۳)

۷- سایت تخصصی حضرت فاطمه سلام الله علیها - گروه فرهنگی محدثه

در شب سه شنبه زید بن ثابت یهودی نسب که جوانی تازه مسلمان بود، به خانه‌ی انصار رفت و از طرف ابوبکر بین آنان خرما پخش کرد. که کسانی آن را «رشوه در دین» تلقی کردند. در همین هنگام عده‌ای که بر پیمان غدیر استوار و با حکومت حاضر مخالف بودند، در محله‌ی بنی بیاضه جمع شدند که شامل این افراد بودند:

مقداد، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، عباده بن صامت، حذیفه بن یمان، زبیر، براء بن عازب و اُبی بن کعب.

### بیعت عمومی

پس از بیعت با ابوبکر در سقیفه، کسانی که با او بیعت کرده بودند وی را مانند دامادی که به حجله ببرند، شادی کنان به مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بردن. و با این کار امر خلافت ثبت شد.

فردای آن روز ابوبکر به خواسته‌ی عمر بر فراز منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفت و قبل از این که سخنی بگوید، عمر گفت: «خداؤند کتاب خود را که وسیله‌ی هدایت و راهنمایی پیامبرش نیز بوده را در میان شما نهاده است. اگر به آن چنگ بزنید، خداوند شما را هم به همان راه که پیامبرش را با آن هدایت فرمود، راهنمایی خواهد کرد. اکنون خداوند شما را به زمامداری بهترینتان، که یار و همدم رسول خدا در غار (ثور) بود، هم رأی و هماهنگ کرده است. پس برخیزید و با او بیعت کنید.»

بدین ترتیب بیعت عمومی مردم با ابوبکر بر فراز منبر و در روز سه شنبه صورت گرفت. سپس او خطبه‌ای خواند و مردم به امامت او نماز جماعت ظهر بر پا کردند.<sup>(۲۴)</sup>

تلash برای تطمیع عباس عمومی پیامبر (صلی الله علیه و آله).

پس از رسیدن خبر اجتماع مخالفان در محله‌ی بنی بیاضه به گوش ابو بکر و عمر، آنان سراغ ابو عبیده بن جراح و مغیره بن شعبه فرستادند و از آنان نظر خواستند.

مغیره گفت: «نظر من این است که با عباس بن عبدالمطلب ملاقات کنید و او را به طمع بیندازید و پیشنهاد کنید [اگر باشما همراهی کرد] در امر خلافت او را نصیبی باشد و برای او و نسل بعد از او باقی بماند. و این گونه خیال خود را از علی بن ابی طالب راحت کنید؛ چرا که اگر عباس بن عبدالمطلب با شما باشد دلیلی برای مردم خواهد بود و کار علی بن ابی طالب به تنها بیایی بر شما آسان می‌شود.»

پس ابو بکر و عمر و ابو عبیده بن جراح و مغیره بن شعبه در شب دوم از شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزد عباس بن عبدالمطلب رفتدند. ابو بکر سخن آغاز کرد و خداوند عز و جل را حمد و ثنا نمود، و سپس چنین گفت:

خداؤند محمد (صلی الله علیه و آله) را برای شما به عنوان پیامبر و برای مؤمنین به عنوان صاحب اختیار مبعوث نمود و بر آنان منت نهاد که او را در میان ایشان قرار داد. تا آن که برای او پیشگاه خود را اختیار کرد و امر مردم را به خودشان سپرد تا مصلحت خویش را با اتفاق - نه با خلاف - برای خود انتخاب کنند. مردم هم مرا به عنوان حاکم بر خود و مسؤول امورشان انتخاب کردند. من هم آن را بر عهده گرفتم، و به کمک خداوند از سستی و حیرت و وحشت، ترسی ندارم و توفیق من جز از خداوند نیست. ولی من طعن زننده‌ای دارم که خبرش به من می‌رسد و بر خلاف عموم مردم سخن می‌گوید<sup>(۲۵)</sup>. او شما را پناهگاه خود قرار داده و شما هم قلعه‌ی محکم او و شأن و مقام تازه‌ی او شده اید. شما باید همراه مردم در آنچه بر آن اجتماع کرده اند داخل شوید و یا آن‌ها را از آنچه به آن تمایل نشان داده اند منصرف

<sup>(۲۴)</sup> سقیفه، علامه عسکری، ص: ۵۲ و ۵۳ (به نقل از منابع اهل سنت: عبد الله بن سباء، ج ۱، ص: ۱۲۱ و صحیح بخاری، ج ۴، ص: ۱۶۵).

<sup>(۲۵)</sup> منظور او حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) است.

کنید. ما نزد شما آمده‌ایم و می‌خواهیم برایتان در این امر نصیبی قرار دهیم که برای شما و نسل بعد از شما باشد؛ چرا که شما عمومی پیامبر هستید! اگر چه مردم مقام شما و رفیقان را دیدند و با این حال امر خلافت را از شما دو نفر منصرف کردند.

عمر گفت: «ای و الله. شما ای بنی هاشم آرام باشید که پیامبر از ما و از شما است و ما از این جهت که به شما احتیاج داشته باشیم نزد شما نیامده‌ایم. بلکه کراحت داشتیم که در آنچه مسلمانان بر آن اجتماع کرده‌اند مخالفتی باشد و در نتیجه کار بین شما و آنان بالا بگیرد. پس به صلاح خود و عموم مردم فکر کنید.»

جناب عباس بن عبد المطلب سخن آغاز کرد و گفت: «خداؤند تبارک و تعالیٰ محمد<sup>(صلی الله علیہ و آله)</sup> را - همان طور که گفتی - به پیامبری مبعوث کرد و برای مؤمنین صاحب اختیار قرار داد. اگر این امر خلافت را به عنوان پیامبر<sup>(صلی الله علیہ و آله)</sup> طلب نموده‌ای که حق<sup>۲۶</sup> ما را گرفته‌ای، و اگر به عنوان یک مؤمن طلب نموده‌ای پس ما هم از مؤمنین هستیم و در باره خلافت تو نظری ندادیم و مورد مشورت و نظرخواهی قرار نگرفتیم و ما خلافت را برای تو دوست نمی‌داریم. و اما این سخنست که «در امر خلافت برای من نصیبی قرار می‌دهی»، اگر این امر فقط برای توست آن را برای خود داشته باش که ما به آن احتیاجی نداریم. و اگر حق مؤمنین است، تو حق نداری به تنها‌ی در حق آنان حکم نمایی. و اگر حق ما است ما از تو به قسمتی از آن هم راضی نمی‌شویم! و اما سخن تو ای عمر که «پیامبر از ما و از شما است»، پیامبر<sup>(صلی الله علیہ و آله)</sup> درختی است که ما شاخه‌های آن و شما همسایگان آن هستید. پس ما از شما به او سزاوارتیم.

اما آن سخنست که «ما می‌ترسیم کار بین شما و ما بالا بگیرد، این کاری که شما انجام دادید آغاز همان اختلاف است.»

پس آنان با شنیدن این سخنان از نزد عباس بیرون آمدند.<sup>(۲۷)</sup>

تدفین پیامبر<sup>(صلی الله علیہ و آله)</sup>

پیکر مطهر رسول خدا<sup>(صلی الله علیہ و آله)</sup> دو روز و دو شب دفن نشد تا همه‌ی مسلمانان آمدند و بدون امام بر ایشان نماز خواندند. بدین صورت که ابتدا مردان، سپس زنان و سپس کودکانی که به بلوغ نرسیده بودند، می‌آمدند و امام علی<sup>(علیه السلام)</sup> اذکار را بلند می‌گفتند و آنان تکرار می‌کردند. این کار در عصر سه شنبه تمام شد و شب چهارشنبه پیکر پاک پیامبر<sup>(صلی الله علیہ و آله)</sup> با حضور چند نفر<sup>(۲۸)</sup> در همان اتاقی که وفات یافته بودند (شهید شده بودند) دفن شد.<sup>(۲۹)</sup>

### جمع آوری قرآن:

پیامبر<sup>(صلی الله علیہ و آله)</sup> قبل از رحلتشان به امیرالمؤمنین<sup>(علیه السلام)</sup> امر فرمودند که: «بعد از تجهیز من، ردا بر دوش می‌فکن و از خانه خارج مشو تا این قرآن را جمع آوری کنی.»<sup>(۳۰)</sup> قرآنی که در خانه‌ی پیامبر<sup>(صلی الله علیہ و آله)</sup> بود شامل متن كامل قرآن همراه با تمامی تفسیرها و تأویل‌ها بود. امام علی<sup>(علیه السلام)</sup> آیات قرآن را همراه با تفاسیر و تأویل‌های آن

<sup>۲۶</sup>) ر.ک. اسرار آل محمد<sup>(علیهم السلام)</sup>، اسماعیل انصاری زنجانی خوئین، ص: ۲۱۳ تا ۲۱۵

<sup>۲۷</sup>) اسمی این افراد در قسمت تغییل و تکفین پیامبر<sup>(صلی الله علیہ و آله)</sup> ذکر شد.

<sup>۲۸</sup>) ر.ک. سقیفه، علامه عسکری، ص: ۳۰ و ۳۱

<sup>۲۹</sup>) بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج: ۹۲، ص: ۹

۹- سایت تخصصی حضرت فاطمه سلام الله علیها - گروه فرهنگی محدثه

که بر روی پوست و کتف و تخته و کاغذ و به صورت پراکنده موجود بود، سوراخ می‌کردند و از بین آن‌ها نخ عبور می‌دادند. این کار از روز چهارشنبه (فردای وفات) شروع شد و تا روز جمعه ادامه داشت.<sup>۳۰</sup>

### آغاز تحصن:

در روز چهارشنبه افرادی که با ابوبکر بیعت نکرده بودند از جمله عباس بن عبد المطلب، عتبه بن ابی لهب، سلمان فارسی، ابودزر غفاری، عمار بن یاسر، مقداد بن اسود، براء بن عازب، ابن ابی کعب، سعد بن ابی وقاص، طلحه بن عبید الله و گروهی دیگر در خانه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) متحصن شدند. چنان که عمر بن خطاب گفت: «پس از این که خدا پیامبرش را به سوی خود فراخواند، یکی از گزارش‌هایی که به ما رسید این بود که علی و زبیر و همراهانشان از ما بریده اند و در مقام مخالفت با ما در خانه‌ی فاطمه (سلام الله علیها) گرد آمده‌اند.»<sup>(۳۱)</sup>

### اولین هجوم مقدماتی:

ابوبکر به اصرار عمر، قنفذ پسر عمومی عمر را فرستاد تا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را که از مراسم تجهیز و تدفین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فارغ شده بودند و مشغول جمع آوری قرآن بودند را برای بیعت فراخواند. زیرا عمر معتقد بود که: «تا از علی (علیه السلام) بیعت نگیریم، به جایی نرسیده ایم.»

برخی از طرفداران، گرفتن بیعت را در آن شرایط مناسب نمی‌دیدند ولی عمر همچنان بر گرفتن بیعت اصرار می‌کرد. پس قنفذ به در خانه‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) مراجعه کرد و گفت:

«با خلیفه‌ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیعت کنید که او شما را می‌خواند.»

ولی پاسخی دریافت نکرد. بار دیگر آمد و اظهار داشت: «با خلیفه مسلمانان بیعت کنید.» ولی باز هم اجابت نشد. پس در سومین مراجعه بیان کرد:

---

۳۰) شریعت اسلام با دو نوع وحی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل می‌شد:

الف) وحی قرآنی: همین متن قرآن که از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ما رسیده است و همه‌ی جزئیات در آن ذکر شده است.

ب) وحی بیانی: که همراه همان وحی قرآنی نازل می‌شده است و در واقع تبیین و تفسیر آنرا بر عهده داشته است.

نکته: همه‌ی نویسنده‌گان صحابه، همه‌ی قرآن را نوشته بودند با تفسیر هر آیه‌ای که خود از پیامبر شنیده بودند، البته در قرآن‌های تک تک نویسنده‌گان صحابه، تفسیر همه‌ی آیات نوشته نبود، ولی آن قرآنی که در خانه‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود این چنین بود، یعنی متن كامل قرآن با تفسیر کامل همه‌ی آیات همراه بود.

نکته‌ی دیگر اینکه آنچه از قرآن و تفسیر آن نازل می‌شد، به دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و توسط هر یک از صحابه که نوشتن آموخته بودند و نزدیک وی بودند و بر هر چه در دسترس بود مكتوب می‌شد. از قبیل کاغذ یا تخته یا استخوان شانه‌ی گوسفند و امثال آن؛ و آن نوشته‌ها را در خانه‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) موجود بود.

۳۱) ر.ک. سقیفه، علامه عسکری، ص: ۷۶ (به نقل از مورخان اهل سنت: احمد بن حنبل، طبری، ابن اثیر، ابن کثیر، ابن ابی الحدید، سیوطی، ابن هشام و ...)

۱۰- سایت تخصصی حضرت فاطمه سلام الله علیها - گروه فرهنگی محدثه

«امیرالمؤمنین ابوبکر را اجابت کرده و با او بیعت کنید.»

پاسخ در هر سه مورد یکسان بود.

اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) این القاب را مخصوص امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می دانستند و با ناراحتی هر چه تمام ترا او را جواب می گفتند.

پس از مراجعه سوم، عمر بن خطاب به ابوبکر گفت: «امر خلافت جز با کشتن او (منظور حضرت علی (علیه السلام) است) به استواری نخواهد رسید.»<sup>(۳۲)</sup> ابوبکر او را به آرامش فرا خواند و به قنفذ گفت که بار دیگر مراجعه کند و از علی (علیه السلام) بخواهد که پاسخ ابوبکر را بدهنند.

ایشان در پاسخ فرمودند: «من به سفارش برادرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مشغول جمع آوری قرآن هستم و از خانه خارج نمی شوم، تو نیز نزد ابوبکر بازگرد.»

#### دومین هجوم/بتایی

این بار عمر با اشاره ابوبکر، به همراه قنفذ به خانه ای امیرمؤمنان (علیه السلام) آمد. او از خشونت و اعمال زور سخن به میان آورد. او حتی اهل خانه را به آتش زدن خانه تهدید کرد. پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) با حضور در آستانه در فرمودند: «قسم یاد کرده ام که از خانه خارج نشوم و ردا بر دوش نگیرم، تا آن که قرآن را جمع آوری کنم.» این سخن، مهاجمان را به ظاهر آرام کرد. آنان پراکنده شدند تا در فرصتی دیگر بازگردند.<sup>(۳۳)</sup>

#### ادامه ای جمع آوری قرآن و تحصین

فرق و دوری مسلمانان از پیامبرشان (صلی الله علیه و آله) به سومین روز خود وارد شد. امروز نیز امیرمؤمنان (علیه السلام) به جمع آوری قرآن مشغول بودند. تاریخ حکایت می کند که این امر بسیار مهم سه روز متوالی به طول انجامیده است. این در حالی بود که هنوز هم عده ای به نشانه ای اعتراض، به خانه ای امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفت و آمد داشتند. در این روز یا روز بعد، در میان متحصّن از خانه ای امیر مؤمنان (علیه السلام) نام طلحه و سعد بن ابی وقاص نیز مشاهده می شد. احتمالاً این دو نفر از عاملان دستگاه خلافت بودند و آمده بودند تا از درون تحصین کنندگان اخبار را پیگیری نمایند.

در حدیثی از امام باقر از <sup>(۳۴)</sup> جدش (علیهم السلام) روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در سخنرانی که نه روز بعد از مرگ پیامبر هنگامی که قرآن را جمع آوری می کرد فرمود:

ستایش سزاوار آن خداییست که ناتوان کرده خیالها را بر سند مگر به هستی او، مانع شده است خردها را که خیال کنند ذاتش را در جلوگیری از تشبیه نمودن و شکل بلکه او است خدایی که ذاتش تفاوت نکرده؛ او در کمالش بعد تجزیه نشده، جدائی دارد با همه چیز نه باختلاف مکانها، بلندتر است از آنها نه بطريق آمیختگی، آنها را میداند ولی نه به

<sup>(۳۲)</sup>) شاید او برای ارعاب حاضران این سخن را گفت.

<sup>(۳۳)</sup>) روز شمار فاطمیه، عدنان درخشان، ص: ۲۲ تا ۲۴

۱) کتاب الروضه در مبانی اخلاق ۳۸۶ باب - ۱۵ اندرزها و خطبه‌ها و حکمت‌های حضرت امیر المؤمنین(ع) ص: ۳۸۰

ابزار، آشکار نمی باشد مگر بوسیله آنها بین خداوند و دانسته‌هایش دانشی جز خودش نیست. اگر گفته شود (هست) پس بنا بر تأویل از لیت وجود است، اگر گفته شود (ثبت است) بنا بر تأویل نفی عدم است، پس منزه است او بالاتر است از گفتن کسی که غیر او را پرستش کند و خدائی جز او بگیرد، بالاتر و بزرگتر از اینهاست ستایش میکنم او را بهمان ستایشی که برای آفریدگانش برگزیده و آن ستایش را بر خود واجب نموده و گواهی میدهم که خدائی جز خدای یکتا شریکی برای او نیست و گواهی میدهم که محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده‌ی اوست. دو شهادتی که گفتن را بالا می‌برند و کردار را چند برابر می‌کنند سبک می‌شود میزانی که آن برداشته شود و سنگین می‌شود میزانی که این دو در آن نهاده شود و باین دو رسیدن بهشت است و نجات از آتش، گذشتن از صراط، بواسطه‌ی دو شهادت وارد بهشت می‌شوند، با نماز بر حرمت خدا

می‌رسند، پس زیاد کنید درود فرستادن بر پیامبرتان و خاندانش را که همانا خدا و فرشتگان درود میفرستند بر پیامبر ای کسانی که ایمان آوردید درود بر او بفرستید و سلام. ای مردم بدانید که شرافتی بهتر از اسلام نیست، احترامی عزیزتر از پرهیزکاری نیست، پابندی نگهدارنده‌تر از پارسائی نیست، دست آویزی نجات دهنده‌تر از توبه نباشد گنجی سودمندتر از دانش نخواهد بود، عزتی بالاتر از بردباری نیست، حسبی رسانتر از ادب نباشد نهادن چیزی بهتر از خشم نیست زیبائی با آرایش تر از خرد نیست، بدی بدتر از دروغ نباشد، نگهداری نگهدارنده‌تر از سکوت نیست، لباسی زیباتر از تندrstی نیست، نهانی نزدیکتر از مرگ نیست. ای مردم همانا هر که بر روی زمین رود سرانجام در شکم زمین جایگزین شود، روز و شب شتاب می‌کنند در ویران کردن عمرها، برای هر صاحب رقمی روزی است، برای هر دانه‌ای و خورنده‌ایست

تو روزی مرگی، همانا آنکه روزها را بشناسد از آماده شدن غافل نمی‌شود، ثروتمند هرگز با ثروتش از مرگ نجات پیدا نمی‌کند و نه هم فقیر بواسطه اندک داشتنش. ای مردم هر کس از پروردگارش بترسد از ستم خودداری کند، هر کس مراعات سخن گفتنش را نکند زشتی کلامش آشکار شود، هر کس خوبی را از بدی نشناشد او مانند چهارپاست چقدر کوچک است مصیبت با بزرگی فقر فردا، قیافه شما تغییر نمی‌کند مگر برای آنچه در شمامت از نافرمانی و گناهان، چقدر آسایش از رنج نزدیکتر است و نعمت از تیره‌بختی، بد نیست بدی که پس از آن بهشت باشد، خوب نیست خوبی که بعد از آن دوزخ باشد، هر نعمتی در برابر بهشت کوچک است، هر بلائی در برابر جهنم سلامتی است.

## بخش دوم

اتمام جمع آوری قرآن:

امام علی (علیه السلام) در دوره ۲۵ ساله‌ی سکوت‌شان در عین اینکه به حکومت خلفای سه گانه اعتراض داشتند و خلافت را حق خود می‌دانستند، از ارشاد و تقویح آنان و تعلیم احکام خودداری نکردند و خدمات ارزشمند ای به جهان اسلام عرضه کردند.<sup>۳۵</sup> از آن جمله جمع آوری قرآن بود.<sup>۳۶</sup> همان طور که در بخش اول آمد، این کار از چهارشنبه‌ی بعد از شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) شروع و در روز جمعه به اتمام رسید. آن حضرت، آن قرآن را با غلام آزاد کرده‌ی خود، قبر، به مسجد آورد. مسلمانان برای نماز جمعه در مسجد پیامبر گردآمده بودند. آن حضرت به ایشان فرمود: این قرآن موجود در خانه‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که برای شما آورده‌ام. آن‌ها گفتن: مایه این قرآن حاجت نداریم، خودمان

<sup>۳۵</sup>) تاریخ اسلام در عصر امامت امام علی (علیه السلام)

<sup>۳۶</sup>) همان

قرآن داریم! حضرت فرمودند: «این قرآن را دیگر نمی بینید. آن قرآن، با تفسیر تمام آیات، پس از آن حضرت دردست یازده فرزند او دست به دست منتقل شده و اکنون درنوزد حضرت مهدی<sup>(ع)</sup> است که به هنگام ظهور خویش، آن را ظاهرمی کنند.<sup>(۳۷)</sup>

این قرآنی که ما اکنون دردست داریم، همان قرآن زمان پیامبر<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> است ولی بدون تأویل، یعنی تنها وحی قرآنی است واز وحی بیانی خالی است. که البته قسمت هایی از این وحی بیانی را می توان در روایات یافت.

در روایت دیگری آمده است که:

امام علی<sup>(علیه السلام)</sup> آن قرآن را با خود آورد و در کنار قبر پیامبر<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> دو رکعت نماز گزارد و بر رسول خدا<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> درود فرستادند سپس به سوی مردی آمد که با ابوبکر در مسجد گرد آمده بودند و با صدای بلند و رسا فرمودند: ای مردم از لحظه‌ی رحلت رسول خدا تا کنون نخست به غسل و دفن او و سپس به گرد آوری قرآن مشغول بودم. اینک در این پارچه است. همه‌ی آیاتی را که بر پیامبر فرو فرستاده شده نوشته ام و آیه‌ای نیست که رسول خدا<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> آن را بر من نخوانده و تأویل اش را به من نیاموخته باشد. تا این که (فردای) قیامت نگویید ما از این امر غافل بودیم. سپس مولا<sup>(علیه السلام)</sup> فرمود: روز قیامت نگویید که من شما را به یاری خود نخواندم و حقّم را یاد آوری نکردم و نیز به تمام قرآن از اغاز و پایانش دعوت نکردم.

در این جا عمر فریاد برآورد: قرآنی که داریم ما را از قرآن تو بی نیاز کرده است. (در روایتی دیگر آمده است که عمر وقیحانه گفت: قرآن را بگذار و بی کارت برو !)

پس حضرت علی<sup>(علیه السلام)</sup> خطاب به مردم فرمودند: پیامبر<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> چنین به شما وصیت فرمودند: من دو چیز سنگین و گران بها در میان شما می گذارم: کتاب خدا و عترتم را که اهل بیت من اند. این دو از هم جدا نمی شوند تا این که کنار حوض کوثر به من باز گرددند.

پس اگر قرآن را پذیرفته اید مرا هم همراه آن پذیرید تا من میان شما به آن چه خداوند نازل فرمود قضاوت کنم. چون از همه‌ی شما به تأویل ناسخ و منسوخ محکم و متشابه و حلال و حرام ان داناتر هستم.

عمر بار دیگر فریاد برآورد: آن را با خودت ببر تا از هم جدا نشوید! ما را نیازی نه به تو و نه به آن است.

آنگاه امیر المؤمنین<sup>(علیه السلام)</sup> با قرآن به خانه بازگشتند، در محراب نمازش نشستند و در حالی که آن قرآن را در دامان گرفته بودند، اشک ریزان به تلاوت آن مشغول شدند.<sup>(۳۸)</sup>

### هجوم منجر به شکست تحصن

اجتماع سقیفه با عده ای از انصار و مهاجران با ابوبکر به پایان رسید و برای گرفتن بیعت عمومی رهسپار مسجد شدند، در بین راه عمر در پیشاپیش جمعیت حرکت می کرد و به هر کس می رسید او را وادار به بیعت با ابوبکر می نمود.

<sup>(۳۷)</sup> ر.ک. سقیفه، علامه عسکری، ص: ۳۵ و ۳۶

<sup>(۳۸)</sup> کلبه‌ی احزان، شیخ عباس قمی

۱۲ - سایت تخصصی حضرت فاطمه سلام الله علیها - گروه فرهنگی محدثه

حضرت (علیه السلام) که هنوز مشغول مراسم کفن و دفن پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند از سر و صدای جمعیت از جریان مطلع شدند و پس از آنکه استدلال و حجت مهاجران برای شایستگی خلافت به ایشان گفته شد ( که آنها به خویشاوندی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اینکه خلیفه باید از قریش و از شاخصه های درخت نبوت باشد، احتجاج کرده اند ) فرمودند:

این ها به درخت استناد کردند، ولی میوه و ثمره ای آن را نابود ساختند .

در همین اثنا برخی از کسانی که با ابوبکر بیعت کرده بودند به دور آن حضرت و بنی هاشم جمع شدند و گفتند:

«طایفه ای انصار و کسان دیگر با ابوبکر بیعت کرده اند، شما نیز با او بیعت کنید و گرنه درباره ای شما با شمشیر حکم می کنیم.»

حضرت علی (علیه السلام) در جواب آنان فرمودند:

«من برای این بیعت سزاوارترم، شما باید با من بیعت کنید، شما به موجب قرابت بارسoul خدا (صلی الله علیه و آله) خلافت را از انصار گرفتید، آنها هم این حق را به شما تسلیم کردند، من نیز با شما چنین استدلال می کنم. من در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و نیز هنگام رحلت او نزدیکترین فرد به او بودم من وصی و وزیر و حامل علم او هستم... من به کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از همه آشنا ترم و عواقب امور را بهتر از همه ای شما می دانم و ثبات قدمم از شما بیشتر است، پس بر سر چه چیز نزاع دارید؟!»

عمر گفت: «تورا رها نمی کنیم مگر این که خواه و ناخواه بیعت کنی.»

امیرالمؤمنین (علیه السلام) با لحنی قاطع پاسخ وی را داد و فرمود:

(شیری بدوش که قسمتی از آن برای توست . امروز کمربند خلافت رامحکم بر او بیند، که فردا به تو برگرداند .)

در این هنگام ابو عبیده خطاب به امام (علیه السلام) گفت: ای پسر عموم ! خویشاوندی تو با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و سابقه ات در اسلام ویاری تو آن را وهمچنین علم تو مورد انکار ما نیست ولکن تو هنوز جوانی و ابوبکر از پیر مردان قبیله ای تو میباشد، او برای برداشتن این بار بهتر است، اگر خدا عمرت دهد پس از او خلافت را به تو تسلیم خواهد کرد ....

لذا در این، فتنه و آشوب برپا مکن، تو خود میدانی دل های عرب با تو چگونه کینه و دشمنی دارد .

سومین عکس العمل آن حضرت، خطابه ایست که در برابر مهاجر و انصار ایراد فرموده است در قسمتی از این خطابه می فرماید:

((ای گروه مهاجر و انصار !

خدا رادر نظر بیاورید و عهد و پیمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) رادر باره ای من فراموش نکنید و حکومت محمد (صلی الله علیه و آله) را از خانه ای او به خانه های خود مبرید ...

((... شما می دانید که ما اهل بیت به این امر از شما سزاوارتریم . مگر شما کسی را نمی خواهید که به مفاهیم قرآن ، اصول و فروع دین و به سنت های پیامبر (صلی الله علیه و آله) احاطه ای کامل داشته باشد و جامعه ای اسلامی را به خوبی بتواند اداره کند ...؟

به خدا سوگند چنین فردی در بین ماست نه در میان شما، پیروی از هوا نفسم نکنید و از حق دور نشوید و اعمال گذشته‌ی خود را با اعمال بد فاسد نکنید بشیرین سعد با جماعتی از انصار گفتند:

ای ابوالحسن! اگر انصار این سخنان را قبل از بیعت با ابوبکر شنیده بودند، حتی دو نفر درباره‌ی تو اختلاف نمی‌کردند.

### اولین شب یاری طلبی

بعد از به خلافت رسیدن ابوبکر، عمر همه‌ی علویان به جز خود حضرت علی<sup>(علیه السلام)</sup> را به مسجد برده و از آن‌ها بیعت گرفت. (البتہ به اجبار) پس حضرت علی<sup>(علیه السلام)</sup> حضرت زهرا<sup>(سلام الله علیها)</sup> را بر روی یک چهارپا سوار کردند و به همراه حسین<sup>(علیهم السلام)</sup> که در آن زمان نوجوان بودند، به در خانه تک تک انصار رفتند و از آنان یاری طلبیدند. آنان جواب می‌دادند: ای دختر پیامبر خدا بیعت ما با این مرد (ابوبکر) انجام گرفته و اگر پسرعمویت پیش از ابوبکر می‌آمد ما به جای او کسی را نمی‌پذیرفتیم.

حضرت علی<sup>(علیه السلام)</sup> می‌فرمودند: آیا سزاوار بود پیکر پیامبر<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> را در خانه رها کرده آن را تجهیز نکنم و به سوی مردم بیایم وبا او(ابوبکر) بر سر خلافت بستیزم؟

حضرت فاطمه<sup>(سلام الله علیها)</sup> نیز می‌فرمودند: ابوالحسن جز آن چه شایسته اش بود انجام نداد و آن چه دیگران انجام دادند خداوند بازخواستشان خواهد کرد.

در آخر از این گروه، ۴۴ نفر به یاری امام جواب دادند و قرارشد که فردای آن روز همه‌ی آن‌ها با شمشیرهای آخته جمع گردند به این نشانه که سرهایشان بی مو باشد تا بتوانند به خوبی خلافت ناعادلانه را کنار زده و حضرت علی<sup>(علیه السلام)</sup> را به مسنده حکومت بنشانند. اما فقط ۴ نفر از یاران آن حضرت بر سر قرار حاضر شدند (زبیر، مقداد، ابوزد و سلمان<sup>(در)</sup>).

### مصادره‌ی اموال

همان گونه که اشاره کردیم، انبیاء مال دنیوی به ارث نمی‌گذارند و اموالشان در راه اسلام و منافع امت، وقف می‌شود.

آن گاه از منابع مذهب خویش حدیثی را به نقل از خلیفه‌ی اول می‌آورد که در آن سخن از صدقه بودن میراث نبی اکرم<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> رفته است!

عجب‌تر آنکه برای آوردن شاهد مثال درباره‌ی ارث نبردن از انبیاء صدقات امیرمؤمنان<sup>(علیه السلام)</sup> را گواه می‌گیرد!

سخن از انفاق حضرت علی<sup>(علیه السلام)</sup> می‌کند و دست آخر اقرار می‌کند که فدک، می‌دانست و بخشش الهی به رسول خدا<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> می‌باشد به او نشان می‌دهد که گویا خود نیز نمی‌داند برای حل یک مسئله‌ی حقوقی باید تمام مطالب روشن شده، به تفکیک معرفی شود و هر واژه و اصطلاح به طور جداگانه ای معنا گردد؛

به خصوص اگر این مسئله مربوط به خاندان وحی<sup>(علیهم السلام)</sup> و حقوق مالی ایشان باشد.

باغ های هفتگانه متعلق به مخیریق یهودی که در منطقه خوش آب و هوا در اطراف مدینه ( عوالی ) واقع بود.

جنگ احد روز شنبه هفدهم شوال سال سوم هجری به وقوع پیوست مخیریق که از بزرگان یهود بود به یهودیان گفت:

امروز پیامبری که داعیه‌ی توحید دارد، در مقابل مشرکان تنهاست و ما یهودیان که می‌دانیم حق با اوست باید یاری اش کنیم .

یهودیان در پاسخ گفتند: امروز، روز شنبه است و کار کردن در آن برای یهودیان جایز نیست .

مخیریق گفت: حکمت تعطیل و کار در روز شنبه، اشتغال به عبادت است و امروز یاری این پیامبر (صلی الله علیه و آله) برترین عبادات محسوب می‌شود .

یهودیان نپذیرفتند و در نتیجه مخیریق صبح روز شنبه ۱۷ شوال شخصاً نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) حاضر گردید و یاری خود را اعلام داشت و گفت: در صورتی که در این راه کشته شدم هفت باغ که در تملک من است به پیامبر بخشیدم تا به یهودیان نیفتند، حضار نیز بر این ماجرا شاهد بودند .

مخیریق در حین جنگ احد نبرد کرد و قبل از ظهر شهید شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حق او فرمودند:

اگر می‌خواهید کسی را ببینید که بدون خواندن رکعتی نماز به بهشت می‌رود، به مخیریق بنگرید .

در نتیجه، این باغ‌ها به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تعلق گرفت .

نام این باغ‌ها چنین است: از الاعراف ( نام دیگر آن به صورت مثلب یا مثیب گزارش شده است ۲۰ / الاعراف / ۳ )  
الصافیه

در آمد این باغ‌ها از سال سوم تا هفتم هجری به تصریح منابع مختلف، میان نیازمندان از بنی هاشم و فرزندان جناب عبدالالمطلب تقسیم می‌گردید :

تا سال هفتم هجری که در آن سال رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حوائط سبعه را به صدیقه طاهره (علیها السلام) اهدا فرمود .

ایشان نیز پس از تملک آن، همانند گذشته، از محل درآمد باغ‌های هفت گانه، بر بنی هاشم و فرزندان عبدالالمطلب بخشش و عطا فرمود .

به احتمال زیاد، پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، دستگاه خلافت این باغ‌ها را برخلاف دیگر اموال حضرت صدیقه ای طاهره (سلام الله علیها) مصادره نکرد؛ چرا که می‌ترسید با تصرف این باغ‌ها، بنی هاشم که از عایدات این باغ‌ها بهره مند می‌شدند، از پوسته‌های مخالفت ضمنی در آمد، به سنتیز علی با حکومت وقت پیردازند و در نتیجه، بیم آن می‌رفت که به بهانه‌ی حمایت از امیر المؤمنین دست به شمشیر نیز ببرند .

چنین اتفاقی هرگز به مصلحت نظام نوبا و شکننده‌ی حاکم نبود؛ به ویژه که دستگاه خلافت تصمیم داشت تا بنی هاشم را برای همیشه از سهم خوشاوندان محروم سازد؛ چنانچه نوشته‌اند:

ان ابابکر منع فاطمه و بنی هاشم سهم ذوی القربی و جعله فی سبیل الله السلاح و الکراع...<sup>۳۹</sup>

ابوبکر از این که سهم ذی القربا را به فاطمه (سلام الله علیها) و سهم ذوی القربا را به بنی هاشم بدهد امتناع کرد و آنرا در راه خدا و تهییه ای اسلحه و چهارپا (برای جنگ و فتوحات) خرج نمود.

زمین هایی که از انصار به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هدیه کردند.

این زمین ها در نزدیکی مدینه بود از آنجا که به این زمین ها آب نمی رسید، زمین های مرغوب و حاصل خیزی نبودند و امیرمؤمنان (علیه السلام) مسؤول رسیدگی به این زمین ها بود.

پس از تشکیل سقیفه و غصب خلافت به جهت کم ارزش بودن این زمین ها و حاصل خیز نبودن این مزارع، در آن زمان، به این اموال از اطراف خلیفه توجهی نشد.

این زمین ها، مدت ها پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، با تلاش های فراوان امیر مؤمنان (علیه السلام) و حفر چاه و قنات به زمین های حاصل خیز و آبادی تبدیل گردید.

#### انتقال فدک به اموال رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، یهودیان ساکن در فدک و مناطق اطراف آنکه از شکست پایگاه اصلی خویش در خیر آگاه شدند، از در صلح وارد گشتند و به این صورت، تمامی قریه ای فدک، تحت عنوان فیء به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تعلق گرفت.

از آنجائی که این مطلب در تاریخ اسلام قطعی است، تنها به نقل یک مدرک کوتاه بسنده می کنیم:

فکانت فدک لرسول الله (صلی الله علیه و آله) و سلم خالصہ له لانه و لم یوجف علیها بخیل و الارکاب.<sup>۴۰</sup>

پس فدک به طور کامل برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود؛ چرا که اسب و استری بر آن تاخته نشده بود.

#### دومین و سومین شب یاری طلبی

حضرت برای شب دوم با حضرت زهرا (سلام الله علیها) و حسین (علیهم السلام) به خانه ای تک تک انصار رفته و دوباره یاری طلبیدند ولی باز هم جوانی آمد ولی فردای آن روز نیز به جز آن ۴ نفر کسی بر سر قرار حاضر نشد.

باز در شب سوم همین اتفاق افتاد و کسی به یاری ایشان نیامد.

#### اما حجت و آغاز سکوت

<sup>۳۹</sup> عبور از تاریکی

<sup>۴۰</sup> ر.ک. بحار الانوار ج ۲۹ ص ۳۴۸

۱۷- سایت تخصصی حضرت فاطمه سلام الله علیها - گروه فرهنگی محدثه

[www.mohaddaseh.ir](http://www.mohaddaseh.ir)

[info@mohaddaseh.ir](mailto:info@mohaddaseh.ir)

[mohaddaseh@gmail.com](mailto:mohaddaseh@gmail.com)

همان طور که در بالا ذکر شد، حضرت علی<sup>(علیه السلام)</sup> پس از ۳ روز یاری طلبی و دیدن تعداد کم یارانشان، دیگر نیازی به نصرت خواهی نمی دیدند و تکلیف قیام به شمشیر را دیگر لازم نمی دانستند و به آن ۴ نفر فرمودند که به خانه هایتان رفته و سکوت پیشه کنید.<sup>۴۱</sup>

خطبه ی وسیله ی امیرالمؤمنین<sup>(علیه السلام)</sup><sup>۴۲</sup>

جابر بن یزید می گوید: بر ابو جعفر علیه السلام وارد شدم و عرض کردم:

ای فرزند پیامبر! اختلاف شیعه در مذاهب گوناگون مرا گذاخته است.

پس حضرت فرمود: ای جابر! آیا تو را به مفهوم اختلاف آنها و خاستگاه این اختلاف و جهت پراکندگی مسلمانان آگاه نسازم؟

عرض کردم: آری ای فرزند پیامبر.

فرمود: ای جابر! اگر آنها به راه جدایی و اختلاف رفتند تو راه اختلاف می پوی. ای جابر! منکر امام زمان علیه السلام همچون منکر پیامبر است در زمان حیاتش. ای جابر! گوش کن و در یاد نگهدار.

عرض کردم: اگر بخواهید چنین کنم.

فرمود: گوش دار و در یاد نگهدار، و تا آنجا که مرکبت می رود آن را به دیگران برسان. همانا امیرالمؤمنین علیه السلام هفت روز پس از رحلت پیامبر، پس از فراغت از گردآوری و تألیف قرآن برای مردم مدینه چنین خطبه خواند:

سپاس خدای را که اوهام را در بند کرد که به هر چیزی رسند مگر وجود او، و همه خردها را در پرده نگهداشت از اینکه ذات او را در خیال آورده، زیرا او از تشابه و هم شکلی به دور است، بلکه اوست همان که تفاوت در ذاتش ره نیابد و در صفات کمالش به تجزیه عدد، پاره پاره نگردد. از همه چیز جداست اما نه با مسافت، و در همه چیز اندر است اما نه با آمیزش و ممتازجت. دانش او به ابزار نیست و علمش به خود ذات است، و میان او و معلومش علم دیگری قرار ندارد که به وسیله آن دانا به معلوم خود باشد. اگر گفته شود بوده است به این معناست که وجودش ازلی است، و اگر گفته شود همیشه هست به این معناست که نابودی در او راه ندارد. پس منزه و بزرگ است خدا از سخن آنکه جز او را پرستد و معبود دیگری جز او گیرد. او را سپاس می نهیم به سپاسی که از خلقش برای خودش می پسندد و پذیرش آن را بر خود واجب گردانیده است و گواهی می دهم که جز الله الهی نیست، یکی است و انبازی ندارد، و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و پیامبر اوست، و این دو شهادت هستند که سخن را بالا می برند و عمل را چندین برابر می گردانند. سبک باشد ترازوی عملی که این دو شهادت را از آن بردارند، سنگین باشد ترازوی عملی که این دو شهادت را در آن نهند. بسته به این دو شهادت است، کامیابی به بهشت و نجات از دوزخ و گذشت از صراط. شما در پرتو این دو شهادت به بهشت در می آید و با نماز به رحمت دست می یابید. بر پیامبران درود بسیار فرستید:

<sup>۴۱</sup> اسرار آل محمد (صلی الله علیه و آله)

<sup>۴۲</sup> بهشت کافی - ترجمه روضه کافی <sup>۵۴</sup> خطبه امیر المؤمنین علیه السلام معروف به خطبه وسیله

«همانا خداوند و فرشتگان او بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آوردید به او درود فرستید و سلام فراوان». ای مردم! همانا شرفی برتر از اسلام نیست و کرامتی عزیزتر از تقوی و قلعه‌ای مصون‌تر از ورع و پارسایی و شفیعی موفق‌تر از توبه و جامه‌ای زیباتر از تندرستی و نگاهبانی منبع‌تر از سلامت، و نه مالی نیاز برآورنده‌تر از دل دادن به قناعت و نه گنجی پر ثروت‌تر از قناعت، وجود دارد. هر که به کفایت گذران زندگی بستنده کند آسایش خود را پا بر جا کرده و در مهد آرامش آرمیده است. گرایش به دنیا کلید رنج است و جمع دنیا مرکب ناراحتی. حسد، آفت دین است و آزمندی سبب افتادن در پرتگاه گناهان و موجب محرومیت. ستم به سوی مرگ می‌راند، و آز گرد آورنده کاستی‌های معایب است. چه بسا آزی که نقش بر آب گردد و امیدی که تحقق نیابد و آرزویی که به محرومیت منجر شود و تجاری که به زیان انجامد. آگاه باشید هر که خود را چشم بسته در کاری اندازد، در معرض ناگواریهای رسوایت‌نده است، و چه بد گردنبندی است گردنبند گناه برای مؤمن.

ای مردم! همانا گنجی سودمندتر از دانش و عزّتی بالاتر از بردباری و حسبی رساتر از ادب و نسبی زبون‌تر از خشم و جمالی زیینده‌تر از خرد نیست. هیچ زشتی بدتر از دروغ نیست و هیچ نگاهبانی نگاهدارنده‌تر از خاموشی، و هیچ غائیب نزدیک‌تر از مرگ نیست.

ای مردم! هر که در عیب خود نگرد از عیب دیگران بگذرد، و هر که به روزی خدا خشنود باشد به آنچه دیگران دارند افسوس نخورد. هر که تیغ ستم از نیام برآورد بدان کشته گردد، و هر که برای برادرش چاهی کند خویش در آن گرفتار آید، و هر که پرده دیگری بدرد زشتی خودش هویدا گردد، و هر که لغزش خویش را فراموش کند لغزش دیگران را بزرگ شمرد. هر که اندیشه خویش را خوش داشت گمراه شد، و هر که با عقل خود بینیازی جست، لغزید. هر که بر مردم کبر فروخت خوار شد، و هر که نسبت به مردم سبکسری کرد دشnam خورد، و هر که با اویاش درآمیخت کوچک شد، و هر که باری بر دوش گرفت که تاب تحمل آن را نداشت، درماند.

ای مردم! ثروتی سودمندتر از خرد و فقری سخت‌تر از نادانی و پند دهنده‌ای رساتر از اندرز و عقلی چونان تدبیر و عبادتی همچون تفکر و پشتیبانی استوارتر از رایزنی و وحشتی سخت‌تر از خود محوری و ورعی چونان دست شستن از محترمات و حلمی چونان صبر و سکوت، نیست.

ای مردم! ده سرست آدمی از زبانش برخیزد:

- ۱- گواهی که از درون گزارش دهد
- ۲- حاکمی که میان مردم داوری کند
- ۳- سخنگویی که به پاسخ پردازد
- ۴- شفاعت‌کننده‌ای که حاجت بدو روا شود
- ۵- توصیف‌کننده‌ای که هر چیز را معرفی کند
- ۶- فرمانده‌ای که به کار خوب فرمان دهد
- ۷- پند گویی که از زشت باز دارد
- ۸- تسلیت گویی که غمها بدو آرام گردد
- ۹- حاضری که کینه بدو برطرف شود
- ۱۰- درباری که گوشها از آن لذت برند.

ای مردم! همانا دم بستن از حکمت خیری به همراه ندارد و سخن ناآگاهانه گفتن نیز از خوبی به دور است.

ای مردم! هر که زبان خویش را نگاه ندارد پشیمان شود، و هر که نداند به نادانی افتاد، و هر که خویش را به بردبازی واندارد بردباز نشود، و هر که مهار خود را نکشد خردمند نیست، و هر که خردمند نیست خوار گردد، و هر که خوار شود احترام نگردد، و هر که احترام نگردد مورد سرزنش قرار گیرد، و هر که مالی را به ناحق بدست آورد بیجا خرجش کند، و هر که به گونه‌ای نیکو دست از بدی نکشد بر آن وادر گردد و با نکوهش و بیچارگی دست از آن بشوید، و هر که عطا نکند در حالی که ایستاده است چیزی بدو ندهند، و هر که عزت را به ناحق طلب خوار گردد، و هر که با ستم چیره شود بدو چیرگی یابند، و هر که با حق به دشمنی برخیزد زبونی را ملتزم گردد، و هر که تدبیر کند با وقار باشد، و هر که تکبر ورزد کوچک شود، و هر که احسان نکند او را نستایند.

ای مردم! شگفتزین عضو انسان قلب اوست که موادی از حکمت و اضدادی خلاف آن را در خود جای داده است، اگر امیدی برایش پیش آید طمع خوارش می‌سازد، و اگر شعله طمعش برافروخته گردد حرتش او را بکشد، و اگر نومیدی گربیانش بگیرد افسوس او را از پای درآورد، و اگر خشمگین شود غیظ او سخت گردد، و اگر با رضایت نیکبخت گردد مصلحت بینی را فراموش کند، و اگر بیمی بدو رسد پرهیز او را مشغول دارد، و اگر بسی آسوده گردد غریب و غرور او را دریابد، و اگر نعمتی نو برایش پدید آید عزت وجود او را در برگیرد، و اگر مالی بدو رسد بینیازی او را به طغيان کشد، و اگر به فقر گرفتار آید بلا مشغولش گرداند، و اگر مصیبتی بدو رسد ناله او را به رسایی کشد، و اگر گستنگی او را بفرساید سستی او را در جایش نشاند، و اگر در سیری زیاده روی کند شکم پیچه او را در فشار قرار دهد، پس هر کوتاهی برای او زیانمند و هر افراطی برای او تباہی زاست.

ای مردم! هر که کند خوار گردد، و هر که ببخشد آقا شود، و هر که مالش زیاد گردد سرور شود، و هر که حلمش زیاد شود شرافت یابد، و هر که در ذات خدا بسیار اندیشد زندیق گردد، و هر که زیاد کاری را انجام رساند بدان شناخته شود، و هر که شوخی بسیار کند سبک گردد، و هر که خنده‌اش زیاد شود هیبتش از میان برود. آبروی خانوادگی کسی که ادب ندارد به تباہی گراید. بهترین کار نیک نگهداشت آبروست با ثروت. کسی که با نادان همنشینی کند خردمند نیست و هر که با او نشست و برخاست کند باید آماده قیل و قال و جنجال باشد. هرگز ثروتمندی با ثروتش و تهییدستی با کم‌توشگی اش از مرگ نرهد. اگر مرگ خریدنی بود هم انسان کریم درخشان چهره، آن را می‌خرید و هم انسان فرومایه نپخته.

ای مردم! برای دلها گواهانی است که نفوس زنده برای تیز هوشی و پند پذیری از روش تقصیر کاران در این دو، به خود اعلام خطر کنند و بر حذر باشند. دلها هوی و هوس بسیار دارند ولی خردها از آن باز می‌دارند و در هر آزمونی دانشی نوین نهفته است. پند پذیری به راه راست می‌رساند، و برای ادب تو همین بس که همان را برای خویش ناخوش بداری که برای دیگری، و برای برادر مؤمنت همان کنی که برای خودت. هر که با رأی خود بینیاز شد در خطر افتاد، و تدبیر پیش از اقدام باید به کار بست تا ترا از پشیمانی برهاند. هر که نقطه نظرهای مختلف را ارزیابی کند مواضع خطرا را بشناسد و هر که از سخن زیاد خویشن داری ورزد خردها رأی او را عادل شمرند. هر که شهوتش را مهار کرد قدر خود را نگه داشت. هر که زبانش را لگام نهاد مردم از او آسایش یافتند و به حاجت خود رسید.

در دگرگونی شرایط گوهره مردان شناخته می‌شود و روزگار رازهای نهفته را بر تو هویدا سازد، و کسی که در تاریکی است از آذربخش بهره‌های نبرد، و هر که حکیم شناخته شود به دیده وقار و هیبت نگریسته شود، و بهترین بینیازی

چشمپوشی از آرزوهاست و شکیبایی سپری است در برابر کم‌توشگی، و حرص نشانه فقر و بخل جامه مسکن و دوستی خویشاوندی است که از آن بهره برده می‌شود. نادار با ترحم بهتر از توانگر جفا پیشه است و پند پناه کسی است که آن را بپذیرد. هر که نگاهش را رها کند و به هر جا چشم اندازد افسوس خورد. روزگار شکر خود را بر آنکه به درخواستش رسیده واجب گردانیده. زبان در انتشار دادن رشت و زیبا کمتر انصاف را رعایت کند. هر که بد اخلاق باشد خانواده‌اش از او دلتگ خواهد بود، و هر که به چیزی رسید گردنکشی کرد. آرزو کمتر به تو راست می‌گوید. تواضع بر هیبت تو بیفزاید. در خوش اخلاقی گنج‌های رزق و روزی نهفته است. چه بسا کسی که در پایان عمر نیز همچنان ملازم گناه خود باشد. هر که جامه آزم برت کرد عیش بر مردم پوشیده ماند.

گفتار را اندازه نگهدار، زیرا هر که اعتدال در پیش گرفت رنج و هزینه‌اش کاهش یافت، و ره یافتن تو در گرو مخالفت توست با نفس خویش. هر که روزگار را شناخت، از آمادگی غافل نماند. آگاه باشید با هر نوشیدنی گلوگیری است، و با هر لقمه فرو دادنی خفگی‌ای. نعمتی به دست نمی‌آید مگر با از دست رفتن نعمتی دیگر. هر جانداری قوتی دارد و هر دانه‌ای خورنده‌ای و تو قوت مرگی. بدانید هر که بر زمین راه می‌رود سرانجام در دل زمین جای گیرد و شب و روز در نابود کردن عمرها با یک دیگر در ستیزند.

ای مردم! ناسیاسی نعمت، پستی است، و همراهی با نادان، نگون بختی. نرمش در سخن از کرامت است و آشکار کردن سلام از عبادت. مبادا خدعا کنی. که آن از اخلاق پست مردمان است. هر جوینده‌ای یابنده باشد و هر غایبی باز نگردد. دل به کسی مبند که ترا نمی‌خواهد. چه بسا دوری که از نزدیک، نزدیکتر است. پیش از آنکه راه جویی رفیق سفر را بجو و پیش از تهیه خانه در باره همسایه آن تحقیق کن. هر که در رفتن شتاب کند خستگی وجود او را در بر گیرد. عیب برادرت را بیوش آن گونه که آن عیب را در خویش سراغ داری. از لغش دوست چشم بیوش، به حساب آن روز که دشمنت بر سر کار آید.

هر که بر کسی خشم گیرد که او بر زبان این فرد قدرتی ندارد، اندوهش به درازا کشد و خود را عذاب کند. ترس از خدا، موجب می‌شود آدمی از ستمش جلو گیرد. هر که در گفتارش به ناحق نگراید افتخار خود را بنماید. هر که خوب را از بد تشخیص ندهد چونان حیوانی باشد. از میان بردن توشه از تباہی است. مصیبت دنیا با در نظر گرفتن عظمت تهییدستی در فردا چه ناچیز است. هیهات، بی‌اعتمادی و ناآشنایی شما با یک دیگر به سبب گناهانی است که در آن به سر می‌برید. چقدر نزدیک است راحتی به رنج، و نعمت به سختی و تنگدستی. هیچ بدی که در پی آن بهشت آید بدی نیست،

و هیچ خوبی که دوزخ در پی داشته باشد خوبی نیست. هر نعمتی در برابر بهشت، ناچیز است. و هر بلایی در برابر دوزخ، عافیت به شمار می‌آید. هنگام درست و پاک کردن درون، گناهان بزرگ خودنمایی می‌کنند. پاکسازی عمل سخت‌تر است از خود عمل و پاک کردن نیت از فساد، برای عاملان سخت‌تر است از سخت کوشی طولانی.

هان اگر تقوی نبود من زیرک‌ترین فرد عرب بودم!

ای مردم! همانا خداوند به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عده وسیله داده است و وعده او حق است و خلف عده نمی‌کند. همانا وسیله، پلکان بهشت است و سر گیسوان تقرب بخدا، و نهایت بزرگ‌ترین آرزوها. آن هزار پله دارد که از هر پله تا دیگری به اندازه یک صد سال دویدن اسب تندرو است. و آن از یک پله در آغاز می‌شود تا برسد به پله‌ای از گوهر، و در پی آن به پله‌ای از زبرجد، و در پس آن پله‌ای از لؤلؤ، و در پی آن پله‌ای از یاقوت، و بدنیال آن پله‌ای از زمرد تا برسد به پله‌ای از مرجان و سپس پله‌ای از کافور و سپس پله‌ای از عنبر، و در پی آن پله‌ای از ینجوج

[چوب عود]، و در پی آن پلهای از طلا، و در پی آن پلهای از ابر، و در پی آن پلهای از هوا، و بالأخره پلهای از نور. این پلکان از همه بهشت‌ها فرازتر است. در آن روز پیامبر اکرم صلی اللہ علیه و آله و سلم بر آن نشسته و دو جامه لطیف در بر دارد؛ یکی از رحمت خدا و یکی از نور خدا، و تاج نبوت بر سر دارد که اکلیل رسالت بر آن است. از نورش همه عرصه قیامت، تابان است، و من در آن روز بر پله بلندی باشم فروتن از پله او و دو جامه لطیف در بر دارم؛ جامه‌ای از ارجوان نور و جامه‌ای از کافور.

و رسولان و پیامبران بر دیگر پله‌ها ایستاده‌اند و پرچم‌های زمانها و حجت‌های تاریخ روزگار، بر سمت راست ما افراشته شده است، که با حله‌های نور و کرامت تزیین شده‌اند، و هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسلی ما را ننگرد، جز اینکه از انوار ما خیره شود و از تابش و جلالت ما، به شگفت آید. و در سمت راست منبر وسیله، که سمت راست پیامبر است.

از آن ندا برمی‌آید که: ای حاضران موقف! خوشاب حال آنکه وصی را دوست دارد و به پیغمبر امی عرب گرویده، و هر که کافر باشد وعده‌گاهش دوزخ است.

و از سمت چپ منبر وسیله، که سمت چپ پیامبر قرار دارد، ندا می‌رسد که: ای اهل موقف! خوشاب حال آنکه وصی را دوست دارد و به پیامبر امی که ملک علی دارد گرویده. هیچ کس کامیاب نگردد و به آسایش بهشت نرسد مگر کسی که خالق خود را با اخلاص نسبت به آن دو [پیامبر صلی اللہ علیه و آله و سلم و علی علیه السلام] ملاقات کند و به اختiran این دو [فرزندان امام ایشان] اقتدا کند. ای اهل ولایت خدا! یقین داشته باشید به رو سفیدی خود، و شرافت جایگاه و کرامت سرانجام خوبیش و اینکه آن روز بر تخت‌ها در برابر یک دیگر قرار می‌گیرید.

ای اهل انحراف و سرکشی از خداوند والاپایاد و رسول و راه او و پرچم‌های امامت در هر زمانی! یقین کنید به رو سیاهی خود و خشم پروردگارتان بر شما، نسبت بدان چه انجام داده‌اید. هیچ پیامبری نگذشته است جز اینکه به رسول پس از خود خبر داده و به پیامبر خاتم مژده بخشیده است، و به قومش سفارش کرده که او را پیروی کنند، و صفات او را برای قومش بیان کرده تا او را بشناسند و از شریعت او پیروی کنند، و تا آنکه پس از وی گمراه نشوند، و هلاکت و گمراهی هر که هلاک و گمراه شد، پس از رفع عذر و بیم دادن باشد، با وجود بیان و تعیین حجت. امّتها پیوسته به امید رسولان و رسیدن پیامبران بوده‌اند.

و اگر چه پیغمبران را با بزرگی مصیبت و داغ از دست داده‌اند ولی همچنان این امید دامنه‌دار را در دل داشته‌اند. مصیبیتی بزرگتر و فاجعه‌ای کلانتر از مصیبت رحلت رسول اکرم صلی اللہ علیه و آله و سلم نبود، زیرا خداوند به وجود او نبوّت را پایان بخشید و بهانه عذر و بگو مگو را گستیست، و همو بود که وسیله عذر خدا، میان خلقش شد و او را مدخل میان خود و خلقش قرار داد، و بر آنها سرپرستش ساخت؛ کسی که جز بد و عملی پذیرفته نیابد و جز به اطاعت او کسی به درگاهش تقرّب نجوید، چنان که خداوند در قرآن می‌فرماید: مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَقِيقَةً. پس طاعت خود را به طاعت او و معصیت خود را به معصیت او قرین ساخت، و این دلیل است بر آنچه بدو تفویض شده و گواه است بر هر که از او پیروی نموده یا نافرمانیش کرده است، و این حقیقت را در چند آیه از قرآن بزرگ بیان نموده است. خداوند در مقام تشویق در پیروی از او و ترغیب و تصدیق به قبول دعاویش می‌فرماید: قُلْ إِنْ كُتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبِّنِكُمُ اللَّهُ وَ يَعْفُرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۝۲﴾. بنا بر این پیروی از رسول خدا صلی اللہ علیه و آله و سلم دوستی با خدا است و خشنودی او موجب آمرزش گناهان و کمال کامیابی و وجوب بهشت است، و رو گردانیدن از او موجب کشمکش با خدا و خشم و قهر خداوندی و دوری از اوست، که سرانجام در دوزخش جای دهد، و این سخن خداوند است که می‌فرماید: وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَخْزَابِ فَالَّذِينَ مَوْعِدُهُ ۝۳﴾. مقصود از آن انکار و نافرمانی است.

همانا خداوند تبارک و تعالی به وسیله من بنده‌های خود را آزموده و مخالفانش را به دست من از پای درآورده و منکرانش را با تیغ من نابود ساخته است، و مرا وسیله قرب و شادمانی مؤمنان نموده است، و مرا کانون مرگ زورگویان و جباران نموده است، و منم شمشیر او علیه مجرمان، و به وسیله من پشت پیامبر را استوار گردانیده، و مرا به یاری رساندن به پیامبر گرامی داشته، و به داشش او شرفم بخشیده، و به احکام او عطایم داده، و به وصیت او ویژه‌ام گردانیده است، و برای جانشینی‌اش در میان امّت انتخابم کرده، و در همایش انبوه مهاجران و انصار در باره من فرمود: ای مردم! همانا علی من همچون هارون است برای موسی جز آنکه پس از من پیامبری نیست. و مؤمنان در پرتو عنایت‌الله گفتار پیامبر را فهمیدند، زیرا می‌دانستند که من برادر تنی او نیستم چنانچه هارون برادر تنی موسی بود، و پیامبر نیستم تا درخواست پیامبری کنم، لیکن مقصودش چنین بود که مرا جانشین و خلیفه خود سازد چنان که موسی هارون را خلیفه و جانشین خود کرد آنجا که می‌گوید: **اَخْلُفْنِي فِي قَوْمٍ وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ**. و گفتار آن حضرت هنگامی گفتند:

مردم

ما بیم موالی پیامبر، و این چنین بود که پیامبر در حجّه‌الوادع بیرون شد و از غدیر خم گذر کرد و دستور داد برای او شبه منبری بپا کنند و سپس بر منبر شد و بازوی مرا برآورد تا سپیدی زیر دو بعلم دیده شد، و صدای خویش را در این انجمان چنین بلند فرمود: هر که را من سرور اویم علی سرور اوست، خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن می‌دارد.

پس معیار دوستی خدا دوستی من شد، و معیار دشمنی خدا دشمنی با من. و خداوند در همان روز این آیه را فرو فرستاد: **إِلَيْكُمْ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَ أَتَمَّتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيَتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيْنًا**. پس ولایت من کمال دین و رضایت پروردگار والایاد، گردید، و خداوند تبارک و تعالی به ویژه برای من و تعظیم و تفضیل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را فرو فرستاد: **ثُمَّ رُدُوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ لَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ** در باره من منقبتها‌ی ای است که اگر آنها را یاد کنم جنجال بزرگی پیش آید، و گوش سپردن بدان زمانی دراز می‌طلبد، و اگر در برابر من آن دو بدیخت آن را پیراهن خود کردند، در حالی که بدان حقّی نداشتند و بر سر آن با من بستیزیدند، و به گمراهی مرتكب آن گردیدند و به نادانی آن را از آن خود دانستند. بتحقیق به سرانجام و خیمی گرفتار آمدند، و چه بد بود، آنچه برای خود در خانه خویش گستراندند. آنها در برزخ و آخرت یک دیگر را لعنت کنند و هر کدام از یار خود بیزار باشد، و چون به همراه خود رسد، گوید: ای کاش میان من و تو دوری از مشرق تا مغرب بود، چه بد همنشینی بودی و آن بخت برگشته دیگری، با افسردگی پاسخش دهد: ای کاش من هم ترا دوست نگرفته بودم، هر آینه مرا از رهنمودی که برایم آمده بود گمراه ساختی، و شیطان است که خوارکننده آدمی است.

منم آن رهنمودی که از آن گمراه شد، و راهی که از آن کناره گرفت، و ایمانی که بدان کفر ورزید و قرآنی که از آن روی برتأفت، و دینی که دروغش شمرد، و پلی که از آن سرنگون شد، و اگر چه آن دو در متعابی بهای فاپذیر هماره با غرور چریدند، و در آن بر پرتگاه دوزخ به سر بردن، ولی به هر روی انجام بدی خواهند داشت هماره با آمدنی آکنده از نومیدی و لعنت. با لعنت بر یک دیگر فریاد کشند و با افسوس هماغوش گردند، و برای آنها راحتی و از عذاب چاره و گریزانشان نباشد. همانا این مردم هماره بت می‌پرسیدند، و در خدمت بت‌ها برای آنها مراسم پرستش بریا می‌کردند و برای آنها نذر می‌گذرانیدند، و برای بت‌ها نذرها‌ی بنام بحیره و وصیله و سائیه و حام، قربانی می‌کردند و با ازلام، استخاره می‌نمودند. از خداوند عز و جل بی خبر بودند و از راه راست سرگردان، سرافکندگان دیار غربت بودند، و شیطان بر آنان سیطره داشت، و تیرگی دوران جاھلیّت آنها را سر تا پا در کام خود بلعیده بود، و نادانی را با شیر از پستان مادر می‌مکیدند، و به گمراهی از شیر باز گرفته می‌شدند.

خداؤند ما را از برای مهر و رحمت خود به سوی آنها فرستاد و به دلسوزی بر آنها بازرس و سرپرست قرار داد، و پرده تیره نادانی را به وسیله ما به یک سو زد، تا نور باشد برای هر آنکه از آن برگیرد، و فضیلی باشد برای هر آن کس که دنبال آن رود، و تأیید باشد برای هر آن کس که آن را باور دارد. پس از خواری به مستند عزّت نشستند، و با اینکه اندک بودند بسیار گشتند، و قلبها و دیدگان از ایشان هیبت پذیرفتند، و جباران و مردم ایشان، گردن به فرمان آنها نهادند، و صاحبان نعمتهای پر آوازه و کرامت، فراوان شدند، و پس از ترس، آسودگی و پس از تفرقه و پریشانی، اتحاد و همبستگی یافتند، و مفاخر معد بن عدنان به وسیله ما تابنده و درخشان گشت، و ما آنها را به باب هدایت درآوردیم، و به خانه صلح و سلامت بردیم، و بر پیکر آنها جامه ایمان پوشاندیم، و بر اهل جهان به سبب ما پیروز و کامیاب گشتند، و روزگار پیامبر، آثار نیکوکاران اعم از حمایت‌کننده مجاهد و نمازگزار خداپرست و معتکف زهد پیشه را بر آنها هویدا ساخت.

آنها امانت پرداز شدند و اقدام کننده به کار ثواب، تا اینکه خداوند عزّ و جل پیامبر را نزد خود خواند، و به درگاه خویش برآورد. پس از او به اندازه چشم به هم زدنی یا درخشش برقی دوباره عقب گرد کردند، و به ارجاع گراییدند و به خونخواهی برخاستند و جنگها کردند، و در خانه پیامبر را خاک ریز کردند، و خانه‌ها را ویران نمودند و آثار رسول خدا را دگرگون ساختند و از احکامش روی برتابتند و از انوارش دور شدند، و به جای جانشین او دیگری را برگماشتند و او را پیشوا گرفتند. آنها ستمکار بودند و پیش خود اندیشیدند انتخاب از خاندان ابو قحافه برای مقام پیامبر شایسته‌تر است از آنکه پیامبر خود کسی را برای مقامش برگزیند. و پیش خود پنداشتند مهاجر آل ابی قحافه بهتر است از آن مرد مهاجر و انصاری ربّانی، که گنجینه هاشم بن عبد مناف است.

همانا نخستین گواهی دروغ و ناحق که در اسلام داده شد، گواهی آنان بود در اینکه رفیق آنها از طرف رسول خدا به خلافت برگزیده شده است، و چون کار سعد بن عباده چنان شد که شد، از این گفته بر گشتند و گفتند رسول خدا صلی اللہ علیه و آله و سلم درگذشت و به جای خود کسی را خلیفه و جانشین نکرد. و رسول خدا که پاک و مبارک بود، نخستین کسی به شمار می‌آید که عليه او به ناحق گواهی داده شد، و به زودی دریابند سرانجام آنچه را که او لین گروه آنها بنیاد نهادند، اگر چه در وسعت نشستند و در بهبودی برای عمر مقدّر، و در گشايش فرا رسیدن اجل، و بازگشت بسوی خدا، در حال غفلت ناشی از غرور، و آرامش وضع و آرزو، بسر می‌بردند.

آنها باید بدانند که خداوند عزّ و جل شداد بن عاد و ثمود بن عبود و بلعم بن باعور را مهلّت داد و نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر آنها ارمغان کرد، و با اموال و عمرهای طولانی بدیشان یاری رساند، و زمین، برکات خود را بر آنها ارزانی داشت، تا مگر یادآور نعمتهای خدایی گردند، و فرمان ایست او را بفهمند و به درگاه او بازگردند، و از بزرگی و استکبار دست شویند، و چون مدت آنها به سر رسید، و لقمه روزی آنها پایان پذیرفت، خداوند سبحان آنها را گرفت و ریشه‌کشان ساخت. بر سر برخی از آنها سنگ بارید، و جمعی را صیحه آسمانی در برگرفت و هلاک کرد، و گروهی دیگر در آتش سوختند، و برخی را زمین لر泽ه نابود کرد، و جمعی را زمین در خود بلعید، و خدا بدانها ستم نکرد، بلکه این خود ایشان بودند که به خویش ستم روا داشتند. همانا هر مدتی ثبت است، و چون برگ ثبت به سر رسید، اگر برای تو هویدا گردد، که ستمکاران در چه مهلکه‌ای فرو افتد و زیان کاران را چه بسر می‌آید، از آنچه آنان در آن بسر می‌برند و بدان گرفتار می‌آیند، به درگاه خداوند عزّ و جل خواهی گریخت.

همانا من در میان شما مانند هارونم در میان آل فرعون، و همچون باب حطّه در بنی اسرائیل و چونان کشتی نوح در قوم نوح. منم نبأ عظیم، و صدیق اکبر، و در کوتاه مدت، خواهید دانست آنچه را که به شما وعده شده است، و آیا این

حکومت شما جز مانند یک دم لیسیدن و مزهچشی نوشنده است، و چیزی جز چرت زدنی است که در پی آن هلاکت‌ها دامن گیر آنهاست، تا در دنیا رسوا باشند و در روز رستخیز به سخت‌ترین عذاب گرفتار آیند، و خدا از آنچه می‌کنند غفلت ندارد.

چه سزا‌ی دارد کسی که راه و روش خود را وارونه کرده، و حجت و دلیل خویش را منکر شده و با رهبرانش مخالفت نموده، و از روشنی پیش پایش روی برتابته، و خود را به تاریکی افکنده و سراب را آب پنداشته، و نعمت را با عذاب، و کامیابی را با بدبوختی، و خوشی را با سختی، و وسعت حال را با تنگی، با یک دیگر در هم آمیزد مگر جزای گناهکاری و بدی خلاف کاری. پس باید یقین کنند به حقیقت وعده الهی و آنچه او وعده داده است: **يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصِّيَحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُحْيِي وَ نُحْيِي وَ إِلَيْنَا الْمَصِيرُ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ...**.

### بخش سوم

آغاز مصادره ی فدک

سقیفه گران بعد از مصادره ی میراث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سهم ذی القربا (خمس) چشم به مصادره دیگر اموال اهل بیت می‌دوزند که اصلی ترین آن‌ها فدک می‌باشد که حبه و هدیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به صدیقه طاهره (سلام الله علیها) می‌باشد. بعد از رسیدن این خبر به حضرت زهرا (سلام الله علیها)، ایشان مقنه را بر سر افکنده و خود را در چادری می‌پیچند و خود را با گروهی از زنان بنی هاشم به مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌رسانند آن حضرت در پس پرده می‌نشینند و خطبه‌ای رسا علیه دستگاه حاکم به این مضمون می‌فرمایند:

لَمَّا بَلَغَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ فَدَكَ، إِجْمَاعٌ أَبِي بَكْرٍ عَلَى مَنْعِهَا فَدَكَ لَاثَتْ خِمَارَهَا عَلَى رَأْسِهَا وَ اشْتَمَلَتْ بِجَلْبَابِهَا وَ أَفْبَلتْ فِي لَمَّهٖ مِنْ حَقَدَتْهَا وَ نِسَاءٍ قَوْمَهَا تَطَّا دُبُولَهَا، مَا تَخْرُمُ مِشْيَتْهَا مِشْيَةً رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ - وَ هُوَ فِي حَسَدٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ غَيْرِهِمْ فَنَيَطَتْ دُونَهَا مُلَاءَهُ، فَجَلَسَتْ ثُمَّ أَنْتَ أَنَّهُ أَجْهَشَ الْقَوْمَ لَهَا بِالْبُكَاءِ، فَارْتَجَّ الْمَجْلِسُ، ثُمَّ أَمْهَلَتْ هُنَيْثَةً حَتَّى إِذَا سَكَنَ نَشِيجُ الْقَوْمِ وَ هَدَأَتْ فُورَتْهُمْ، افْتَحَتِ الْكَلَامَ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ الشَّنَاءِ عَلَيْهِ وَ الصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص)، فَعَادَ الْقَوْمُ فِي بُكَائِهِمْ فَلَمَّا أَمْسَكُوا عَادَتْ فِي كَلَاهِمَا. فَقَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ، وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ، وَ النَّنَاءُ بِمَا قَدَمَ مِنْ عُمُومٍ نِعَمٍ ابْتَدَأَهَا، وَ سُبُوغُ الْأَاءِ اسْدَأَهَا، وَ تَمَامِ مِنْهُ وَالاَهَا، جَمَّ عَنِ الْإِحْصَاءِ عَدَدُهَا، وَ نَائِي عَنِ الْجَزَاءِ أَمْدُهَا، وَ نَفَاقَاتُ عَنِ الْإِدْرَاكِ أَبْدُهَا، وَ نَدَبَّهُمْ لِاسْتِرَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِالتَّنَاصِلِهَا، وَ اسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ يَاجِزَالَهَا، وَ شَنَّى بِالنَّدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا، وَ أَشْهَدَ أَنَّ لَآ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، كَلِمَةُ جُعلَ الْإِخْلَاصُ تَأْوِيلَهَا، وَ ضُمِّنَ الْفُلُوبُ مَوْصُولَهَا، وَ أَنَارَ فِي الْفِكْرَةِ مَعْتُولُهَا، الْمُمْتَنَعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتُهُ، وَ مِنَ الْأَلْسُنِ صِفَتُهُ، وَ مِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَتُهُ، ابْتَدَأَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا، وَ أَنْشَأَهَا بِلَا احْتِذَاءٍ أَمْثَلَهَا، كَوَّتَهَا بِقُدرَتِهِ، وَ ذَرَاهَا بِمِسْيَتِهِ، مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا، وَ لَا فَائِدَةُ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا، إِلَّا تَشَبَّهَ لِحِكْمَتِهِ، وَ تَنْسِيهَا عَلَى طَاعَتِهِ، وَ إِظْهَارًا لِقُدرَتِهِ، وَ تَعْبُدًا لِبِرِّيَّتِهِ، وَ إِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، زِيَادَةً لِعِيَادَهُ عَنْ نَقِيمَتِهِ وَ حِيَاشَهُ مِنْهُ إِلَى جَنَّتِهِ، وَ أَشْهَدَ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا (ص) عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اخْتَارَهُ وَ انتَجَهُ بَقْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ، وَ سَمَاهُ قَبْلَ أَنْ يَجْتَبِلَهُ، وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَثَهُ، إِذْ الْخَلَائِقُ بِالْعَيْبِ مَكْنُونَهُ، وَ بِسُتْرِ الْأَهَاوِيلِ مَصْنُونَهُ، وَ بِنِهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَهُ، عِلْمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَأْئِلِ الْأُمُورِ، وَ إِحْاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ.

ابنَعْشُهُ اللَّهُ تَعَالَى إِتْمَامًا لِأَمْرِهِ، وَعَزِيمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ، وَإِنْفَادًا لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ، فَرَأَى الْأُمَّةَ فِرَقًا فِي أَدْيَايَهَا، عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْتَانِهَا، مُنْكِرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا، فَأَنَّارَ اللَّهُ بِأَيِّ ظُلْمَهَا، وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بِعُهْمَهَا، وَجَلَى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَمَهَا، وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهِدَايَةِ، فَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوايَا، وَبَصَرَهُمْ مِنَ الْعَمَائِهِ، وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، وَدَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ، ثُمَّ قَبْضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَاحْتِيَارٍ، وَرَغْبَةً بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ، قَدْ حُفِّ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ، وَرَضُوانِ الرَّبِّ الْغَفَارِ، وَمُجَاوِرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَارِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيِّهِ وَأَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَصَفِيهِ وَخَيْرِتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَرَضِيَّهِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

ثُمَّ الْفَتَتَ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ، وَقَالَتْ: أَتُّقْبِلُ عِيَادَ اللَّهِ نُصْبُ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، وَحَمْلَهُ دِينِهِ وَوَحْيِهِ، وَأَمْنَاءَ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَبُلْغَاؤهُ إِلَى الْأُمَّةِ، وَرَعَمْتُمْ حَقًّا لَكُمْ لِلَّهِ فِي كُمْ عَهْدَ قَدَّمَهُ إِلَيْكُمْ، وَبَقِيَّةً اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ، كِتَابُ اللَّهِ التَّانِطِقُ، وَالْقُرْآنُ الصَّادِقُ، وَالنُّورُ السَّاطِعُ، وَالصَّيَّابُ اللَّامُ، بَيْنَهُ بَصَائِرُهُ، مُنْكَشِفَةُ سَرَائِرُهُ، مُتَجَلِّيَةُ ظَواهِرُهُ، مُدَبِّماً لِلْبَرِيَّةِ اسْتِمَاعَهُ فَائِدًا إِلَى الرَّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدِّيًّا إِلَى النَّجَاهِ أَشْيَاعُهُ، بِهِ تَنَالُ حُجَّجُ اللَّهِ الْمُتَوَّرُ، وَعَرَائِمُهُ الْمُفَسَّرُ، وَمَحَارِمُهُ الْمُحَدَّرُ، وَبَيْنَاتُهُ الْجَالِيلَةُ، وَبَرَاهِينُهُ الْكَافِيَّةُ، وَفَضَائِلُهُ الْمَنْدُوبُهُ، وَرُحْصُهُ الْمَوْهُوبُهُ، وَشَرَائِهُ الْمَكْتُوبُهُ، فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا لَكُمْ مِنَ الشَّرِّكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهًا لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ، وَالرَّكَأَةَ تَزْكِيَّةً لِلنَّفْسِ، وَنَمَاءً فِي الرِّزْقِ، وَالصَّيَّامَ تَشْبِيَّا لِلْإِخْلَاصِ، وَالْحَجَّ تَشْيِيدًا لِلَّدَنِ، وَالْعَدْلَ تَتَسِيَّقًا لِلْقُلُوبِ، وَطَاغَتَا نِظَاماً لِلْمَلِكَةِ، وَإِمَامَتَا أَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ، وَالْجِهَادَ عِزًا لِلْإِسْلَامِ، وَالصَّبَرَ مَعْوِنَةً عَلَى الْعَلَمَاءِ.

ثُمَّ قَالَتْ:

أَيُّهَا النَّاسُ! أَعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَأُبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَقُولُ عَوْدًا وَبَدْءًا، وَلَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلَطًا، وَلَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطاً لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنْتُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ، فَإِنْ تَزُعُوهُ وَتَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ أَبَائِكُمْ، وَأَخَا أَبْنَ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ، وَلَيْعَمُ الْمَعْزِيُّ إِلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَبَلَغَ الرَّسَالَةَ، صَادِعًا بِالنِّدَارَةِ، مَائِلًا عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ، ضَارِبًا شَبَّاجَهُمْ، أَخْذَا بِاَكْظَالِهِمْ، دَاعِيَا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، يَكْسِرُ فِي الْمَصْدِرِ: يَجْفَفُ الْأَصْنَامُ، وَيَنْكُثُ الْهَامَ، حَتَّى انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَلَوْلَا الدِّبَرَ، حَتَّى تَفَرَّى اللَّيلُ عَنْ صِبْحِهِ، وَأَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَنَطَقَ زَعِيمُ الْدِيَنِ، وَخَرَسَتْ شَقَاقِ الشَّيَاطِينِ، وَطَاحَ وَشَيَّطَ النَّفَاقِ، وَانْحَلَّتْ عُقْدُ الْكُفُرِ وَالشَّفَاقِ، وَفُهُمُ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ، وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ، مُذْقَهُ الشَّارِبِ، وَنُهْزَهُ الْطَّامِعِ، وَقَبْسَةُ الْعَجَلَانِ، وَمَوْطَئُ الْأَقْدَامِ، تَشَرُّبُونَ الْطَّرْقَ، وَتَقَاتُلُونَ الْوَرَقَ، أَدْلَلَهُ خَاسِئِينَ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفُوكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ، فَأَنْقَذَكُمُ اللَّهُ تَبارَكَ وَتَعَالَى بِأَبِي بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ اللَّتَيْنَا وَالْتَّيْ، وَبَعْدَ أَنْ مُنِيَ بِهِمِ الرِّجَالِ، وَذُوبَانِ الْعَرَبِ، وَمَرَدَةِ أَهْلِ الْكِتَابِ كُلَّمَا أُوقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَاهَا اللَّهُ، أَوْ نَجَمَ قَرْنُ لِلشَّيْطَانِ، وَفَفَرَتْ فَاغِرَةً مِنَ الْمُشْرِكِينَ، قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهْوَاتِهَا، فَلَا يَنْكُفِي حَتَّى يَطَأِ صِمَاحَهَا بِأَحْمَصِهِ، وَيُخْمِدَ لَهُمَا بِسَيِّفِهِ، مَكْدُودًا دَوْبَا فِي ذَاتِ اللَّهِ، وَمُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ، قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدِ أُولَيَاءِ اللَّهِ، مُشَمِّرًا نَاصِحًا، مُجَدِّدًا كَادِحًا، لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمٍ، وَأَنْتُمْ فِي رَفَاهِيَّةِ مِنَ الْعِيشِ، وَادِعُونَ فَاكِهُونَ أَمِنُونَ، تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَائِرَ، وَتَتَوَهَّمُونَ الْأَخْبَارَ، وَتَنْكِصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ، وَتَفِرُّونَ مِنَ الْقِتَالِ، فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ، وَمَأْوَى أَصْفَيَائِهِ، ظَهَرَ فِي كُمْ حَسِيَّكَةُ النَّفَاقِ، وَسَمَلَ جِلْبَابُ الدِّينِ، وَنَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينِ، وَنَبَغَ حَامِلُ الْأَقْلَيْنِ، وَهَدَرَ فَنِيقُ الْمُمْطَلِّينِ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَأَطْلَعَ الشَّيَاطِينَ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرِزِهِ

هاتِفاً بِكُمْ، فَالْفَاكِمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِبِينَ، وَلِلْغَرَّةِ فِيهِ مُلَاحِظِينَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضْتُمْ فَوَجَدْكُمْ خَفَافًا، وَأَحْمَشْتُمْ فَآلَفَاكُمْ غَصَابًا، فَوَسَّمْتُمْ غَيْرَ إِلَيْكُمْ، وَأَوْرَدْتُمْ غَيْرَ شِرِيكُمْ، هَذَا وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَالْكَلْمُ رَحِيبٌ، وَالْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ، وَالرَّسُولُ لَمَّا يُقْبَرُ، ابْتِدَارًا رَعْمَتُمْ حَوْفَ الْفَتْنَةِ الْأَلَا فِي الْفَتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لِمُحْيطَةٍ بِالْكَافِرِينَ، فَهَيَّهَا مِنْكُمْ! وَ كَيْفَ يَكُمْ؟! وَ أَنَّى تُؤْفِكُونَ؟ وَ كِتَابُ اللَّهِ يَبْيَنُ أَظْهَرَكُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ، وَأَعْلَامُهُ زَاهِرَةٌ، وَ زَوَاجِرُهُ لَائِحَةٌ، وَأَوْامِرُهُ وَاضِحَّةٌ، وَ قَدْ خَلَقْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورَكُمْ، أَرَغَبَهُ عَنْهُ تُرِيدُونَ، أَمْ بِغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ؟! بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدْلًا، وَمَنْ يَبْيَنْغَ غَيْرَ الإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ، ثُمَّ لَمْ تَلْبِثُوا إِلَّا رَيْثَ أَنْ تَسْكُنَ نَفْرَتَهَا، وَيَسْلَسَ قِيَادَهَا، ثُمَّ أَخْدَتُمْ تُورُونَ وَقُدْتَهَا، وَتُهَيْجُونَ جَمْرَتَهَا، وَتَسْتَجِبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوَى، وَإِطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيلِ، وَإِهْمَادِ سُنْنِ النَّبِيِّ الصَّفِيِّ، تَشْرِبُونَ حَسْوًا فِي ارْتِغَاءِ، وَتَمْشُونَ لِأَهْلِهِ وَأَوْلَادِهِ فِي الْخَمْرَةِ وَالضَّرَاءِ، وَنَصِيرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزْ الْمُدَى، وَوَحْزِ السَّنَانِ فِي الْحَشَاءِ، وَأَتْتُمُ الْآنَ تَزْعُمُونَ إِلَّا إِرْثٌ لَنَا أَفَحْكُمُ الْجَاهِلِيَّةَ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنَ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟! بَلَى، تَبَجَّلَ لَكُمْ كَالشَّمْسِ الصَّاحِيَّةُ أَنِّي ابْنَتُهُ أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ، أَأَغْلَبُ عَلَى إِرْيَيْهِ؟! يَا ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ، أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا أَرِثَ أَبِي؟! لَقَدْ جِئْتُ شَيْنًا فَرِيًّا أَفْعَلَيَ عَمْدَتْ تَرَكَتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَبَيْتَهُوَكُمْ إِذْ يَقُولُ: وَرَثَ سُلَيْمانُ دَاؤُدًا؟! وَقَالَ فِيمَا اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَاً (ع) إِذْ قَالَ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ أَلِ يَعْقُوبَ، وَقَالَ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِيَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ، وَقَالَ:

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأَنْثِيَّنِ، وَقَالَ: إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًا عَلَى الْمُنْتَقِينَ، وَزَعَمْتُمْ أَنْ لَا حُظْوَةٌ لِي وَلَا أَرِثَ مِنْ أَبِي وَلَا رَحْمَةٌ بَيْنَنَا، أَفَخَصَّكُمُ اللَّهُ بِأَيَّهَا أَخْرَجَ أَبِي (ص) مِنْهَا؟! أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ أَهْلَ الْمُلْتَقِيَّنَ لَا يَتَوَارَثُانَ؟! أَوْ لَسْتُ أَنَا وَأَبِي مِنْ أَهْلِ مَلِّهِ وَاحِدَةً؟! أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَعُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَابْنِ عَمِّي؟! فَدُونَكُمَا مَخْطُومَةً مَرْحُولَةً تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ، وَالزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ، وَالْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ، وَعِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ، وَلَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدَمُونَ، وَلِكُلِّ تَبَّأْ مُسْتَقْرٍ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيَهُ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحْلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ قَالَ وَمَا رَأَيْتُ أَكْثَرَ بَاكِيَّةً وَبَاكِ مِنْهُ يَوْمَذِي ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِهَا نَحْوَ الْأَنْصَارِ فَقَالَتْ: يَا مَعَاشِيرَ النَّقِيَّةِ، وَيَا عِمَادَ الْمِلَّةِ وَحِصْنَةِ الْإِسْلَامِ، مَا هَذِهِ الْغَمِيَّةُ فِي حَقِّيِّ وَالسُّنْنَةِ عَنْ ظُلْمَاتِي، أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَلْيَهِ يَقُولُ: الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وَلْدِهِ، سَرْعَانَ مَا أَخْدَثْتُمْ، وَعَجْلَانَ ذَا إِهَالَةِ، وَلَكُمْ طَاقَةُ بِمَا أَحْاولُ، وَقُوَّةً عَلَى مَا أَطْلَبُ وَأَزاولُ، أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَخَطَبْ جَلِيلٌ اسْتَوْسَعَ وَهُنَّهُ، وَأَسْتَهِنَ فَقَهُ، وَانْفَقَ رَتْقُهُ، وَأَظْلَمَتِ الْأَرضُ لَغَيْتِهِ، وَكُسِفَتِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَأَنْتَرَتِ النُّجُومُ لِمُصْبِيَّتِهِ، وَأَكْدَتِ الْأَمَالُ، وَخَسَعَتِ الْجِهَالُ، وَأَضْبَعَ الْخَرِيمُ، وَأَزْيَلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ، فَتَلَكَ وَاللَّهِ النَّازِلُ الْكُبِيرَى، وَالْمُصْبِيَّةُ الْعَظِيمَى، لَا مِثْلَهَا نَازِلَةٌ، وَلَا بَاقِيَّةٌ عَاجِلَةٌ، أَعْلَنَ بِهَا كِتَابَ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي أَفْيَيْتُكُمْ مُمْسَاكُمْ وَمُصْبِحَكُمْ، هُتَّافًا وَصُرَاخًا، وَتَلَاوَهُ وَإِلْحَانًا، وَلَقَبَلَهُ مَا حَلَّ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ، حُكْمُ فَصْلٌ وَقَضَاءُ حَتْمٌ:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقِلِبْ عَلَى عَقِيبِهِ فَلَنْ يَنْصُرَ اللَّهُ شَيْنَا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ، إِيمَانًا قَيَّلَهُ أَهْضِمَ تُرَاثًا أَبِي وَأَنْتُمْ بِمَرَأَى مِنِّي وَمَسْمَعِي، تَبَسِّمُكُمُ الدَّاعُوَةُ وَتَشْمِلُكُمُ الْخَبِيرَةُ، وَأَنْتُمْ ذُوُو الْعُدَّةِ، وَعِنْدَكُمُ السَّلَاحُ وَالْجُنَاحُ، تُوَافِيكُمُ الدَّاعُوَةُ فَلَا تُجِيبُونَ، وَتَأْتِيكُمُ الصَّرْخَةُ فَلَا تُغْيِثُونَ، وَأَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكِفَاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْحَيْرِ وَالصَّلَاحِ، وَالنُّخْبَةُ الَّتِي اخْتَيَرَتْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

قَاتَلَكُمُ الْعَرَبُ، وَتَحْمَلَتُمُ الْكَدَّ وَالْتَّعَبَ، وَنَاطَحْتُمُ الْأَمْمَ، وَكَافَحْتُمُ الْبَهَمَ، لَا نَبْرَحُ أَوْ تَبَرَّحُونَ، نَأْمَرُكُمْ فَتَأْتِمُونَ، حَتَّى إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَى الْإِسْلَامِ، وَدَرَ حَلْبُ الْأَيَّامِ، وَخَضَعَتْ ثَغْرُ الشَّرْكِ، وَسَكَنَتْ فُورَةُ الْإِفْكِ، وَخَمَدَتْ نِيرَانُ الْكُفْرِ، وَهَدَأَتْ دَعْوَةُ الْهَرْجِ، وَاسْتَوْسَقَ نَظَامُ الدِّينِ، فَأَنَّى حُرُثُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ، وَأَسْرَرُتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ، وَنَكَصَّمْ بَعْدَ الْإِفْدَامِ، وَأَشْرَكَتُمْ بَعْدَ الْإِيمَانِ بُؤْسًا لِقَوْمٍ نَكْثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهُمْ بَدْوُكُمْ أَوْلَ مَرَّةً أَتَخْشَوْهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُوْنُمْ

مُؤْمِنِينَ أَلَا وَ قَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ، وَ أَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ، وَ خَلَوْتُمْ بِالدَّاعِيَةِ، وَ نَجَوْتُمْ بِالضَّيقِ مِنَ السَّعَةِ، فَمَجَجْتُمْ مَا وَعَيْتُمْ، وَ دَسَعْتُمُ الَّذِي تَسْوَعُنُمْ، فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيُّهُ حَمِيدٌ أَلَا وَ قَدْ قُلْتُ الَّذِي قُلْتُ عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِي بِالْخَدْلَةِ الَّتِي خَامَرْتُكُمْ، وَ الْغَدْرَةِ الَّتِي اسْتَشَعَرْتُهَا قُلُوبِكُمْ، وَ لَكُنَّهَا فِيْنِصَهُ النَّفْسِ، وَ نَفْثَةُ الْغَيْظِ، وَ حَوْرُ الْقَنَاءِ، وَ بَشَّهُ الصَّدَرُ، وَ تَقْدِيمَةُ الْحُجَّةِ، فَدُونَكُمُوهَا فَاحْتَقِبُوهَا دَبَرَةً الظَّهَرِ، نَقَيَّةُ الْخُفُّ، بَاقِيَّةُ الْعَارِ، مَوْسُومَهُ بِغَضَبِ اللَّهِ مَوْصُولَهُ بِنَارِ اللَّهِ الْمُوْقَدَةِ الَّتِي تَطَلَّعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ فَعَيْنَ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ وَ سَيَّلُمُ الَّذِينَ ظَلَّمُوا أَيَّ مُنْقَلِبٍ يَقِيلُونَ. وَ آنَابَةُ نَذَرِ لَكُمْ يَيْنَ يَدَى عَذَابٍ شَدِيدٍ فَإِنَّا عَامِلُونَ وَ انتَظِرُوا إِنَّا مُسْتَظْرُونَ

فَأَخَابَهَا أَبُو بَكْرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ وَ قَالَ: يَا بَنْتَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)! لَقَدْ كَانَ أَبُوكِ بِالْمُؤْمِنِينَ عَطُوفًا كَرِيمًا، رَءُوفًا رَحِيمًا، وَ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا، وَ عِقَابًا عَظِيمًا، إِنْ عَزَوْنَاهُ أَبَاكِ دُونَ النِّسَاءِ، وَ أَخَا إِلَفَكِ، دُونَ الْأَخْلَاءِ أَثْرَهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ، وَ سَاعَدَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ حَسِيبٍ، لَا يُحِبُّكُمْ إِلَّا سَعِيدٍ، وَ لَا يُعْضُضُكُمْ إِلَّا شَقِّيٌّ بَعِيدٍ، فَأَتَتُمْ عَتْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) الطَّيِّبِينَ، وَ الْخَيْرَ الْمُنْتَجَبُونَ، عَلَى الْخَيْرِ أَدْلَتُنَا، وَ إِلَى الْجَنَّةِ مَسَالِكُنَا، وَ أَنْتَ يَا حَيْرَ النِّسَاءِ وَ ابْنَةَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ صَادِقَهُ فِي قَوْلِكِ، سَابِقَهُ فِي وُقُورِ عَقْلِكِ، غَيْرُ مَرْدُودَةِ عَنْ حَقِّكِ، وَ لَا مَصْدُودَةِ عَنْ صِدْقِكِ، وَ اللَّهِ مَا عَدَوْتُ رَأْيَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَلَهُ وَ لَا عَمِلْتُ إِلَّا يَأْذِنِي، وَ إِنَّ الرَّأْيَدَ لَا يَكُذِّبُ أَهْلَهُ، وَ إِنِّي أَشْهِدُ اللَّهَ وَ كَفَى بِهِ شَهِيدًا أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَلَهُ يَقُولُ: نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ ذَهَبًا وَ لَا فِضَّةً وَ لَا دَارَا وَ لَا عَقَارًا وَ إِنَّمَا نُورِثُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ الْعِلْمَ وَ النُّبُوَّةَ، وَ مَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلَوْلَى الْأَمْرِ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمُ فِيهِ بِحُكْمِهِ، وَ قَدْ جَعَلْنَا مَا حَاوَلْتُهُ فِي الْكُرَاءِ وَ السَّلَاحِ يُقَاتِلُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ وَ يُجَاهِدُونَ الْكُفَّارَ، وَ يُجَاهِلُونَ الْمَرَدَةَ الْفُجَّارَ، وَ ذَلِكَ بِاجْمَاعٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، لَمْ أَنْفَدْ بِهِ وَحْدِي، وَ لَمْ أَسْتَبِدْ بِمَا كَانَ الرَّأْيُ عِنْدِي، وَ هَذِهِ خَالِي وَ مَالِي هِيَ لَكِ وَ يَبْيَنْ يَدِيْكِ لَا نَزُوْيِ عَنْكِ وَ لَا نَدْخُرُ دُونَكِ، وَ أَنْتَ سَيِّدَهُ أُمَّةٍ أَيْكِ، وَ الشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لِيَبْنِيْكِ، لَا نَدْفَعُ مَا لَكِ مِنْ فَضْلِكِ، وَ لَا نُوضَعُ مِنْ فَرْعَكِ وَ أَصْلِكِ، حُكْمُكِ نَافِذٌ فِيْمَا مَلَكْتَ يَدَيَّ، فَهَلْ تَرَيْنَ أَنْ أَخَالِفَ فِي ذَلِكِ أَبَاكِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَلَهُ وَ سَلَّمَ؟!

فَقَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا كَانَ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَلَهُ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ صَادِفًا وَ لَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالِفًا، بَلْ كَانَ يَتَبَعُ أَثْرَهُ، وَ يَقْفُو سُورَهُ، أَفَتَجْمِعُونَ إِلَى الْغَدْرِ اعْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالْزُّورِ وَ الْبَهْتَانِ، وَ هَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهُ بِمَا بُنِيَ لَهُ مِنَ الْغَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ، هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكِيمًا عَدْلًا، وَ نَاطِقاً فَصْلًا، يَقُولُ: يَرْثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ أَلِيْعَ قَوْبَ وَ يَقُولُ وَ وَرَثُ سُلَيْمانُ دَاؤُدَ فَبَيْنَ عَزَّ وَ جَلَّ فِيمَا وُرَعَ مِنَ الْأَقْسَاطِ وَ الْمِيرَاثِ، وَ أَبَاحَ مِنْ حَظَ الْذُكْرَانَ وَ الْأَنَاثِ مَا أَرَاجَ بِهِ عَلَيْهِ الْمُبْطَلِينَ، وَ أَزَالَ التَّنَظِّنَ وَ الشَّبِيهَاتِ فِي الْغَابِرِينَ، كَلَّا! بَلْ سَوْلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصِيرُ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِيفُونَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَ اللَّهُ وَ صَدَقَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَتْ أَبْنَتُهُ، أَنْتَ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ، وَ مَوْطِنُ الْهُدَى وَ الرَّحْمَةِ، وَ رُكْنُ الدِّينِ، وَ عَيْنُ الْحُجَّةِ، لَا أَبْعَدُ صَوَابِكِ، وَ لَا أُنْكِرُ خَطَابِكِ، هَوَّلَ الْمُسْلِمُونَ بَيْنِكِ وَ بَيْنِكِ قَلَدُونِي مَا تَقْلَدْتُ، وَ بِاتْفَاقِ مِنْهُمْ أَخَذْتُ مَا أَخَذْتُ، غَيْرُ مُكَابِرٍ وَ لَا مُسْتَبِدٍ وَ لَا مُسْتَأْثِرٍ، وَ هُمْ بِذَلِكَ شَهُودُ.

فَأَتَتَقَتَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ النَّاسَ وَ قَالَتْ:

مَعَاشِرُ الْمُسْلِمِينَ! الْمُسْرِعَةَ إِلَى قِيلِ الْبَاطِلِيِّ، الْمُغْضِيَّةَ عَلَى الْغِلْلِيِّ الْقَبِيْحِ الْخَاسِرِ أَ فَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا، كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ، مَا أَسْأَتُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَأَخَذَ بِسَمْعُكُمْ وَ أَنْصَارِكُمْ، وَ لَيْسَ مَا تَأْوِلُتُمْ، وَ شَرَّ مَا اغْتَصَبْتُمْ، لَتَجْدُنَّ وَ اللَّهُ مَحْمِلُهُ ثَقِيلًا، وَ غَيْهُ وَ بِيلًا، إِذَا كُثِيفَ لَكُمُ الْغُطَاءُ، وَ بَانَ مَا وَرَاءَهُ مِنَ الْبَاسَاءِ وَ الْضَّرَاءِ، وَ بَدَا لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطَلُونَ ثُمَّ عَطَفَتْ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَلَهُ وَ قَالَتْ:

فَدَ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبِاءُ وَ هَنْبِئَةُ                  لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكُونُ الْخَطْبُ

إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقْدَ الْأَرْضِ وَابْلَهَا  
 وَ اخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدْهُمْ وَ لَا تَعْبُ.  
 عِنْدَ الِّإِلَهِ عَلَى الْأَدْيَنِ مُغْتَرِبٌ  
 وَ كُلُّ أَهْلٍ لَهُ قُرْبَى وَ مَنْزَلَةٌ  
 أَبْدَتْ رِجَالٌ لَنَا نَجْوَى صُدُورِهِمْ  
 لَمَّا مَضَيَّتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ التُّرَابُ  
 تَجْهَمَتْنَا رِجَالٌ وَ اسْتُخِفَّ بِنَا  
 لَمَّا فَقِدْتَ وَ كُلُّ الْأَرْضِ مُغْنِصَبٌ  
 وَ كُنْتَ بَدْرًا وَ نُورًا يُسْتَخَاءُ بِهِ  
 عَلَيْكَ يَنْزِلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ  
 وَ كَانَ جِبْرِيلُ بِالْأَيَّاتِ يُؤْنِسُنَا  
 فَقَدْ فُقِدْتَ وَ كُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبٌ  
 فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادَفَنَا  
 لَمَّا مَضَيَّتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ الْكُثُبُ  
 إِنَّا رُزِّبَنَا بِمَا لَمْ يُرِزَّ دُوْ شَجَنٍ  
 مِنَ الْبَرِّيَّةِ لَا عَجْمٌ وَ لَا عَرَبٌ

ثُمَّ انْكَفَّاتٌ عَلَيْهَا السَّلَامُ - وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَوَقَّعُ رُجُوعَهَا إِلَيْهِ وَ يَتَطَلَّعُ طُلُوعَهَا عَلَيْهِ - فَلَمَّا اسْتَقَرَّتْ بِهَا الدَّارُ،  
 قَالَتْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْكَ السَّلَامُ: اشْتَمَلْتَ شَمْلَةَ الْجَنِينِ، وَ قَعَدْتَ حُجْرَةَ الظَّئِينِ، نَقَضْتَ قَادِمَةَ الْأَجْذَلِ، فَخَانَكَ رِيشُ  
 الْأَعْزَلِ، هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ يَتَشَرَّنِي نَحْلَةً أَبِي وَ بُلْغَةَ أَبِيَّ، لَقَدْ أَجْهَدَ فِي خَصَامِي، وَ الْفَيْتُهُ اللَّهُ فِي كَلَامِي، حَتَّى حَبَسْتُنِي  
 قَيْلَهُ نَصْرَهَا، وَ الْمُهَاجِرَةُ وَصَلَهَا، وَ غَضَّتِ الْجَمَاعَةُ دُونِي طَرْفَهَا، فَلَا دَافَعَ وَ لَا مَانَعَ، خَرَجْتُ كَاظِمَةً، وَ عَدْتُ رَاغِمَةً،  
 أَضْرَعَتَ خَدَّكَ يَوْمَ أَضْعَتَ حَدَّكَ، افْتَرَسْتِ الذَّنَابَ وَ افْتَرَسْتِ التُّرَابَ، مَا كَفَفْتَ قَائِلًا، وَ لَا أَغْيَيْتَ طَائِلًا، وَ لَا خِيَارَ لِي، لَيْتَنِي  
 مِنْ قَبْلِ هَيَّئَتِي وَ دُونَ دِلْتِي، عَذِيرِي اللَّهُ مِنْكَ غَادِيًّا، وَ مِنْكَ حَامِيًّا، وَيْلَاهُ! فِي كُلِّ شَارِقٍ وَبِلَادِي فِي كُلِّ غَارِبِ مَاتَ  
 الْعَمَدُ، وَ وَهَنَ الْحَصْدُ، شَكْوَاهِي إِلَى أَبِي، وَ عَدْوَاهِي إِلَى رَبِّي، اللَّهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ حَوْلًا وَ أَشَدُّ بَاسًا وَ تَنْكِيلًا فَقَالَ أَمِيرُ  
 الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا وَيَلَ لَكِ بَلْ الْوَيْلُ لِشَانِيَكَ، نَهْنَهِي عَنْ وَجْدِكِ يَا ابْنَةَ الصَّفْوَةِ، وَ بَقِيَّةَ النُّبُوَّةِ، فَمَا وَيَيْتُ عَنْ دِينِي،  
 وَ لَا أَخْطَلَتُ مَقْدُورِي، فَإِنْ كُنْتَ تُرِيدِينَ الْبُلْغَةَ، فَرِزْقُكِ مَاضِمُونُ، وَ كَفِيلُكِ مَأْمُونُ، وَ مَا أَعْدَ اللَّهُ لَكِ أَفْضَلَ مِمَّا قُطِعَ  
 عَنْكِ، فَاحْتَسِبِي اللَّهُ.

فَقَالَتْ: حَسْبِيَ اللَّهُ .. وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَ أَمْسَكَتْ.

ترجمه:

ابو بکر عزم خود را بر گرفتن فدک از فاطمه زهرا عليهما السلام جزم کرد. چون خبر به سمع و نظر حضرت رسید، سرپوش بر سر افکند و خود را در چادری پیچیده با گروهی از زنان به جانب مسجد به راه افتاد. حضرت خود را سخت مستور داشته بود و همچون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون هیچ کاستی قدم بر می داشت، تا اینکه بر ابو بکر وارد شد. ابو بکر در مسجد نشسته بود و گروهی از مهاجرین و انصار بر گردش جمع شده بودند. برای دور ماندن حضرت از نگاه نامحرمان پردهای در مسجد اویخته شد و فاطمه عليهما السلام در پس آن قرار گرفتند.

در ابتدا فاطمه زهرا علیها السلام صدای خود را به ناله‌ای دلخراش بلند کرد، مسجد لرزید و حاضران به گریه افتادند. سپس لختی سکوت کرد تا مجلس از جنب و جوش خود باز ایستاد.

فریادها و همهمه‌ها چون به سکوت گرایید، کلام خود را با سپاس و ستایش از خداوند و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آغاز نمود. بار دیگر ناله‌ها به اوج خود رسید. با برقراری آرامش مجدد، فاطمه علیها السلام این گونه ادامه داد:

خداوند را بر آنچه ارزانی داشت، سپاسگزار و بر اندیشه نیکو که در دل نهاد، شاکر و برنعمتها فراگیرش ثنا می‌گوییم. نعمتها که از چشمۀ لطفش جوشید و عطاها فراوانی که بخشید و احسانی که پیاپی پراکند. نعمتها که از شمار بیرون است و شکر و جبران (نعمتها) از توان افزون، و درک نهایتش نه در حد اندیشه ناموزون. بندگان را برای فزونی نعمتها و استمرار عطاها به شکر خویش فراخوانده برای تکمیل به ستایش آن متوجه نموده آنان را برای نعمتها دو چندان تشویق فرموده است. گواهی می‌دهم که معبدی جز او نیست و یکتایی است بی‌انیاز و شریک.

روح این گواهی، دوستی بی‌آلایش و خلوص است، که دلهای مشتاقان با آن درآمیخته آثارش در افکار پرتو افکن شده است. خدایی که دیدگان را توانایی دیدن، زبان را یارای بیان، و گمانها را قدرت بر ادراک او نیست.

همه چیز را از نیستی به هستی در آورد، و آنان را بدون وجود الگو و نمونه‌ای ایجاد نمود. باید قدرت خود همه را بالندگی داد و با اراده‌اش به خلق موجودات دست یازید، بی‌آنکه به آفرینش آنها نیازمند باشد و از این صورتگری طرفی بینند. او می‌خواست حکمتش را آشکار سازد و مردم را به فرمانبرداریش هشیار کند و بندگان را به عبودیتش رهنمون گرداند و برای دعوتش موجب سرافرازی باشد پس آنگاه پاداش را در اطاعت و کیفر را در نافرمانی نهاد تا بندگان را از خشم و عذاب خود رهانیده به سوی بهشت و کانون رحمتش سوق دهد.

گواهی می‌دهم که پدرم، محمد، بنده و فرستاده اوست. او را برگزید و انتخاب کرد قبل از آنکه به سوی مردم برای هدایت آنان بفرستد و پیش از انتخاب کردن، نامی نیکو بر او نهاد و قبل از آنکه او را به پیامبری برانگیزاند، از میان مردم انتخاب کرد و برگزید و این در آن هنگام بود که بندگان در حجاب غیب مستور، در پس پرده نیستی و در پنهان بیابان عدم، سرگردان بودند. پروردگار بزرگ بر پایان هر کار دانا و بر دگرگونیها محیط و به انجام هر چیز بینا بود. محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برانگیخت تا فرمانش را کامل، حکمش را نافذ و آنچه را مقدّر ساخته بود، به انجام رساند. پیامبر مشاهده نمود که هر گروه آیینی را پذیرا گشته‌اند. دسته‌ای بر گرد آتش در طوف، گروهی در برابر بت به نماز، و همگان یاد خدایی را که می‌شناسند، از خاطر زدوده‌اند. پس خداوند به نور محمد بساط ظلمت را برچید، و دله را از تیرگی کفر رهانید، و ابرهای تیره و تار را از مقابل دیدگان به یک سو فکند. او (پیامبر خدا) برای هدایت مردم به پای خاست و آنها را از گمراهی و ناراستی رهایی بخشید و چشمانشان را بینا ساخت. آنان را به آیین پا بر جای اسلام رهنمون و به راه راست دعوت نمود. سپس از روی اختیار و مهربانی، و میل و ایثار، جوار رحمت خود را به او ارزانی داشت، و او را از رنج این جهان دل آسوده و راحت نمود و فرشتگانی مقرّب بر او گماشت. چتر دولتش را در همسایگی خود افراشت و طومار مغفرت و رضوان را به نام او نگاشت. درود و برکات بی‌پایان خداوندی بر محمد پیام‌اور رحمت، امین وحی و رسالت و برگزیده امّت باد. سپس فاطمه علیها السلام نگاهی به اهل مجلس افکند و این چنین به سخنان خود ادامه داد:

شما بندگان خدا، نگاهبانان حلال و حرام، حاملان دین و احکام، امینان خداوند بر خویش و پیام آوران او به سوی امّتها هستید. حقیقی از سوی خداوند بر عهده دارید و پیمانی را که با او بسته‌اید، پذیرفته‌اید. و آنچه که پیامبر خدا پس از خود در میان شما باقی گذارد، کتاب گویای خداوند و قرآن صادق می‌باشد که نور او فروزان و شعاع او درخشان است.

قرآن کتابی است که دلایلش روشن، لطایف و دقایقش آشکار، ظواهرش نورانی، پیروانش پر افتخارند و جهانیان بدیشان غبطه خورند و حسد برند. کتابی که پیرویش راهگشای روضه رحمت الهی است و شنونده‌اش رستگار در دو سرا. در پرتوی آن، دلیلهای روشن الهی را می‌توان دید و نیز تفسیر احکام و واجبات او را دریافت. قرآن حرام‌های خداوندی را بازدارنده، حلالهای او را رخصت دهنده و مستحبات را نمایانیده است و بیانگر شریعت اسلام می‌باشد. خداوند ایمان را سبب زدودن زنگار شرک از دلهاتان قرار داد و نماز را موجبی برای دوری شما از خودپرستی، و زکات را دستمایه بی‌آلایشی نفس و افزایش روزی بی‌دریغ و روزه را عامل تثبیت دوستی و اخلاص و حج را وسیله تقویت دین، و عدالت را مایه پیوند قلوب، و پیروی ما را سبب نظم و پیشوایی ما را مانع جدایی و افتراء، جهاد را وسیله عزّت شما و خواری و ذلت کفار و منافقین، و شکیبایی و صبر را موجبی برای جلب پاداش، فرمان به حلال و نهی از حرام را برای مصلحت مردم، و نیکی به پدر و مادر را موجب پیشگیری از خشم الهی قرار داد. صله رحم را باعث افزایش جمعیت، قصاص را سبب بقای زندگانی، وفای به نذر را موجب آمرزش و تمام پرداختن پیمانه و وزن را مانع از کم فروشی و کاهش (نعمات) قرار داد. بر کنار بودن از می‌خوارگی را سبب پاکی از پلیدیها و پرهیز از تهمت و نسبتهای ناروا را مانع در برابر لعن و نفرین الهی و منع از دزدی را موجبی برای پوییدن راه عفت ساخت و پاکی و اجتناب از خوردن مال یتیمان و خودداری از اختصاص غنیمت به خود و تقسیم آن در میان اصحاب استحقاق را باعث در امان ماندن از ظلم، و عدالت پیشگی در اجرای احکام را موجب راحتی و آرامش و ملایمت در امور مردم قرار داد. شرک را حرام نمود تا از سر اخلاص ره رستگاری پویند «پس چنان که شایسته ترس از خداست از او بترسید و تن به مرگ مدهید جز آنکه در طریق اسلام باشید» از خداوند در آنچه که شما را فرموده و یا از آنچه که بازداشت، فرمان برید که «از میان بندگان تنها دانایان از خداوند می‌ترسند».

#### سپس فرمود:

ای مردم بدانید من فاطمه‌ام، و پدرم محمد است - که صلوات و درود خداوند بر او و خاندانش باد - آنچه که در آغاز گفته‌ام، در پایان هم از آن سخن خواهم راند. در گفتارم ناراست نگویم و در کردارم راه خطأ نپویم «همانا پیامبری از میان شما به سوی شما آمد که رنج و محنت شما او را گران آمد، سخت به شما دل بسته است و برای مؤمنین مهربان و غم‌خوار است». اگر او را بشناسید خواهید دید که او پدر من است و نه پدر زنان شما. و برادر پسر عمومی من بوده، نه برادر مردان شما. چه پر افتخار است این نسب - درود خداوند او و خاندانش را شامل باد. او رسالت خود را به مردم ابلاغ و آنان را از عذاب خداوندی بر حذر داشت. از روش مشرکان روی گرداند و گردنهایشان را به ضرب تازیانه توحید کوفت و حلقومشان را به سختی فشرد. او مردم را با دلیل و برهان و اندرز سودمند به راه خداوند رهنمون بود. شوکت بت و بت پرستان را در هم شکست تا جمع آنها از هم گسیخت و ظلمت شب تار زدوده شد و صبح ایمان دمید و برقع و نقاب از چهره حقیقت به یک سو فکند. زبان پیشوای دین به گفتار باز شد و عربده‌جوییهای شیاطین به خاموشی گرایید. افسر و تاج نفاق بر زمین فرو افتاد، گرههای کفر و اختلاف گشوده شد و شما به همراه گروهی از سپید رویان پاک نهاد (پارسایان آبرومندی که از شدت خویشتن داری و گرسنگی روزه سپید روی و رنگ پریده بودند) گویای کلمه اخلاص (لا الله آلا الله) شدید و حال آنکه بر لب پرتگاه گودال جهنم بودید.

به خاطر ضعف و ناتوانی شما، هر کس از راه می‌رسید، می‌توانست شما را نابود کند، همچون جرمه‌ای برای تشنگی و لقمه‌ای برای خورنده و شکار هر درنده و لگدکوب هر رونده و پایمال هر رهگذری می‌شدید. از آب گندیده و ناگوار می‌نوشیدید و از پوست جانور و مردار سد جوع می‌کردید. پست و ناجیز بودید و «از هجوم همسایه و همچوخار در هراس». در چنین حالی خداوند تبارک و تعالیٰ محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیام آور خود را به سوی شما گسیل داشت.

او پس از آن همه رنجها که دید و سختی‌ها که کشید، شما را از ذلت و خواری رهایی بخشید.

رزم آوران ماجراجو، سرکشان درنده‌خوا، جهودان دین به دنیا فروش و ترسایان دور از حق از هر سو به او تاختند و با او به مخالفت برخاستند. «چون هر زمان آتش اخگر به هیزم و هیمه فتنه افکندند، خداوند آن را خاموش ساخت» و هر گاه شاخ شیطان نمایان می‌گشت و یا مشرکی دهان به یاوه‌گویی می‌گشود، او برادرش علیه السلام را در کام آن می‌افکند. علی علیه السلام هم در مقابل تا آن زمان که بر مغز و سر مخالفان نمی‌کوبید و بینی آنها را به خاک مذلت نمی‌مالید، ترک امر نمی‌نمود. او در راه خداوند کوشان، به رسول خدا نزدیک، و مهتر اولیای نصیحتگر، تلاشگر و کوشنده بود، و شما در آن هنگام در آسایش می‌زیستید و از امنیت برخوردار بودید. مترصد تغییر جهت چرخ گردون علیه ما و گوش به زنگ اخبار بودید. به هنگام کارزار عقب گرد می‌کردید و در میدان نبرد فرار را بر قرار ترجیح می‌دادید.

چون خداوند سرای پیغمبرانش را برای پیامبر خود برگزید و جایگاه برگزیدگانش را منزلگاه او ساخت، کینه‌ها و دوره‌ی‌ها آشکار و پرده دین دریده شد. هر گمراهی مدعی و هر گمنامی سالار و هر یاوه‌گویی در پی گرمی بازار خویش، شیطان سر از کمینگاه خود به درآورد و شما را به سوی خود فراخواند، و بسیاری از شما را آماده پذیرفتن دعوتش و منتظر فریش یافت! شما هم سبکبار در پی او دویدید و به آسانی در دام فریش خزیدید. و او آتش انتقام را در دلهاتان برافروخت. آثار خشم در چهره شما نمایان گردید و سبب شد که بر غیر شتر خود داغ نهید و در غیر آب‌شور خود وارد شوید. این در حالی بود که هنوز دو روزی از مرگ پیامبرتان نگذشته، سوز سینه ما خاموش نشده، جراحت قلب ما التیام نیافته، و هنوز پیامبر خدا در دل خاک جای نگرفته بود. بهانه شما این بود که از بروز فتنه‌ها جلوگیری می‌کنید «راهی جز راه حق می‌پویید» و گر نه کتاب خدا در میان شماست! مطالب و موضوعاتش معلوم و احکام و دلایل آن روشن و درخشان، نشانه‌هایش نورانی و هویدا، نواهیش آشکار و اوامرش گویاست. اما شما آن را به پشت سرافکنید. آیا از کتاب خدا روی برتفته از آن اعراض می‌کنید؟ آیا داوری جز قرآن می‌گیرید؟ یا به غیر آن حکم می‌کنید؟ «ستمکاران بد جانشینی را برای قرآن برگزیده‌اند» «و هر کسی کیشی جز آیین اسلام را پذیرا گردد، از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت در زمرة زیانکاران خواهد بود».

حتی شما آن مقدار درنگ و تأمل نکردید تا ستور و اسب سرکش خلافت رام گردد و تسلیمان شود که به راحتی بتوانید از آن سواری بگیرید و کینه و نفرتتان فروکش کند. هیزم در آتش فتنه افکنده آن را برای شعله‌ور شدن برهم زدید. ندای شیطان فریبکار را لبیک گفتید و به خاموش ساختن آیین حق و دین نورانی و از میان برداشتن سنت پیامبر برگزیده کمر بستید. چنین ماند که زدودن کف از روی شیر را بهانه کرده آن را پنهانی تا به آخر سر کشیدید. برای گوشنهشین کردن خاندان و فرزندان پیامبر در کمینگاه خزیدید. ما چاره‌ای جز شکیبایی ندیدیم، و همچون خنجر به گلو فرو رفته و تیغ برآن بر دل نشسته سکوت نمودیم.

شما می‌پنداشد که ما ارثی نداریم؟ «مگر رسم جاهلیت را می‌جویید؟ برای مردم دارای یقین چه حکمی از حکم خداوند بهتر است؟» آیا آگاه نیستید؟ چرا، آگاهید و همچون آفتاب درخشنان برای شما روشن است که من دختر آن پیامبر هستم.

شما ای مسلمانان! آیا رواست که میراث پدرم به زور از من ستانده شود؟

آه! درد! ای گروه مهاجر! چقدر عجیب و در عین حال سخیف است که ارث پدرم مورد دستبرد و تجاوز قرار گیرد و من از آن محروم بمانم؟ ای فرزند ابو قحافه! خداوند گفته که تو از پدرت ارث بری و من از پدرم ارث نبرم؟ «چه سخن ناروایی!» آیا از سر عناد و لجاج کتاب خدا را ترک و به پشت سر افکنده‌ای؟

در حالی که او می‌فرماید: «سلیمان از پدرش داود ارث برد.» و یا آنجا که داستان یحیی فرزند زکریا - که درود خداوندی شاملشان باد - را بازگو می‌کند، می‌فرماید: «مرا از جانب خود فرزندی عطا کن که وارث من و خاندان یعقوب باشد» و نیز می‌فرماید: «هر گاه یکی از شما را مرگ فرا رسد و مالی بر جای نهد در باره پدر و مادر و خویشان به دیده انصاف سفارش کند که این شایسته پرهیزگاران است.» شما به خیال باطل خود چنین پنداشتید که من هیچ بهره و ارثی از پدر ندارم؟ و هیچ خویشاوندی و قرابتی میان ما وجود ندارد؟ آیا خداوند آیه‌ای در خصوص شما فرو فرستاده که پدرم از آن خارج است؟ یا بر این رأی و نظرید که و من و پدرم هر یک به آینه‌ی جدا سر نهاده‌ایم؟ یا اینکه دعوی آن دارید که از پدرم و پسر عمومیم به خاص و عام قرآن آگاهتر هستید؟

حال که چنین است بگیر آن شتری را که آماده است و مهار زده و بر آن سوار شو! لیکن بدان در روز بربایی رستاخیز تو را دیدار می‌کند و بازخواست می‌نماید و آن روز چه روزیست! در آن ساعت «گمراهان زیان خواهند دید» اما چه سود که پشیمانی فایده‌ای نخواهد داشت.

«که برای هر خبر زمانی معین است و به زودی خواهد دانست که چه کسی به عذابی که خوارش می‌سازد، گرفتار می‌آید و یا عذاب جاوید بر سر او فرود می‌آید.»

سپس حضرت فاطمه علیها السلام گروه انصار را مخاطب قرار داده فرمودند:

ای جوانان و ای بازوan توامند ملت و یاران اسلام، این سهل انگاری شما در ستاندن حق من از چیست؟ این چه سستی است که در برابر ستمی که بر من شده، روا می‌دارید؟ آیا پدرم رسول خدا (صلی الله عليه و آله و سلم) نمی‌فرمود: «بزرگداشت مرد را در باره فرزندان هم باید پاس داشت؟» چه زود اوضاع را واژگون نمودید و به بیراهه گام نهادید، با اینکه توانایی بر احراق حقوق مرا در بازو و عده کافی در اختیار دارید. آیا می‌گویید که محمد صلی الله عليه و آله و سلم از دنیا رفت و با رفتن او همه چیز تمام شد؟ آری مرگ او ضربه هولناکی بر پیکره اسلام بود، فاجعه بزرگی است که بر همه غبار غم فرو ریخت که شکافش هر روز فراختر و گسترش دامنه‌دارتر و وسعتش فزوونتر می‌گردد. زمین از نبود او تاریک و ظلمانی و در مصیبت حضرتش بهترین بندگان او محزون و اندوهگین شدند و خورشید و ماه پشت ابرهای تیره و تار پنهان، و به خاطر این مصیبت ستارگان از هم جدا و پراکنده شدند. امیدها نالمید، کوهها متزلزل، حریم افراد شکسته، و گرامیداشت و حرمتها پایمال شد. به خداوند سوگند مرگ او حادثه‌ای بزرگ، مصیبته دهشتناک و ضایعه‌ای جبران ناپذیر بود که هیچ بلیه‌ای بدان پایه نمی‌رسد. اما به یاد داشته باشید که قرآن از پیش این واقعه را گوشزد نموده بود.

همان کتابی که پیوسته در خانه‌های شماست و صبح و شامگاه با صدای بلند و زمانی آهسته و با الحان مختلف به تلاوت آن می‌پردازید. در این مسیر انبیای پیشین هم واقع شدند چرا که مرگ فرمان تخلف ناپذیر الهی است: «جز این نیست که محمد پیامبری است که پیش از او پیامران دیگری هم بوده‌اند، اگر او بمیرد یا کشته شود شما به آین پیشین خود بازمی‌گردید؟ بازگشت هر کس زیانی را متوجه ذات حق نخواهد کرد. و خداوند سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.»

هیهات! پسران قیله (ای قبیله‌های اوس و خزر) پیش چشمان شما میراث پدرم را ببرند! حرمتم بشکنند! در حالی که شما آشکارا می‌بینید و می‌شنوید و اخبارش به شما می‌رسد. اما شما بیهوش و خاموش نشسته‌اید؟ در حالی که سرباز و نیروی بسیار دارید. ساز و برگ فراوان دارید و سلاح و سپر بی‌شمار. دعوتم را می‌شنوید و پاسخ نمی‌گویید! فریاد من در میان شما طنین افکن است اما چه سود که به فریاد نمی‌رسید! در حالی که شما در شجاعت زبانزد خاص و عام، در خیر و صلاح شهره آفاق، و برگزیدگان قبایل و اقوامید. و نزد ما اهل بیت از بهترین مردمان محسوب می‌شید.

با عرب درگیر شده، رنج و محنت فراوان تحمل کردید. شاخهای گردنکشان را شکستید و با جنگجویان قدر دست و پنجه نرم نمودید. شما بودید که پیوسته در راه ما، و سر به فرمان ما داشتید، تا اینکه آسیای اسلام بر محور وجود ما به گردش در آمد و شیر مادر روزگار رو به فرونی نهاد. نعره مشرکان گلوگیرشان شد، لهیب دروغ فروکش کرد، آتش کفر بی‌فروع شد، فرآخوانی به جدایی و تفرقه بازیستاد، و دین نظام یافت. اکنون پس از آن همه زبان‌آوری چرا دم فرو بستید؟ و حقایق را پس از آشکار شدن مکتوم می‌دارید؟ آنهم برابر مردمی که پیمان خود را شکستند؟ و پس از قبول ایمان راه شرک پیشه کردند «ایا با مردمی که سوگند خود را شکستند و آهنگ اخراج رسول کردند و بر ضد شما دشمنی آغاز کردند نمی‌جنگید؟ آیا از آنها می‌ترسید؟ حال آنکه اگر ایمان آورده باشید سزاوارتر است که از خداوند بترسید و بس.»

اما می‌بینم که به تن آسایی خو گرفته‌اید، و کسی را که از همه برای زعامت و اداره امور مسلمانان شایسته‌تر است دور ساخته‌اید، و به آسودن در گوشه‌ای دنج و خلوت تن داده‌اید، و از فشار و تنگنای مسئولیت به بی‌تفاوتی روی آورده‌اید. آری آنچه از ایمان و آگاهی در درون داشتید، بیرون افکنید، و آب گوارایی که نوشیده بودید، به سختی از گلو برآورددید.

«اگر شما و همه روی زمین کافر گردند خداوند بی‌نیاز و در خور ستایش است.»

من آنچه شرط بлаг است، با شما گفتیم. اما می‌دانم مردمی خوار، و در چنگال زبونی گرفتار، و خیانت پیشه هستید و قلبهای شما بدان گواه است. چه کنم که دلی پر خون دارم. و از این رو بازداشتمن زبان شکایت از طاقتم بیرون است! اندوهی که در سینه‌ام موج می‌زند، بیرون ریختم، تا با شما اتمام حجت کنم و عذری برای کسی باقی نماند. اکنون که چنین است این مرکب خلافت ارزانی شما، به آن محکم درآویزید و هرگز رهایش مسازید. ولی آگاه باشید که پشت این شتر مجرح و پای آن تاول زده و سوراخ است. داغ ننگ بر خود دارد و نشانی از خشم خداوند و رسوابی ابدی با او همراه است. اما شما را آسوده نخواهد گذارد تا به آتش خشم خداوندی بیازارد «آتشی که هر دم می‌افزود و دل و جان را می‌سوزد». آنچه می‌کنید در نزد خداوند حاضر است «و ستمکاران به زودی درمی‌یابند که به چه مکانی بازمی‌گردند» من دختر پیامبری هستم که شما را از عذاب الهی بر حذر می‌داشت. آنچه در توان دارید انجام دهید. «ما نیز به وظیفه خود عمل می‌کنیم. شما انتظار بکشید ما نیز منتظر می‌مانیم.»

پس از سخنان فاطمه علیها السلام ابو بکر عبد الله بن عثمان در آن جمع پاسخ دختر پیامبر را چنین داد: ای دختر پیامبر خدا! پدرت غمخوار مؤمنین بود و بر آنان چون دایه‌ای مهربان، و دشمن کافران بود و نشانی از قهر بیزدان. اگر نسبت به او دقیق گردیم می‌یابیم که او پدر توست، و نه پدر دیگر زنان، برادر پسر عمومی توست نه دیگر مردان، در دیده پیامبر، او (علی) از همه خویشان برتر و در کارهای بزرگ او را یاور. جز سعادتمند شما را دوست نمی‌دارد و جز بدکار شما را دشمن نمی‌دارد، چرا که شما خاندان پاک رسولید و برگزیده خوشنامان جهان. شما ما را به خیر و صلاح راهبر و به سوی جنت و رضوان راهنمای بودید. و تو، ای برگزیده بانوان ای دختر بهترین فرستادگان! در گفتارت راستگو و در وفور عقلت پیشگام هستی، هرگز از حقّت بر کنار نخواهی بود و در راستی گفتارت شک نخواهیم نمود.

اماً به خداوند سوگند که من گامی فراتر از آنچه که رسول خدا فرمود، ننهادم و جز به رخصتی که او فرموده بود، اقدام نکردم. بدان که راهبر قبیله به خیل و خویشان خود از سر دروغ چیزی نمی‌گوید. من خداوند را به شهادت می‌طلبم، که خداوند بر این گواهی مرا کفایت می‌کند. من از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: «ما پیامبران دینار و درهم و خانه و مزرعه به ارث نمی‌گذاریم، بلکه آنچه بر جای می‌نهیم، کتاب و حکمت و دانش و نبوّت است و آنچه طعمه، و وسیله ارتزاق داریم بر دوش ولی امر بعد از ما می‌باشد، که هر گونه بخواهد در باره‌اش حکم می‌کند».

و ما آنچه را که تو در طلب آن هستی، در مصرف خرید اسب و اسلحه قرار دادیم، تا مسلمانان با آن به میدان کارزار رفته به جهاد با کفار برخیزند و بر سرکشان بدکار پیروز شوند.

من این کار را به اتفاق تمامی مسلمانان به انجام رساندم و در این کار یک تنه وارد نگردیدم و بر رأی و نظر خود مستبدانه عمل ننمودم. اینک این حال من و این مال من، برای تو و در اختیار تو. نه از تو دریغ داشته و نه برای دیگری انباشته‌ام. تو بانوی امّت پدر خود و درخت بارور و پاک، برای فرزندان خود هستی. انکار فضایلی که خاصه توست، نخواهد شد و از شاخه و ساقه تو فروگذار نتوان نمود. حکم تو در آنچه که من آن را مالکم، نافذ است. اما تو خود روا می‌داری در این باب خلاف گفتار پدرت عمل نمایم؟

حضرت علیها السلام در پاسخ او فرمود:

هرگز پیامبر خدا از کتاب الهی رویگردان نبود و نسبت به احکام آن مخالف نبود و مخالف احکامش حکمی نمی‌فرمود، بلکه پیوسته، او پیرو قرآن بود و در طریق سوره‌های قرآن راه می‌پیمود. آیا در سر دارید مکر و غدر را به زور پیرایه او کنید؟ مشی شما پس از رحلت او همچون دامهایی است که در زمان حیات برای هلاکتش گسترده می‌شد. این کتاب خداست که میان من و شما به دیده انصاف حکم خواهد نمود، چرا که مبین حق و باطل است. این کتاب می‌گوید: «... که وارث من و خاندان یعقوب باشد» و «سلیمان از پدرش داود ارث برده»، (می‌بینید که) خداوند در آنچه که مربوط به سهمیه وارث است، بیانی روشن دارد، و در باب واجبات و میراث و آن بهره‌هایی که از برای مردان و زنان مقرر فرموده، به تفصیل سخن رانده است، و جای بهانه‌گیری برای پیروان باطل ننهاده و گمان و شباهه را از ذهن گمراهان زدوده است. پس این چنین نیست که شما می‌گویید «بلکه نفس شما کاری را در انتظارتان آراسته است. اکنون برای من صبر جمیل بهتر است و خداوند را در این باره باید به مدد طلبید».

ابو بکر پاسخ داد:

خداوند راست گفته و فرستاده او راستگو بود و دختر پیامبرش هم نیز گفتاری از سر صدق دارد. تو گنج حکمت، قلب هدایت و رحمت، و ستون دین هستی. سخن حق تو را دور از حقیقت نمی‌دانم و در مقام انکار و عیب‌جویی از آن

برنمی‌آیم. اینک، این مسلمانان حکم میان من و تو. این مسئولیتی که به گردن گرفته‌ام، آنان به گردن انداخته‌اند و آنچه را که تصرف کرده‌ام، به اتفاق ایشان بوده است. نه اظهار کبر و بزرگی می‌نمایم و نه بر رأی خویش پای می‌فشارم و نه آنچه را که به تصرف درآورده‌ام، از برای خود برداشته‌ام، که اینان شاهد صدق ادعایم هستند.

پس از اتمام سخن ابو بکر، حضرت فاطمه علیها السلام نگاهی به مردم افکنده چنین فرمودند:

ای مردم! که برای شنیدن سخن بیهوده در شتاب هستید، و کردار زشت و زیانبار را نادیده می‌گیرید. «آیا در قرآن نمی‌اندیشند (نمی‌اندیشید) یا بر دلهایشان (دلهایتان) قفل است؟» خیر، بلکه این کردار زشت شمامست که بر صفحه دلهایتان تیرگی کشیده، گوشها و چشمها یتان را فرا گرفته است. شما مآل اندیشی کردید و آیات قرآن را تأویل نمودید و به بد راهی رهنمون شدید و بد معارضه کردید به خداوند سوگند تحمل این بار برایتان سنگین و سرانجامی مالامال از وزر و وبال در پیش دارید. آنگاه که پرده‌ها به کناری رود، خسran این امر برای شما آشکار می‌گردد. «و از خداوند بر ایشان چیزهایی آشکار شود که هرگز حسابش را نمی‌کردن» «و آنجا آنان که بر باطل بوده‌اند، زیان خواهند دید.» سپس به قبر پدر نگریسته فرمودند:

قد کان بعدک أنباء و هنبئه\* لو كنت شاهدها لم تکثر الخطب

- ۱) رفتی و پس از تو فتنه‌ها برخاست، که اگر تو می‌بودی آنچنان بزرگ رخ نمی‌نمودند.
  - ۲) همچون زمینی از باران گرفته شده، ما تو را از کف دادیم. (قوم و ملت تو از هم پاشیدند) و ارزشها در قومت به هم ریخت. بیا و بیین که چگونه از راه مستقیم منحرف شده‌اند.
  - ۳) هر خاندانی اگر در نزد خداوند قرب و منزلتی داشت نزد بیگانگان هم محترم بود، جز خاندان ما.
  - ۴) تا از این سرا به دیگر سرای رخت بر بستی و خاک میان ما و تو جدایی افکند، مردانی از قومت راز دل خود را بر ملا ساختند.
  - ۵) چون فقدان تو را مشاهده کردند بر ما یورش آورده خفیفمان داشتند و هر چه از تو ارت برده بودیم، غصب شد.
  - ۶) پدر، تو ماه شب چهارده و چراغ فروزان زندگانی ما بودی، که از جانب خداوند بر تو کتبی چند فرود می‌آمد.
  - ۷) جبرئیل با آیاتی از قرآن همدم و مونس ما بود. اما تو رفتی و خیرها از ما پوشیده شد.
  - ۸) ای کاش پیش از آنکه تو از میان ما رخت بر بندی و خاک تو را در درون خود پنهان نماید، ما مرده بودیم.
  - ۹) به راستی ما بلا دیدگان در دام مصیتی گرفتار آمدیم که هیچ مصیت زده‌ای در عرب و عجم بدان مبتلا نگردیده بود. در حالی که امیر المؤمنین علیها السلام به انتظار نشسته بود و برای بازگشت فاطمه علیها السلام لحظه شماری می‌کرد، بانوی بانوان علیها السلام به خانه مراجعت نمود و با مشاهده امیر مؤمنان علیها السلام چنین فرمود:
- ای پسر ابو طالب! آیا همچون جنین پرده‌نشین شده‌ای و چون مظنونین، در گوشه خانه‌نشسته‌ای؟ (تو همانی که) شاهپرها شاهین را شکستی، حال چه شد که دستخوش پرهای کوچک شده‌ای؟ پسر ابو قحافه عطیه پدر را از من و نان خورش از دو فرزندم سلب کرد.

آشکارا به دشمنی من برخاست و از لجاج و عناد خود روی برنتافت. چندان که انصار از من بربند و مهاجرین دیده از حمایت من پوشیدند. مردم نیز از یاوریم فروگذار کردند.

در دفع ترکتازی از او نه یاوری دارم و نه مددکاری. خشم فرو خورده، از خانه بیرون شدم و خوار بازگشتم. آن روز که منزلت خویش را نادیده گرفتی، همان روز خود را در مضيق ذلت افکنندی و چهره فروتنی و خواری بر خاک ساییدی. تو شیری بودی که گرگها را در هم شکستی، در حالی که امروز در به روی خود بسته‌ای. آیا نمی‌توانی گوینده‌ای را از گفتار بیهوده‌اش بازداری، و یا با ابطال باطل نفع و فایده‌ای به من عاید گردانی؟ چرا که قدرت حمایت از خود ندارم. ای کاش پیش از این خواری مرده بودم، اگر سخن به تنی گفتم و یا از یاری نکردن بر آشقتم خداوند را پوزش می‌طلبم. وای بر من! هر بامدادی که خورشید سر از بام خاور بر می‌دارد و به هنگام غروب خورشید، این کلام در وجودم طنین‌انداز است که پناه من از دنیا رفت و بازویم ناتوان گردید. چه کنم جز آنکه شکایت به نزد پدر برم و رعایت و یاری از حق طلبم؟ بار الها نیرویت از همه کس فزوونتر و عذاب تو از حوصله بیرون است، تو خود داد من بستان! امیر مؤمنان، علی عليه السلام فرمود:

ای دختر برگزیده عالمیان! و یادگار بهترین پیغمبران! افسوس برای تو نیست بلکه برای دشمن توست. غم مخور (آه و ناله کردن تو را به حق خود نمی‌رساند بلکه دشمن تو را شادمان نیز خواهد کرد).

من از سستی گوشنهشین نشدم، بلکه آنچه در توانم بود، به کار بستم. اگر نان خورش می‌خواهی روزی تو نزد خداوند محفوظ است و او خود عهده‌دار آن می‌باشد، آرام گیر و آنان را به خداوند واگذار.

فاطمه علیها السلام فرمود: آنها را به خداوند واهه‌دم، این خطبه که مخاطبیش گروه زیادی از انصار و مهاجرین بودند بعدها به خطبه‌ی فدکیه شهرت می‌یابد. چرا که در مراحل پایانی مطالبه «میراث» و آستانه تحقق «غصب فدک» ایراد گردیده است. در سخنرانی، صدیقه طاهره (سلام الله علیها) پس از حمد ثنای الهی و معرفی پدر بزرگوارشان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از گسترش روند نا مسلمانی و بر خاستن پرچم نفاق سخن راندند.

در پی آن به استناد آیات قرآن کریم خود را میراث دار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) معرفی کرده و به شدت به مصادره‌ی ارث خویش توسط خلیفه‌ی وقت اعتراض می‌نمایند.

سخن حضرت زهرا (سلام الله علیها) در اوج خود چندین بار زیرکانه توسط خلیفه قطع می‌گردد تا از تأثیر آن کاسته شود اما در نهایت آن چنان تأثیر می‌گذارد که در تاریخ نقل می‌کنند:

ابوبکر در این مجلس سخت بیمناک شد و چون تصمیم داشت نقشه‌ی خود را اجرا کند در این موقع چاره‌ای جز معزت نداشت، لذا از دختر پیغمبر (علیهم السلام) معدتر خواست، اما رایت خود را که خبر واحد بود ه و همه روات از او نقل کرده اند را تکرار کرد و گفت من شنیده ام که پیامبر فرمود:

«نحنُ معاشرُ الأنبياءِ لَا نورَثُ ذهباً وَ لَا دَارَّا لِاعقاَرَ وَ لَا نَمَاءَ نَورَثُ الكِتابَ وَالْحُكْمَ وَالْعِلْمَ وَالنَّبُوَّةَ»

البته حدیث عدم ارث گذاردن پیامبران به شکل دیگر و به معنی دیگر است نه آن گونه که غاصبان فدک نقل کرده اند، زیرا در منابع دیگر حدیث چنین نقل شده:

«انَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورِثُوا دِينَنَا وَلَا دِرَّا وَلَا عَقَارًا وَلَا نَمَاءً نَورَثُوا الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالْعِلْمَ وَالنَّبُوَّةَ»

«پیامبران درهم و دیناری از خود به یادگار نگذارند، بلکه میراث پیامبران علم و دانش بود، هر کس از علم و دانش آنها بیشتری بگیر از ارث بیشتری را برده است.

این ناظر به میراث معنوی پیامران است و هیچ گونه ارتباطی با ارث اموال آنها ندارد.

این همان است که در روایت دیگری آمده:

«آن العلماء ورثه الانبياء دانشمندان وارثان پیامبرانند»

اگر این حدیث صحیح بود چگونه هیچ یک از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را نشینیده بودند و سراغ خلیفه آمدند و سهم خودرا از میراث پیامبر (صلی الله علیه و آله) مطالبه کردند.

هم پیمانی ۱۲ نفر

چون خلافت ابوبکر استوار و مستحکم و رسمی شد و بر منبر و جایگاه رسول خدا نشست، دوازده نفر از مهاجرین و انصار خلافت او را مورد اعتراض و نکوهش قرار دادند. مهاجرین عبارت بودند از:

خالد بن سعیدبن عاص اموی، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقدادبن اسود، عماربن یاسر، بُریده اسلمی.

وشش تن انصارهم اینان بودند:

ابوهیثم بن تیهان، سهل بن حُنیف، خُریمَه بن ثابت(معروف به ذو الشهادتین)، أُبی بن کعب و ابوایوب انصاری.

راوی گوید:

هنگامی که ابوبکر بر منبر شد، اینان به رایزنی پرداختند . یکی گفت: به خدا سوگند سراجش می رویم و از منبر رسول خدابه زیر می کشیم .

دیگران گفتند: به خدا سوگند، اگرچنین کنید جان خود را به خطر انداخته اید در حالی که خداوند می فرماید:

«لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»

«خویشتن را با دست خود به هلاکت و تباہی نیندازید.»

پس خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) برویم و با حضرتش مشورت کرده نظرش را جویا شویم.

همگی خدمت حضرت علی (علیه السلام) رفته، عرضه داشتند:

ای امیر المؤمنین، حق را رها کردی که خود شایسته ترین و سزاوار ترین فرد نسبت به آن بودی؛ چون ما از رسول خدا شنیدیم که فرمود:

«عَلَىٰ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلَىٰ، يَمِيلُ مَعَ الْحَقِّ كَيْفَ مَالَ.»

«علی با حق همراه و حق با علی است، علی به هر سوکه حق رود می رود.»

اینک تصمیم گرفته ایم به سوی او (ابوبکر) رفته از منبر رسول خدا<sup>(صلی الله علیہ و آله)</sup> به زیرش کشیم . لذا برای رایزنی و نظر خواهی و فرمان شما آمده ایم.

امیر المؤمنین<sup>(علیہ السلام)</sup> فرمود: «اگر چنین کنید ، جنگ با آنان را آغاز کرده اید ؛ درحالی که نسبت به آنان، چون سرمه چشم و یا نمک در غذا (بسیار اندک ) هستید . این مردمان سخن پیامبرشان را پشت سر انداختند و برخدا دروغ بسته و با این مرد هم پیمان شده اند . من با خانواده ام مشورت کرده ام و همگی سکوت اختیار کرده اند ؛ چون به خوبی از کینه توزی، دشمنی با خدا و خاندان پیامبر<sup>(صلی الله علیہ و آله)</sup> این جمع آگاه اند . اینان به خون خواهی کشته شدگان دوران جاهلیّت بر خاسته اند...»

ولی نزد آن مرد (ابوبکر) بروید و ازشنیده های خود از پیامبرتان آگاهش کنید . اورا از شببهه ای در کارش، بیرون آوریدتا (سخنان شما ) بزرگترین حجت رویاروی او (در این دنیا ) و کارسازتر در عقوبت (اخروی ) او باشد و با حال سر پیچی از پیامبرش و مخالفت با فرمانش به محضرالهی برسد.»

راوی گوید:

روز جمعه ای بود که این گروه محضر امام<sup>(علیہ السلام)</sup> را ترک کرده وارد مسجد شدند و اطراف منبر رسول خدا<sup>(صلی الله علیہ و آله)</sup> جای گرفتند . ابوبکر که از منبر بالا رفت، یک به یک برخاسته سخنانی در حق و فضایل حضرت علی<sup>(علیہ السلام)</sup> و فرموده هایی از رسول خدا<sup>(صلی الله علیہ و آله)</sup> را در این خصوص، بازگو کردند . نخستین فرد از این مدافعان حريم ولايت علوی، خالد بن سعید بن عاص بود به دنبال او، دیگر مهاجرین وسپس انصار به نوبت مطالبي گفتند .

گفته اند:

چون سخنان این افراد به پایان رسید، ابوبکر همچنان خاموش و درمانده بر منبر ماند و بالاخره پس از سکوتی نه چندان طولانی گفت: با وجودی که بهترین شما نیستم، زمام کارتان را به دست گرفتم، بیعت مرا بشکنید، بیعت مرا بشکنید !!

عمر نعره کشید: از منبر پایین بیا ؛ فرومایه! اگر از پاسخ به استدلال های قریش در مانده ای، چگونه خود را در این جایگاه نشانده ای ؟! به خدا سوگند تصمیم گرفتم تو را از این مقام خلع کنم و آن را به سالم، غلام ابوحدیفه، بسپارم .  
پس ابوبکر از منبر پایین آمد، دست عمر را گرفت و او را به خانه خود برد .

سه روز خانه نشینی و برنامه ریزی

سه روز خانه نشینی کردند و به مسجد نیامدند . روز چهارم خالد بن ولید با هزار نفر به خانه یشان رفت و گفت که: از چه نشسته اید ؟ به خدا سوگند که بنی هاشم چشم به خلافت دوخته اند .

از سوی دیگر سالم غلام ابوحدیفه و معاذ بن جبل هر کدام با هزار نفر از راه رسیدند و پی درپی بر جمعشان افزوده می شد تا به چهار هزار نفر رسید.

همگی شمشیر به دست و عمر در پیشاپیش آن ها به اتفاق ابوبکر به راه افتادند و وارد مسجد پیامبر (صلی الله علیہ و آله و سلم) شدند. سپس عمر فریاد برآورد: ای یاران علی، به خدا سوگند اگر کسی سخنان گذشته اش را تکرار کند، سرش را به باد داده است.

خالد بن سعید بن عاص به پا خاست و گفت: ای زاده صهاب حبشه، با شمشیرتان ما را تهدید می کنید یا از جمیعت انبوهتان ما را می ترسانید؟ به خدا سوگند شمشیر های ما تیز تر است. هر چند که تعدادمان اندک است ولی قدرتی افزون تر از شما داریم، چون حجت خدا را در میان داریم. به خدت سوگند، اگر اطاعت از امام واجب تر نبود، شمشیر می کشیدم و در راه خدا با شما می جنگیدم و جهاد می کردم تا آن که گونه هایم را (از خونم) تر کنم.

در این هنگام امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«خالد، بنشین که خداوند از مقام و جایگاه توآگاه شد و تلاش تو را سپاس داشت.»

خالد نشست. آن گاه سلمان فارسی رضوان الله علیه به پا خاست و گفت:

الله اکبر! الله اکبر! خودم از رسول خدا (صلی الله علیہ و آله و سلم) شنیدم—و گرنه دو گوشم کرباد!—که فرمودند: «در حالی که برادرم و پسر عمومیم به اتفاق تعدادی از یارانش در مسجد من نشسته اند، گله ای از سگان دوزخی دورش حلقه زده قصد جان او و همراهانش را دارند.» اینک هیچ شکی ندارم که آن گروه شمایید!

عمر بن خطاب به طرف سلمان حمله کرد که امیر المؤمنین (علیه السلام) از جا پریدند و اطراف لباسش را گرفته بلندش کردند به زمین کوییدند و فرمودند:

«یابن صهاب الحبشه! لو لا کتاب مِنَ اللَّهِ سَبَقَ، وَ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَقَدَّمَ، لَأَرِيتُكَ أَئْنَا أَضَعُّ ناصِرًا وَ أَقْلُّ عَدَدًا.»

«ای فرزند صهاب حبشه، اگر فرمان پیشین الهی و پیمان قبلی با رسول خدا (صلی الله علیہ و آله و سلم) نبود، نشانت می دادم کدام یک از ما کم یار و یاور تر است!»

سپس آن حضرت به یارانشان رو کرده فرمودند:

«إِنْصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ ! فَوَاللَّهِ لَا دَخَلَتُ الْمَسْجِدِ إِلَّا كَمَا دَخَلَ أَخْوَاهُ مُوسِيُّوْ هَارُونُ، إِذْ قَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ : «إِذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا ! إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»

وَاللَّهِ لَا أَدْخُلُ إِلَّا لِرِيَارَه رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَوْ لِقَضِيَّهِ أَقْضِيَهَا، فَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ لِحُجَّهِ أَقْامَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَتُرُكَ النَّاسَ فِي حِيرَةٍ.»

«باز گردید، خدایتان رحمت کند. به خدا سوگند، دیگر وارد این مسجد نخواهم شد، مگر آن گونه که برادرانم موسی و هارون وارد شدند وقتی که پیروانشان گفتند: «تو و خدایت بروید و جنگ کنید! ما این جا نشسته ایم!»

به خدا سوگند، به مسجد نمی آیم، جز برای زیارت [ترابت] رسول خدا<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> یا انجام دادن قضاوتی (بین مردم)؛ چون بر حجتی که رسول خدا<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> او را بر پا داشته، روا نیست مردم را در حیرت و سرگشتنی رها کند. »

### سقیفه ای دیگر

در چهارمین روز، خالد بن ولید، سالم غلام ابوحدیفه و معاذ بن جبل، هر یک با گروه زیادی از افراد مسلح قبیله‌ی خود و هم پیمانشان و همچنین طلحه، عثمان، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده و سعید ابن عمرو نفیل، هر یک به همراه عده‌ای از قبیله‌ی خویش، به کنار خانه‌ی ابوبکر می‌آیند و شمشیرها را بیرون می‌آورند اعلام می‌کنند:

جز ابوبکر کسی را خلیفه نمی‌دانیم.

ابوبکر به همراهی این گروه از خانه خارج می‌شود و با عبور از کوچه‌های مدینه، وارد مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله شده، از منبر بالا رفته و بر فراز آن قرار می‌گیرد.

عمر فریاد می‌زند:

به خدا قسم ای صحابه‌ی علی! اگر سخنی همانند آنچه قبل از شما شنیدیم، بگویید، جانتان را خواهیم ستاند.

برخی زبان به اعتراض می‌گشایند، اما عمر برای کشتن آنان به سویشان حمله می‌کند.

امیر مومنان علیه السلام بر می‌خیزد و عمر را به گوشه‌ای پرت کرده و از حمله‌ی اطرافیان عمر به محدود حامیان خویش جلوگیری می‌کند.

ایشان، یاران خویش را به سکوت دعوت می‌کنند و رحمت خدایی را برای آنان طلب می‌نمایند.

غائله فرو می‌نشینند.

اینک، بار دیگر ابوبکر بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته است.

### مصادره قطعی فدک

قدرت حاکمه برای نشان دادن اقتدار خویش، در همین روز، یعنی پانزدهمین روز پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، کارگزاران حضرت صدیقه‌ی کبری‌علیها السلام را از فدک اخراج می‌کند.

اینک دو هدف مهم، جامه‌ی عمل به خود گرفته است:

۱-تبییت خلافت

۲-غضب فدک

## بخش چهارم

### احتجاج خصوصی زهرا (سلام الله عليهما) در مجلس ابوبکر و عمر

مراحل احتجاج درباره فدک که با هدف اثبات اصل حق انجام شد، اگرچه فدک را بازنگرداند، بصورت بسیار حساب شده‌ای صورت گرفت که دشمن نتواند بی خبر از معركه بگریزد و نقاط ابهام باقی گذارد.

### مجلس خاص ابوبکر و عمر

ابتدا حضرت زهرا (سلام الله عليهما) با امیر المؤمنین به مجلسی که ابوبکر و عمر به همراه عده‌ای بطور خصوصی در آن بودند آمد و رسماً اعتراض خود را آغاز کرد، و در سخنان مفصلی که صورت مخاصمه و محاکمه داشت دلائل خود را برای اثبات حقانیت خود در تصرف فدک و غاصب بودن خصم بیان فرمود، که ذیلاً صورت آن مجلس عیناً ذکر می‌شود.

### فدک ارث نیست

حضرت خطاب به ابوبکر فرمود:

چرا نماینده مرا از فدک اخراج نمودی در حالیکه پیامبر (صلی الله عليه و آله) به امر خداوند آنرا برای من قرار داد. آیا می‌خواهی زمینی را از من بگیری که پیامبر (صلی الله عليه و آله) از بین غنائمی که مسلمانان در راه آن جنگ نکرده‌اند به من بخشید؟ آیا پیامبر (صلی الله عليه و آله) نفرموده است: ((فرزندان هر کس باید بعد رحلت او مورد توجه باشند))؟ تو خوب می‌دانی که تنها یادگار پیامبر (صلی الله عليه و آله) برای فرزندانش همین است!

### شهادت ناحق عایشه

ابوبکر گفت: عایشه و عمر شهادت می‌دهند که پیامبر (صلی الله عليه و آله) فرمده است:

((النبی لایورث)) یعنی ((پیامبر ارث نمی‌گذارد)).

حضرت زهرا (سلام الله عليهما) فرمود: این اولین شهادت ناحقی است که به آن شهادت می‌دهند. من درباره فدک در اسلام شاهدانی دارم فدک را پیامبر (صلی الله عليه و آله) به من بخشیده است و من شاهد می‌آورم.

ابوبکر گفت: دلیل خود را بیاور.

### شاهد در ملک مورد تصرف باطل است

حضرت زهرا (سلام الله عليهما) فرمود: آیا در زمان حیات پیامبر (صلی الله عليه و آله) فدک تحت تصرف من نبود و من محصول آنرا مصرف نمی‌کردم؟

گفت: آری.

فرمود: پس چرا درباره چیزی که در دست من است از من شاهد می‌خواهی؟

ابوبکر گفت: چون غنیمت مسلمانان است، اگر دلیل نیاوری امضا نخواهم کرد!

حضرت در حالیکه مردم هم می‌شنیدند فرمود: آیا می‌خواهید دستور و کار پیامبر (صلی الله علیہ و آله) را رد کنید و درباره ما حکمی کنید که درباره سایر مسلمانان نمی‌کنید؟ ای حاضرین بشنوید که مرتکب چه عملی می‌شوند؟ ای ابوبکر و عمر، اگر من اموال مسلمانان را که در دستشان و تحت تصرفشان است ادعا کنم از من دلیل می‌خواهید یا از مسلمانان؟

عمر با حال غصب گفت: این غنیمت مسلمانان و زمین آنان است که در دست فاطمه است و محصول آنرا مصرف می‌کند. اگر بر ادعای خود دلیل آورد که پیامبر از بین مسلمانان فدک را به او بخشیده است در حالیکه غنیمت و حق مسلمانان بوده!! در این باره نظر خواهیم داد.

### عصمت فاطمه (سلام الله علیہ) دلیل کامل

حضرت فرمودند: همین مرا بس است! ای مردم شما را قسم می‌دهم که آیا از پیامبر (صلی الله علیہ و آله) شنیدید که فرمود: ((دخترم سیده زنان اهل بهشت است))؟

گفتند: آری بخدا قسم، این را از پیامبر (صلی الله علیہ و آله) شنیدیم.

فرمود: آیا سیده زنان اهل بهشت ادعای باطل می‌نماید و آنچه مالکش نیست تصرف می‌کند؟ چه می‌گویید اگر چهار نفر بر علیه من به کار زشتی شهادت دهند یا دو نفر نسبت سرفت به من دهند آیا سخن آنان را تصدیق می‌کنید؟

ابوبکر در اینجا سکوت کرد ولی عمر گفت: آری و حد بر تو جاری می‌کنیم!

حضرت فرمود: دروغ گفتی و پستی خود را ثابت کردی مگر آنکه اقرار کنی بر دین محمد (صلی الله علیہ و آله) نیستی. کسی که بر علیه سیده زنان اهل بهشت شهادتی را پیذیرد یا حدی بر او جاری کند ملعون است و به آنچه خداوند بر محمد (صلی الله علیہ و آله) نازل کرده کافر شده است، زیرا آنانکه (( خداوند پلیدی‌ها را از آنان برده و آنان را پاکیزه گردانیده )) شهادتی بر علیه‌شان جایز نیست، چرا که معصومند و از هر زشتی و بدی پاکند. ای عمر، درباره اهل آیه (تطهیر) به من خبر بده که اگر عده‌ای بر علیه آنان یا یکی از آنان به شرک یا کار زشتی شهادت دهند آیا مسلمانان باید از آنان بیزاری بجویند و آنان را حد بزنند؟

عمر گفت: آری، آنان با سایر مردم یکسانند!!

حضرت فرمود: دروغ گفتی و کافر شدی! آنان با سایر مردم مساوی نیستند چرا که خداوند آنان را معصوم قرار داده و آیه‌ای درباره عصمت و طهارت آنان نازل کرده و پلیدی‌ها را از آنان دور نموده است. هر کس بر علیه آنان سخنی را پیذیرد در واقع خدا و رسول را تکذیب کرده است.

ابوبکر گفت: ای عمر ترا قسم می‌دهم که ساکت باشی!

### فدلک بخشووده پیامبر (صلی الله علیہ و آله) به استناد قرآن

سپس ابوبکر گفت: (درباره فدک) دلیل بیاور.  
حضرت زهرا (سلام الله علیها) فرمود: اما فدک، خداوند عز و جل آیه‌ای از قرآن نازل کرد که در آن به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داده بود که حق من و فرزندانم را بدهد، آنجا که می‌فرماید:

(( فَاتَ ذَالْقُرْبَى حَقَه ))، و من و فرزندانم نزدیکترین خلائق به پیامبر (ص) بودیم و آن حضرت فدک را به من بخشید. وقتی جبرئیل دنباله آیه را خواند: ((وَالْمَسْكِينُونَ وَابْنُ السَّبِيلِ ))، پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤال کرد: حق مسکین و ابن سبیل چیست؟ خداوند این آیه را نازل کرد: (( وَاعْلَمُوا انَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ خَمْسَةٌ وَلِرَسُولٍ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ )) و خمس را به پنج قسم تقسیم کرد و فرمود: (( مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى فَلَلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ)).

### صرف حق ذوی القربی

سپس حضرت زهرا (سلام الله علیها) فرمودند: آنچه برای خداست برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌شود و آنچه برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) است برای ذوی القربی می‌شود و ذوی القربی ما هستیم.

خداؤند می‌فرماید: (( قل لا اسئلکم عليه اجرا الا الموده في القربی ))

ابوبکر نگاهی به عمر کرد و گفت: توجه می‌گوئی؟!  
عمر گفت: پس یتیمان و مساکین و ابناء السبیل کیانند?  
حضرت فرمود: یتیمان باید کسانی باشند که به خدا و پیامبر و ذوی القربی ایمان داشته باشند. مساکین هم کسانی باشند که در دنیا و آخرت با آنان باشند. ابن السبیل هم باید راه آنان را پیمایند.

عمر گفت: بنابراین خمس و غنیمت همگی برای شما و دوستان و شیعیان شما است؟  
حضرت فرمود: فدک را خداوند برای من و فرزندانم قرار داده و برای دوستان و شیعیان ما قرار نداده است، ولی خمس را برای ما و دوستان و شیعیانمان قسمت نموده همانطور که در کتاب خداوند آورده است.

عمر گفت: پس برای مهاجرین و انصار و تابعین چه می‌ماند؟  
فرمود: اگر آنان هم از دوستان و شیعیان ما بودند زکات و صدقاتی که خداوند در قرآن واجب نموده و تقسیم آنرا بیان فرموده به آنان تعلق می‌گیرد. خداوند عز و جل می‌فرماید:  
(( انما الصدقات للقراء والمساكين والعالمين عليها والمؤافه قلوبهم وفي الرقاب .... ))

### خدا راضی است اگرچه مردم راضی نباشد

عمر گفت: فدک مخصوص تو باشد و غنیمت برای شما و دوستانتان؟ گمان نمی‌کنم اصحاب محمد به این راضی باشند!!

حضرت فرمود: ولی خداوند عز و جل و پیامبرش بدان راضی هستند. این اموال را خدا به شرط دوستی و پیروی از او قرار داده و نه به شرط دشمنی و مخالفت! و هر کس با ما دشمنی کند با خدا دشمنی کرده، و هر کس با ما مخالفت کند با خداوند مخالفت کرده است، و هر کس با خدا مخالفت کند از جانب حق تعالی مستوجب عذاب‌الیم و عقاب شدید در دنیا و آخرت است.

## چرا فقط از فاطمه (سلام الله عليهما) دلیل می خواهند؟

عمر گفت: ای دختر محمد! بر ادعای خود دلیل بیاور!

حضرت فرمود: چطور سخن جابرین عبدالله را بدون آنکه از آنان دلیل بخواهید قبول کردید در حالیکه دلیل من در کتاب خدا است؟

عمر گفت: جابر و جریر چیز کم ارزشی را می خواستند ولی تو مسئله عظیمی را ادعا می کنی که مهاجر و انصار با آن مرتد می شوند!!

حضرت فرمود: مهاجرین به کمک پیامبر (صلی الله علیہ و آله) و اهل بیت ش به دین خدا هجرت کردند و انصار هم با ایمان به خدا و رسول و ذوی القربی احسان کردند. بنابراین اگر هجرتی بوده بسوی ما بوده و اگر نصرتی بوده به ما یاری کرده اند و تابعین هم بواسیله ما تابع شده اند. هر کس هم از دین مرتد می شود به سوی جاهلیت بازگشته است.

عمر گفت: این سخنان باطل را کنار بگذار، شاهدانی را حاضر کن که به این سخن تو (درباره فدک) شهادت دهند!

## شاهدان فاطمه (سلام الله علیہ) بر ملکیت فدک

حضرت زهرا (سلام الله علیہ) در همان مجلس ماند و کسی را فرستاد تا امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) و ام ایمن و اسماء بنت عمیس (که همسر ابوبکر بود) آمدند و به همه ای آنچه حضرت زهرا (سلام الله علیہ) فرموده بود شهادت دادند.

از جمله ام ایمن چنین گفت: از پیامبر (صلی الله علیہ و آله) شنیدم که می فرمود:

(( فاطمه سیده زنان اهل بیشت است )). آیا کسی که سیده زنان بیشت است چیزی را که مالک نباشد ادعا می کند؟ من نیز زنی از اهل بیشتمن و من هم به آنچه از پیامبر (صلی الله علیہ و آله) نشنبده باشم شهادت نمی دهم.

ابوبکر گفت: ای ام ایمن، این قصه ها را کنار بگذار، به چه چیزی شهادت می دهی؟

ام ایمن گفت: ای ابوبکر، شهادت نخواهم داد تا درباره آنچه پیامبر (صلی الله علیہ و آله) فرموده از تو اقرار بگیرم. تو را بخدا قسم می دهم، آیا می دانی که پیامبر (صلی الله علیہ و آله) فرموده است: (( ام ایمن زنی از اهل بیشت است ))؟

ابوبکر گفت: اکنون شهادت می دهم که جبرئیل نزد پیامبر (صلی الله علیہ و آله) آمد و گفت: خداوند تعالی می فرماید: (( وات ذا القربی حقه ))، (( به کسی گه با تو قرابت دارد حقش را عطا کن )).

پیامبر (صلی الله علیہ و آله) فرمود: منظور از (( ذوالقربی )) کیست؟ جبرئیل از پروردگار سؤال کن که اینان کیستند؟ عرض کرد: ذوی القربی فاطمه (سلام الله علیہ) است.

پیامبر (صلی الله علیہ و آله) فرمود: ای ام ایمن و ای علی، شاهد باشید.

سپس امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) و اسماء هم بر نظریر سخن ام ایمن درباره ملکیت فدک شهادت دادند.

## جواب عمر درباره شاهدان

عمر گفت: (( علی همسر اوست، حسن و حسین هم پسران او هستند. ام ایمن هم خدمتکار اوست. اسماء بنت عمیس هم قبل‌اً همسر جعفر بن ابی طالب بوده و خدمتگزاران فاطمه (سلام الله علیها) هم بوده و به نفع بنی هاشم شهادت خواهد داد. همه این شاهدان برای منفعت خود شهادت می‌دهند!! و درباره ام ایمن اضافه کرد که (( او زنی غیر عرب است و با فصاحت نمی‌تواند شهادت بدهد ))!!

## دفاع امیرالمؤمنین (علیه السلام) از شاهدان

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: فاطمه (سلام الله علیها) پاره تن پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و هر کس او را اذیت کند پیامبر (صلی الله علیه و آله) را اذیت کرده و هر کس او را تکذیب کند پیامبر را تکذیب کرده است. حسن و حسین هم دو پسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دو آقای جوانان اهل بهشتند و هر کس آنان را تکذیب کند پیامبر را تکذیب کرده است، چراکه اهل بهشت راست گویند و من آن کسی هستم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: تو از منی و من از توام، و تو در دنیا و آخرت برادر منی . هر کی تو را رد کرده، و هر کس تو را اطاعت کند مرا اطاعت کرده، و هر کس از تو سریچی کند از من سریچی کرده است و ام ایمن کسی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای او بهشت را شهادت داده است و برای اسماء بنت عمیس و نسل او دعا کرده است.

## اقرار عمر و قبول نکردن شاهدان

عمر گفت: شما همانگونه هستید که توصیف نمودید ولی شهادت کسی که به نفع خود شهادت می‌دهد قبول نمی‌شود.

## جواب نهایی امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره شاهدان

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: اکنون که ما آنطورهستیم که خودتان می‌شناسید و منکر نیستید و در عین حال شهادت ما بنفع خودمان پذیرفته نیست و شهادت پیامبر هم قبول نیست پس:

نا لله وانا اليه راجعون ! ما وقتی برای خود ادعایی داریم از ما دلیل می‌خواهید ؟

آیا کسی نیست ما را یاری کند ؟ شما بر حکومت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) حمله آورده اید و بدون هیچ دلیل و حجتی آنرا از خاندان پیامبر (علیهم السلام) به خاندان دیگری برده اید. به زودی ظالمان خواهند دانست که به کجا باز می‌گردند.

## نتیجه محاکمه اول فدک

سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حضرت زهرا (سلام الله علیها) فرمود: باز گردد تا خداوند بین ما حکم کند و هم او بهترین حکم کنندگان است.

حضرت زهرا (سلام الله علیها) به حال غضب برخاست و فرمود: خدایا این دو به حق دختر پیامبرت ظلم کردند . خدایا به شدت اینان را مأخوذ فرمای!

سپس حضرت زهرا (سلام الله عليهما) محزون و گریان از نزد آنان بیرون آمد.

### نصرت طلبی حضرت زهرا (سلام الله عليهما) و اهل بیت (علیهم السلام) در سایه فدک

اقدامی که هیچکس نه عارضین و نه مردم انتظارش را نداشتند این بود که امیر المؤمنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) دسته جمعی حرکت کنند و بر در خانه مهاجرین و انصار بیایند و از آنان درباره حقوق از دست رفته خود کمک بخواهند. این اقدام معرفی خوبی برای مردم بود که هم خود را بشناسند و هم آیندگان آنان را بشناسند. مردمی که در خانه خود را باز می کردند و خود را با تنها یادگار پیامبرشان رو برو می دیدند از هر جهت عاجز می شدند و از نظر اعتقادی و اخلاقی و وجودانی خود را محاکوم می یافتند.

### خربره مؤثر نصرت طلبی خاندان وحی

واقعاً کار بجایی رسیده باشد که سیده النساء (سلام الله عليهما) به همراه جانشین حقیقی پیامبر (صلی الله عليه و آله) و دو آفای اهل بهشت به نمایندگی از ذات اقدس الهی و پیامبر گرامی (صلی الله عليه و آله) بر درخانه های یاران سابق پیامبر (صلی الله عليه و آله) بیایند و از آنان بخواهند که دین خدا را یاری کنند؟ آیا چه جوابی برای این منظره آماده کرده بودند؟

این اقدام از سوی خاندان وحی هم عجیب بود، ولی مسئله بر سر منافع شخصی نبود، بلکه از این طریق مسئله اتمام حجت بر تمام خلق مطرح بود و باید هر نقطه مبهمی در این قضایا رفع می شد. با این اقدام بر همگان روشن شد که واقعاً مردم طرفدار غاصب بودند و گرایش اعتقادی اکثربان سو بود. اینک که باطنها آشکار شد حقیقت نیز روشن می شود و آنچه ناگفتنی است عیان می گردد.

### چگونگی برنامه کمک خواهی

امیرالمؤمنین (علیه السلام) حضرت زهرا (سلام الله عليهما) را به همراه امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) تا چهل روز، هر روز سوار بر مرکبی می نمود و به در خانه مهاجرین و انصار می برد.

حضرت زهرا (سلام الله عليهما) به آنان می فرمود: ((ای مهاجرین و انصار، خدا را و دختر پیامبرتان را یاری کنید. شما روزی که با پیامبر (صلی الله عليه و آله) بیعت کردید بر سر این بیعت که از او و فرزندانش حمایت کنید و از آنها منع کنید آنچه از خود و فرزندانتان منع می کنید. بیایید و به بیعت خود نسبت به پیامبر وفا کنید.)) ولی احدی به حضرت جواب مثبت نداد.

### برخورد خاص حضرت زهرا (سلام الله عليهما) با معاذ بن جبل

حضرت به معاذ بن جبل یکی از بنیانگزاران سقیفه رسید و فرمود: ای معاذ بن جبل، من بعنوان کمک خواهی نزد تو آمده ام و تو با پیامبر (صلی الله عليه و آله) بیعت کردی که او و فرزندانش را یاری کنی و آنچه از خود و فرزندان دفع می کنی از آنان نیز دفع کنی. اکنون ابوبکر فدک را غصب کرده و نماینده مرا از آن اخراج نموده است.

معاذ گفت: دیگری هم با من هست؟ فرمود: نه، هیچکس به من پاسخ مثبت نداد.

معاذ گفت: کمک من به کجا می رسد؟

حضرت زهرا (سلام الله علیہا) از نزد معاذ بیرون آمد و فرمود: (( دیگر با تو سخن نمی گوییم تا نزد پیامبر (صلی الله علیہ و آله) بروم. بخدا قسم کلمه ای با تو حرف نمی زنم تا من و تو نزد پیامبر جمع شویم)).

#### احتجاج خصوصی فاطمه (سلام الله علیہا) بر ابوبکر

#### گرفتن سند و پاره کردن آن توسط عمر

از آنجا که گرفتن سندی مبنی بر بازگرداندن فدک، دلیلی بزرگ بر حقایق فاطمه (سلام الله علیہا) به اقرار خصم بود و مهر غاصبیت را بر پیشانی آنان می زد، باید تلاشی در این باره صورت می گرفت، اگرچه در مرحله بعد آن سند و مدرک پاره شود و مورد اهانت قرار گیرد، چرا که هر رفتار نامطلوب با نوشته غاصب ضربه ای بر پیکر خود اوست.

لذا برای بار سوم حضرت زهرا (سلام الله علیہا) به دستور امیرالمؤمنین (علیه السلام) نزد ابوبکر رفت.

#### استدلال حضرت زهرا (سلام الله علیہا) نزد ابوبکر

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حضرت زهرا (سلام الله علیہا) فرمود: نزد ابوبکر برو در حالیکه تنها باشد، چرا که عمر زودتر منفعل می شود. نزد او برو و چنین بگو: ادعای مقام پدرم و خلافت او را کرده ای و جای او نشسته ای؟ اگر فدک ملک تو هم بود و من از تو می خواستم که آنرا به من ببخشی بر تو واجب بود آنرا به من بدھی.

حضرت زهرا (سلام الله علیہا) نزد ابوبکر آمدند و این مطالب را به او فرمودند.

#### نوشتن سند برای ارجاع فدک

ابوبکر گفت: ((راست می گویی)).

سپس ورقه ای خواست و بر آن نوشته ای مبنی بر بازگرداندن فدک نوشت.

حضرت زهرا (سلام الله علیہا) نوشته را برداشت و از نزد ابوبکر بیرون آمد.

#### محفوظه کردن سند توسط عمر

عمر به آن حضرت رسید و گفت: ای دختر محمد، این نوشته ای که همراه توست چیست؟

فرمود: نوشته ای است که ابوبکر برای برگرداندن فدک برایم نوشته است.

گفت: آنرا به من بده.

ولی حضرت ابا کرد و آن را نداد.

در اینجا عمر برای گرفتن کاغذ جسارتی عظیم به حضرت زهرا (سلام الله علیها) نمود که قلم در ادای آن گریان و زبان از گفتن آن شرمنده است.

به قیمت اهانت به ساحت اقدس بانوی جهان، عمر نوشته را از آن حضرت گرفت و ابتدا با آب دهان نوشته آنرا محو و سپس آنرا پاره کرد.

هجوم به خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

#### بهانه‌های هجوم

عمر نزد ابوبکر آمد و گفت: آیا از پی این متخلاف نمی‌فرستی؟ همگان جز او و یارانش باتو دست بیعت داده‌اند؛ و تا او بیعت نکند، ما کاری از پیش نبرده‌ایم؛ و اگر بیعت نماید، از جانب اویمن خواهیم بود. ابوبکر قنفذ راند امیرمؤمنان علیه السلام فرستاد و چنین پیغام داد:

جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با تو کار دارد. قنفذ به راه افتاد و پس از اندی بازگشت و گفت: او می‌گوید:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) کسی را غیر از من به جانشینی انتخاب نفرمود؛ چقدر زودبه آن حضرت دروغ بستید. تو خود می‌دانی چه کسی جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؛ اگر تو خلیفه پیامبر هستی، پس چرا در سقیفه مردم را به بیعت با او بوعبدیه و عمر فراخواندی؟

ابوبکر گفت: علی راست می‌گوید؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرا خلیفه ننمود. س از آن عمر به قنفذ گفت: به او بگو که خلیفه مسلمانان را اجابت نما.

حضرت درجواب این پیغام فرمود:

اگر مسلمانان او را انتخاب کرده‌اند، او باید فرمان بردار آنها باشد؛ نه آن که به آنها دستوردهد.

ابوبکر چون این سخنان را شنید، مدتی طولانی گریست. عمر با خشم از جای برخاست و گفت: آیا از این متخلاف پیمان نمی‌گیری؟

ابوبکر به وی گفت: بنشین! سپس رو به قنفذ کرد و گفت: به او بگو که امیرمؤمنان ابوبکرتو را می‌خواند.

امام علیه السلام چون این پیغام بشنید، فرمود:

به خدا سوگند، دروغ می‌گوید. به او بگو نامی به خود بستی که ربطی به تو ندارد؛ سبحان الله! چندان زمانی نگذشته است تا فراموش کرده باشد؛ او خود می‌داند که این نام مخصوص من است؛ او هفتمین نفری بود که به فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا با این نام خواندو بر من سلام کرد؛ او و عمر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدند؛

آیا این دستور از سوی خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؟ آن حضرت فرمود: آری! او امیرمؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای روسفیدان است. خدای عزوجل در قیامت او را بر صراط می‌نشاند تا دوستانش را وارد بهشت و دشمنانش را داخل جهنم نماید.

هنگامی که جواب امام (علیه السلام) به آنها رسید، عمر خشمگین از جای برخاست و گفت: کار ماسامان نخواهد یافت، مگر آن که او را به قتل رسانیم؛ لختی درنگ کن تا سر او را برایت حاضرسازم.

ابوبکر گفت: بنشین! لیکن عمر امتناع نمود، اما ابوبکر او را قسم داد و او را نشاند.

سپس گفت: قنفذا! به علی بگو: ابوبکر را اجابت کن؛ مردم همگی با او بیعت کرده‌اند، تو نیزیکی از مسلمانانی و می‌باشد مانند ایشان رفتار نمایی. حضرت در جواب او فرمود:

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به من وصیت فرمود: هنگامی که او را به خاک سپردم، از خانه بیرون نروم تا قرآن را جمع‌آوری و تنظیم نمایم. من کسی نیستم که وصیت آن حضرت را مخالفت کرده و به جور و ستم شما پیووندم. سلیم بن قیس از زبان سلمان فارسی حکایت را چنین بازگو می‌دارد: هنگامی که امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود که به جمع‌آوری قرآن مشغول است، چند روزی او را راه کردند؛ تا آن که قرآن را جمع‌آوری نمود و در میان جامه‌ای پیچید و به مسجد آورد. مردم اطراف ابوبکر جمع بودند. امیر مؤمنان (علیه السلام) با صدای بلند فرمود:

ای مردم! پس از وفات پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به غسل (و انجام امور) آن حضرت مشغول بودم و سپس قرآن را جمع کردم و اینک تمام آن در میان این جامه استأ خداوند بر پیامبر ایهای نازل نفرمود، مگر آن که بر من قرائت نمود و تأویل آن را به من آموخت.

فردا (روز قیامت) نگویید: ما از این مطلب غافل بودیم! شمارا به یاری نخواندم و حق خود را یادآوری نکردم و شما را به کتاب (خدا) - از نخست تا پایان - دعوت ننمودم.

عمر گفت: آنچه از قرآن نزد ماست، ما را کفایت می‌کند؛ ما احتیاجی به قرآن تو نداریم.

امیر مؤمنان (علیه السلام) به خانه بازگشت و ابوبکر در پی آن حضرت فرستاد و کلماتی بین آنها رد و بدل گردید.

### درخواست یاری اهل بیت (علیهم السلام)

شب هنگام امیر مؤمنان فاطمه (سلام الله علیها) را بر مرکبی سوار نمود و دست فرزندان خود امام حسن و حسین (علیهما السلام) را گرفت و به خانه یک یک یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) برد و آنان را قسم داد تا حق او را راعیت کنند و او را یاری نمایند.

در این میان تنها چهار نفر - سلمان وابودر و مقداد و زبیر - بودند که او را اجابت کردند و به فرمان آن حضرت سرهای خود را تراشیدند و اعلام آمادگی نمودند. وقتی آن حضرت بی‌توجهی مردم را دید، گوشۀ خانه خویش را اختیار نموده و عزلت گزید. برخی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) در توجیه بی‌اعتنتایی خود می‌گفتند: ما دیجر با ابوبکر بیعت نموده‌ایم؛ چرا علی پیشتر اقدام ننموده؟! امیر مؤمنان (علیه السلام) در جواب این بهانه پوچ می‌فرمود: من بدن پیامبر - صلی علیه و آله و سلم - را روی زمین وانهم و با مردم بهستیز در امر خلافت برخیزم؟!

### وحشیانه ترین هجوم

۵۰- سایت تخصصی حضرت فاطمه سلام الله علیها - گروه فرهنگی محدثه

[www.mohaddaseh.ir](http://www.mohaddaseh.ir)

[info@mohaddaseh.ir](mailto:info@mohaddaseh.ir)

[mohaddaseh@gmail.com](mailto:mohaddaseh@gmail.com)

عده‌ای از بنی‌هاشم و دیگر یاران نزد امام (علیه السلام) جمع بودند که ابوبکر عمر را با جمع بسیاری به‌سوی آنان گسیل داشت. او چون به درب خانه آن حضر رسید، فریاد برآورد و آنان را به بیعت بالابوبکر فراخواند. لیکن کسی به حرف او اعتنایی نکرد، و او بار دیگر فریاد برآورد و گفت:

برای من هیزم بیاورید! قسم به آن که جانم در دست اوست! از خانه خارج شوید و گرنه خانه را - با تمامی افرادی که در آن هستند - به آتش خواهم کشید.

آنان گفتند: فاطمه یادگار پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این خانه است! گفت: اگر چه فاطمه در خانه باشد! زبیر که اوضاع را چنین دید، با شمشیر بر هنر بیرون دوید و به سوی عمر حمله کرد، عمر - چون همیشه! - پا به فرار گذاشت و زبیر از پی او می‌دوید تا آن که پایش به سنگی گرفت و یا آن که خالد با سنگی از پشت او را هدف گرفت و او به زمین افتاد؛ عمر - یا ابوبکر - فریاد برآورد: این سگ را بگیرید! آنگاه چهل نفر اطراف او را گرفتند. زیادbin لبید نیز به کمک دیگری شمشیر از دست او گرفت و شکست.

کسانی که در خانه بودند - جز امیرمؤمنان (علیه السلام) - از خانه خارج شده و بیعت کردند. عمر نزد ابوبکر رفت و گفت: باید علی بیعت کند و اگر تو کاری نکنی، من اقدام خواهیم کرد. سپس از نزد وی بیرون آمد و تمام قبایل و عشایر را فراخواند و با فریادی بلند گفت: خلیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله) شما را می‌خواند. مردم از هر طرف به سوی ابوبکر روان شدند و نزد او اجتماع نمودند.

او به ابوبکر گفت: من سواره و پیاده را برای تو آماده نمودم. ابوبکر گفت: حال چه کسی را برای این کار مأمور کنیم؟ عمر گفت: قنفذ، او مردی خشن و تنداخو و از طلاقاست پس آنگاه قنفذ را با جمع بسیاری مأمور بدین کار کردند.

ابوبکر به وی دستور داد: آنها را بیرون بیاور! اگر نپذیرفتند، هیزم بر در خانه جمع کن و بگو اگر بیرون نیایید، خانه را با اهل آن به آتش خواهم کشید. قنفذ به راه افتاد و به خانه امام (علیه السلام) رسید و اجازه ورود خواست؛ اما به وی رخصت ندادند. چون بازگشت، عمر گفت: بی‌اجازه وارد شوید! اما دیگر بار چون به خانه آن حضرت رسیدند و خواستند بی‌اجازه وارد شوند، فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: نمی‌گذارم بدون اجازه وارد خانه شوید.

چون این خبر به عمر رسید، با خشم بسیار از جای برخاست و گفت: ما را با زنها چه کار! پس از آن به همراهی خالد و قنفذ با هیزم و آتش به راه افتادند.

ابوبکر گفت: او را با تندي و خشونت خواهی آورد! آنها را از خانه بیرون بکش و اگر مقاومت کردند با آنان جنگ نما.

عمر با جمع انبوهی از صحابه و طلقا و منافقان و فربایگان و بادیه‌نشینان و باقی ماندگان از احزاب (مشرکین) کار خود را آغاز نمود. در آن بین افرادی چون خالد بن ولید، قنفذ، عبدالرحمن بن عرف، اُسیدبن حضیر اشهلی، سلمه بن سلامه بن وقش اشهلی، سلمه بن اسلم، مغیره بن شعبه، ابو عبیده بن جراح، ثابت بن قیس، محمد بن مسلمه، سالم مولی ابی حذیفه، اسلم عدوی، عیاش بن ربیعه، هرمز فارسی (جد عمر و بن ابی مقدم)، عثمان، زیاد بن لبید، عبدالله بن ابی ربیعه، عبدالله بن زمعه، سعد بن مالک و حماد به چشم می‌خوردند.

البته برخی ابوبکر و زید بن ثابت را نیز ذکر کرده‌اند. عمر دستور داد تا هیزم جمع‌آوری کنند. جمعیت با هیزم و آتش به قصد سوزاندن خانه امیر مؤمنان (علیه السلام) به راه افتادند. عمر شعله‌ای آتشین به دست گرفت؛ و می‌گفت: اگر بیعت نکنند خانه را بر سر آنها به آتش می‌کشم.

گفتند: فاطمه (سلام الله علیہا) در این خانه است، او را نیز می‌سوزانی؟!

گفت: من با فاطمه برخورد خواهم کرد.

ابی بن کعب می‌گوید: در خانه نشسته بودیم که صدای شیشه اسبها و لگامها و برهم خوردن نیزه‌ها ما را از خانه بیرون کشید.

زهرا (سلام الله علیہا) در فراق پدر غمناک بود و جسمش رنجور و از شدت دردی که بر سر مبارکش عارض گردیده بود، آن را بسته و پشت درب خانه نشسته بود.

هنگامی که آنها را دید، درب را بر روی ایشان بست؛ او باور نمی‌کرد بدون اجازه او وارد خانه‌اش شوند. آنان با شدت درب خانه را می‌کوییدند و هر کدام با صدای بلند سخنی می‌گفتند.

عمر فریاد برآورد: پسر ابوطالب! درب را باز کن؛ به خدا سوگند! خانه را به آتش می‌کشم! سوگند به کسی که جانم در دست اوست، یا بیرون آمده و بیعت می‌کنید و یا آن که خانه را با شما می‌سوزانم. ای علی! بیرون بیا و آنچه مسلمانان بدان اتفاق کرده‌اند، پذیرا باش و گرن تو را می‌کشیم!

فاطمه (سلام الله علیہا) پشت در آمد و فرمود: ای گمراهان! ای منکران خدا و پیامبر (صلی الله علیہ و آله) چه می‌گوید و از جان ما چه می‌طلبد؟

عمر گفت: چرا پسر عمومیت تو را فرستاده و خود را پس پرده نشسته است؟

فاطمه (سلام الله علیہا) فرمود: طغیان و گردن کشی تو بود که مرا از جا حرکت داد، من برای اتمام حجت بر تو و دیگر گمراهان آمده‌ام.

- این یاوه‌های زنانه را کنار بگذار و به علی بگو تا بیرون آید.

- تو هیچ ارزشی نزد ما نداری، تو مرا با حزب شیطان - که گروهی ناچیزند - می‌ترسانی؟

- اگر علی بیرون نیاید، هیزم آورده و این خانه را بر سرتان به آتش می‌کشم.

فاطمه (سلام الله علیہا) دید او با شعله‌ای از آتش آمده است، گفت: پسر خطاب‌امی خواهی درب خانه مرا بسوزانی؟!

عمر گفت: آری!

- آیا می‌خواهی علی و فرزندان مرا بسوزانی؟!

- آری، به خدا قسم! مگر آن که بیرون آمده و بیعت کند. آنچه را که امت پذیرفت‌هاند، شمانیز بایستی بپذیرید. در را باز کن و گرن خانه را بر شما به آتش می‌کشم.

- ای عمر! چقدر در برابر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) بی باک و جسوری! آیامی خواهی نسل او را نابود سازی و نور خدا را خاموش نمایی؟ خداوند نور خود را کامل خواهد نمود.

- بس است! نه محمد در اینجا حضور دارد و نه ملائکه از سوی خداوند امر و نهی می‌آورند؛ علی نیز چون دیگر مسلمانان است، یا بیعت می‌کند و یا آن که همه شما را می‌سوزانیم.

فاطمه (سلام الله علیها) در حالی که می‌گریست، می‌گفت: پرودگار! به تو شکایت می‌کنیم: فقدان پیامبر برگزیده تو را، و سرتاقتن و سیزه‌جویی امتش را با ما، و خودداری آنان از حقی که در قرآن برای ما قرار داده‌ای.

- فاطمه! این حماقت‌های زنانه را کنار بگذار! خداوند پیامبری و خلافت را در خاندان شما جمع نخواهد نمود.

- از خدا نمی‌ترسی! به خانه من هجوم آوردی و می‌خواهی وارد آن‌شوی؟

این سخنان هیچ‌گونه اثری در عمر نگذاشت. او دستور داد: هیزمها را اطراف خانه نهادند و خود نیز آتش به دست گرفت و فریاد برآورد: خانه را با اهل آن به آتش بکشید؛

فاطمه (سلام الله علیها) با صدای بلند فرمود:

«یا أبٰتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَاذَا لَقِينَا بَعْدَكَ مِنْ أَنْجَابِكَ وَأَنْجَابِ قَحَافَةِ».

ای پدر! ای رسول خدا! پس از تو چه بلاها از عمر و ابوبکر کشیدیم!! برخی از مردم گریه کنان بازگشتنند؛ لیکن عمر با گروهی ایستاد؛ و درب خانه را به آتش کشید.

درب می‌ساخت و دودخانه را فرا گرفته بود. قنفذ می‌خواست: درب (نیم سوخته) را باز کند، اما فاطمه (سلام الله علیها) هر دو طرف درب را گرفته بود و مانع می‌شد؛ و می‌فرمود:

شما را به خدا و حق پدرم قسم می‌دهم که از ما دست بردارید و باز گردید.

در این هنگام درد زایمان او را فراگرفت و او به دیوار تکیه داد و بچه شش ماهه‌اش محسن را - که در رحم داشت - سقط نمود.

عمر داخل خانه شد - در حالی که خشم سرتاپای او را فراگرفته بود - چنان با سیلی به صورت فاطمه (سلام الله علیها) زد که گوشواره او پاره شد و از زیر مقنعة او بر زمین افتاد.

دیدگان علی (علیه السلام) گویی در کاسه‌ای از خون غوطه می‌خورد و با سر برنه بیرون دوید و فریاد برآورد: فضه! بانوی خود را فریا رس! او را کمک کن؛ او در حال سقط فرزندخویش است.

سپس فرمود: محسن نزد جد خود پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) رفته و از این ستمگران شکایت‌خواهد نمود. پس از این به فضه دستور داد تا محسن را در انتهای خانه به خاک بسپارد.

آنگاه امیر مؤمنان (سلام الله علیها) به سوی عمر شتافت و گریبان او را گرفت و تکانی داد و او را بزمین کویید و خواست او را به قتل رساند؛

در این حال سفارش‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نظرش مجسم شدو فرموده‌ای پسر صهاک! اگر آنچه خدای متعال برای من نوشته و پیمانی که با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسته‌ام، نمی‌بود؛ می‌دانستی که تو جرأت وارد شدن به خانه مرانمی‌داشتی.

عمر پس از آن از پی مردم فرستادو آنها نیز هجوم آوردند و داخل خانه شدند؛

علی (علیه السلام) با سرعت به سوی شمشیر خود شتافت؛ لیکن آنها سبقت جستند و آن را برداشتند. قنفذ نزد ابوبکر آمد (و جریان را گزارش کرد) او می‌ترسید علی (علیه السلام) با شمشیر خارج شود؛ ابوبکر گفت: بازگردا! اگر دیدی سخن ما را نمی‌پذیرد به خانه‌اش هجوم برید و اگر آن نیز ممکن نشد، خانه را با آنان به آتش کشید.

جمعیت به خانه ریخته بودند و عمر به امیر مؤمنان (علیه السلام) می‌گفت: بلند شو! با ابوبکر بیعت کن. آن حضرت امتناع می‌ورزید؛ او دست علی (علیه السلام) را گرفت تا وی را بلند کند، لیکن نتوانست، و در آخر طنابی آوردند و به گردن آن حضرت انداختند.

در بسیاری از روایتها آمده است:

آنان گریبان علی (علیه السلام) را گرفتند و لباس‌های آن حضرت را می‌کشیدند تا به مسجد ببرند.

بانوی آزرده و پهلو شکسته - با آن که شرایط سختی را پشت سر می‌گذاشت و ضربه‌ها و صدمه‌های فراوان دیده بود - جلو آمد و راه را بر آن گروه بی‌شرم بست و نمی‌گذاشت علی (علیه السلام) را ز خانه بیرون برند؛ و می‌فرمود:

به خدا سوگند؛ نمی‌گذارم پسر عمومیم را این چنین ظالمانه کشیده و از خانه بیرون برید؛ وای بر شما! چه زود بر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) خیانت کردید و حق ما اهل بیت را رعایت ننمودید.

بسیاری از مردم به خاطر زهر (سلام الله علیها)، علی (علیه السلام) را رها کردند؛ لیکن، عمر به قنفذ دستور داد تا دست فاطمه (سلام الله علیها) را کوتاه گرداند. قنفذ - که مردی پست و خشن بود - چنان با تازیانه به پشت و پهلوی فاطمه (سلام الله علیها) زد که از پاافتاد. نشان آن ضربه‌ها در بدن فاطمه (سلام الله علیها) تا هنگام شهادت باقی ماند.

عمر رو به اطرافیان کرد و گفت: فاطمه را بزنید!

آن دژخیمان چنان فاطمه (سلام الله علیها) را ضرب و جرح نمودند که بیمار و بستری گردید و بدنش رنجور و کاهیده شد و از فرط لاغری چون سایه‌ای می‌نمود.

عمر خود نیز از آنان عقب نماند و با غلاف شمشیر به پهلوی فاطمه (سلام الله علیها) می‌زد و با تازیانه برداشت او می‌نواخت. به گونه‌ای که بدن فاطمه (سلام الله علیها) سیاه شد و تا هنگام وفات اثر آن محو نگردید.

سلمان می‌گوید: ابوبکر و اطرافیانش جز عمر و خالد و مغیره به گریه درآمدند؛

لیکن عمر گفت: ما را با زنان و ایده آنها کاری نیست. در برخی از روایات چنین آمده است:

قنفذ با سیلی به صورت فاطمه (سلام الله علیها) زد و این ضربه به چشم آن عزیز اصابت نمود؛ و آن بانوی مظلومه را به سوی درگاه کشید و چنان با درب خانه به او زد که پهلوی او شکست جنیش سقط گردید و تا آخر عمر کوتاه خود در بستر بیماری افتاد.

او با غلاف شمشیر آن حضرت را آزده و با تازیانه به سر و دست و کتف و بازوی آن بانومیزد، جای تازیانه‌های او چون بازوبند متورم شد.

از برخی روایات چنین معلوم می‌شود که سبب شهادت محسن (علیه السلام) یا مهمترین عامل آن قنفذ بوده است. از سوی دیگر خالد نیز با غلاف شمشیر آن بانوی گرامی را آزده و او را بین در و دیوار فشرده است. از دیگر کسانی که حرمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را شکستند، مغیره بن شعبه بود.

زندگی اندوه بار حضرت فاطمه (سلام الله علیها) پس از رحلت پدر

شلت بی‌تابی و گریه از فراق پدر

رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مصیبی بس گران و سخت بر کوچک و بزرگ و مرد و زن مسلمان بود. شهر مدینه در این سوگ، یک پارچه ناله و فریاد و گریه و شیون شد؛ آن چنان که گویی فریادابوی حاجاج در مراسم حج و احرام است. بدیهی است که برخاندان پاکش، به ویژه پسر عموم و برادرش حضرت علی (علیه السلام)، فاجعه‌ای طاقت‌فرسا و سهمگین بود؛ چه اگر بر کوه‌ها فرود می‌آمد، مسلماً توانایی تحمل و بر دوش کشیدنش را نمی‌داشتند. بدین ترتیب خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنان مصیبیت زده، دل سوخته و پریشان بودند که قادر به کنترل بی‌تابی خود نبوده و تحمل آن خارج از قدرت‌شان بود؛ به طوری که بعضی از آنان قدرت اندیشه و شکیایی و توانایی گفتگو را از دست داده بودند.

دیگر مردمان، غیر از فرزندان عبدالملک، یک دیگر را در این غم جان کاه تسلیت داده به صبر و شکیایی دعوت می‌کردند یا این که با جگر سوختگان در گریه و زاری هم نوا می‌شدند.

در این میان، تنها حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بود که غم و اندوهش از همگان بیشتر بودو لحظه به لحظه بر شدت آن افزوده می‌شد. هر روز که می‌گذشت، شیوه و ناله‌اش بلندتر و بیشتر می‌شد. حضرتش هفت روز در خانه به عزاداری و سوگواری نشست. روز هشتم برای زیارت قبر پدر از خانه بیرون آمد؛ درحالی که دامنش بر زمین کشیده می‌شد و پاهایش در چادرش می‌پیچید و ازشدت گریه و اشک چیزی را نمی‌دید. نزدیک قبر مطهر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که رسید، چنان بی‌تاب شد که خود را روی قبر انداخت و بی‌هوش شد. زنان همراه، به صورت مبارکش آب پاشیدند تا به‌هوش آمد. سپس با ناله‌ای جان سوز و گریه‌ای شدید، خطاب به پدر ارجمندش نالید:

«رفعت قوتی و خاننی جلدی و شمت بی‌عدوی و الحمد لله. یا ابناه! بقیتُ والهُ وحیدَةٌ، وحیرانَةٌ فریدَةٌ.  
فقد انخدم صوتی و انقطع ظهری و تنفس عیشی و تکدر دهری. فما أجد - یا أبناه - بعدك أنيساً  
لوحشتي، ولا راداً لدمعتي.»

«پدر جان! توان و طاقت‌تم تمام شده است. دشمن شماتت و سرزنشم می‌کند. اندوه و غم مرا از پای درخواهد آورد. پدر جان!  
پس از تو، تنها و سرگردان، یکه و حیران شده‌ام. صدایم خاموش و پشتم خمیده، زندگی‌ام پریشان و روزگارم تیره شده  
است. پدر جان! بعد از تو (در تنها‌ی ام و) انيسی برای خود نمی‌بایم و نه کسی را که (سیلاپ) اشکم را باز دارد.»

سپس با ناله و صدایی غم بار چنین فرمود:

«یا ابناه! اعن حزني علیک حزن جدیدُ فؤادي - والله - صُ عنيدُكُلُ يومٍ يزيدُ فيه شُجونِي و اكتيابي علیکَ لیسَ بیدُ»

۵۵- سایت تخصصی حضرت فاطمه سلام الله علیها - گروه فرهنگی محدثه

«هر روز بر ماتم افروده می‌شود و غم و رنجم بر مصیبت تو پایان پذیر نیست.»

«يا أبْتاهُ! من للأرامل والمساكين؟ و من للآلامه الى يوم الدين؟ يا أبْتاهُ! أَمسيينا بعدك من المستضعفين يا أبْتاهُ! أصبحت الناسُ عَنَّا معرضين فأى دمعةٍ لفراقك لاتنهمل؟ وأى حزنٍ بعدك لا يتصل؟ وأى جفنٍ بعدك بالنوم يكتحلُ؟ رُميتُ - يا أبْتاهُ بالخطبِ الجليل و لم يكن الرَّزِيْهُ بالقليل، فمنبرك بعدك مستوحشُ و محرابك خالٍ مناجاتك، و قبرك فرح بمواراتك. فوأَسْفاهُ علَيكَ اعلى أنْ أقدم عاجلاً علَيكَ.»

«پدرجان! پس از تو فریادرس بیوهزنان و مستمندان کیست؟ چه کسی تاروز قیامت به داد مردم می‌رسد؟ پدرجان! بعد از تو، ما را ناتوان و خوارکردند و مردم از ما روی می‌گردانند. کدام سیلاپ اشک است که در فراق تو نریزد؟ کدام غمی است که چنین ادامه و پیوستگی نداشته باشد؟ کدام چشم است که خواب پلک هایش را بیندد؟ پدرجان! از رفتن تو مصیبته بزرگ و دشوار به من روی آورد. به راستی، سوگ و عزای تو اندک نیست. پس از تونبرت وحشت‌انگیز و تنها و محابات از مناجات تو تهی شده است؛ ولی قبرت از دربرگرفتن (بدن نازنین) ات شادمان است. پس دریغ و افسوس بی‌پایان من بر تو تا آن که به زودی نزد توآیم.»

آن گاه فریاد و ناله ای جان کاه از دل برآورد که نزدیک بود جانش هم از تن بیرون رود و چنین ادامه داد:

«فَلَّ صَبْرِي وَ بَانْ عَنِّي عَزَائِي بَعْدَ فَقْذِي لِخَاتِمِ الْأَنْبِيَاءِ»

- با از دست دادن خاتم پیامبران (صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) شکیایی و صبرم کاهش یافت و آثار مصیبت و عزایم آشکار گردید.  
«عَيْنُ يَا عَيْنُ! اسْكِي الدَّمْعَ سَحَّاوِيْكَ لَا تَبْخَلِي بِفِيْضِ الدَّمَاءِ»

- ای چشم! ای چشم! سیلاپ اشک فرو ریز. وای بر تو! از خون فشاندن به جای اشک دریغ مکن.  
«يَا رَسُولَ الْإِلَهِ! يَا خَيْرَةَ اللَّهِ وَ كَهْفَ الْأَيْتَامِ وَ الْضُّعَافِ!»

- ای رسول خدا! ای بر گزیده خدای عالمیان و ای پناهگاه یتیمان و ناتوانان!  
لوتری المنبر الذی كُنْتَ تَعْلُوْهُ عَلَاهُ الظَّلَامُ بَعْدِ الضَّيَاءِ

- اگر به منبری که از آن بالا می‌رفتی نظر کنی، (خواهی دید که) پس از آن درخشندگی و تابناکی، اینک آن را ظلمت و سیاهی فرا گرفته است.

يَا اَلَهِي عَجَّلْ وَفَاتِي سَرِيعَّاَدْ نُغَصْتُ الْحَيَاَةَ يَا مَوْلَانِي

- خدای من! مرگ مرا زود برسان؛ چرا که - ای مولايم - زندگی بر من تیره و تارشده است.»  
راوی گوید: سپس حضرت فاطمه (سلام الله عليهما) به خانه بازگشت و شب و روز مشغول گریه وزاری بود. نه اشکش می‌خشکید و نه ناله‌اش فرو می‌نشست.

لذا گروهی از بزرگان مدینه خدمت حضرت علی (عليه السلام) آمده عرضه داشتند: ای ابوالحسن، فاطمه (سلام الله عليهما) شب و روز گریه می‌کند و ما نه شبها خواب و آرام و خوشی‌داریم و نه روزها به هنگام کار و فعالیت آسایش خاطر. خدمت شما رسیده‌ایم تابگوییم که از فاطمه (سلام الله عليهما) بخواهید یا شب گریه کند یا روز.

حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) در پاسخشان فرمود: «پیغامتان را به او می‌رسانم.» سپس به خانه نزد حضرت فاطمه (سلام الله علیها) - که هم چنان به عزاداری و گریه و زاری بودند - تشریف آوردن. چون حضرت فاطمه (سلام الله علیها) متوجه حضور مولا (علیه السلام) شدند، برای آسایش و راحتی ایشان اندکی سکوت اختیار کردند. امام (علیه السلام) به ایشان فرمودند:

«ای دخت پیامبر خدا! بزرگان مدینه از من خواسته‌اند که از تو تقاضا کنم یا شب را گریه کنی یا روز را.»

حضرت فاطمه (سلام الله علیها) عرضه داشتند:

«ای ابوالحسن! زندگی و ماندن من در میان اینان بس کوتاه خواهد بود و به زودی از میانشان غروب خواهم کرد. به خدا سوگند، نه شب ساکت می‌مانم نه روز تا این که به پدر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بپیوندم.»

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«ای دخت رسول خدا، هر آنچه خواهی بکن.»

سپس حضرت علی (علیه السلام)، دور از شهر مدینه، در بقیع، اتفاقکی برای حضرت فاطمه (سلام الله علیها) برپا داشتند که «بیت‌الاحزان» نام گرفت. حضرت زهرا (سلام الله علیها) هر روز صبح امام حسن و امام حسین (علیهمما السلام) را جلو انداده، گریه کنان به بقیع و محل «بیت‌الاحزان» می‌رفتند و تا شب میان قبرها به گریه و زاری می‌پرداختند. شب هنگام، امام (علیه السلام) تشریف آورده آنان را به منزل بازمی‌گرداندند.

سوگواری و عزاداری حضرت فاطمه (سلام الله علیها) کنار قبر پدر

روایت شده است که حضرت فاطمه (سلام الله علیها)، پس از رحلت پدر بزرگوار و مصیبت‌هایی که (از آن نامردمان) بر سر آن حضرت وارد آمد، به بستر بیماری افتاد و جسمش لاغر و نحیف شد؛ به گونه‌ای که پوست بدن به استخوان‌ها چسبید و چون نقشی در خیال گردید.

هم‌چنین در روایت آمده است که حضرتش بعد از رحلت پدر، پیوسته چون ماتم‌زدگان دستمالی بر سر پیچیده بود؛ پیکری لاغر و نحیف، کمری شکسته، چشمانی گریان و دلی سوزان داشت. ساعتی به هوش بود و ساعتی دیگر، به خواب می‌رفت و همواره به دو فرزندش می‌فرمود:

«کجاست پدرتان که پیوسته شما را گرامی می‌داشت و مرتب شما را بردوش می‌گرفت؟ کجاست پدرتان که نسبت به شما مهربان‌ترین بود و نمی‌گذاشت شما بر روی زمین را بروید؟ دیگر نمی‌بینم که این در را باز کند و چون گذشته شما را بر دوش بگیرد.»

حضرت زهرا (سلام الله علیها) - همان‌گونه که پدر بزرگوارش پیش‌بینی کرده بودند - همواره افسرده، غمگین و گریان بود. گاهی قطع شدن وحی از خانه‌اش و گاهی فراق و دوری از پدر را به یادمی‌آورد. شب‌ها از نشنیدن صدای تلاوت قرآن پدر احساس تنهایی می‌کرد. سپس به حال خویش می‌نگریست که چه سان تنها و بی‌پناه شده است؛ در حالی که در حیات پدر بسی عزیز و گرامی بود. لذا در سوگ پدر چنین مرثیه‌خوانی می‌گرد:

- ماذا علی المشتم تُربَةُ أَحْمَدٌ إِنْ لَا يَسْمُ مَدِي الزَّمَانِ غَوَالِيَا؟

باران اندوه چنان بر من باریدن گرفت که اگر بر روزها می‌بارید، به شب سیاه بدل می‌گشت.

هم چنین می‌فرمود: - اءذا مات يوْمًا ميَتْ قَلْ ذَكْرُهُ ذَكْرُ أَبِي - مُذْ ماتَ - وَاللهِ أَزِيدُ

گذشت زمان یاد مردگان را کاهش می‌دهد ولی به خدا سوگند که با مرگ پدرم، یاد و خاطره‌اش هر روز افرون می‌شود.

تَذَكَّرْتُ لِمَا فِرَالموْتُ بَيْنَنَا عَزَّيْتُ نَفْسِي بِالنَّبِيِّ مُحَمَّدٌ

- زمانی را به یاد آوردم که مرگ بین ما جدایی انداخت و دل و جانم را به (جایگاه مقام) محمد پیامبر (صلی الله علیه و آله) تسلی دادم.

قَلَّتْ لَهَا: ائن الممات سبیلنا وَمَنْ لَمْ يَمُتْ فِي يَوْمِهِ ماتَ فِي غَدْرٍ

- پس به خود گفتم: راه ما به سوی مرگ است و آن که امروز نمیرد، فردا مرگ به سراغش خواهد آمد.

هم چنین می‌فرمود:

إِذَا اشْتَدَّ شَوْقِي زُرْتُ قَبْرَكَ بِأَكِيَّاً نَوْحٌ وَأَشْكُو، لَا أَرَاكَ مُجاوِيِّي

- هرگاه شوق (دیدارت) در من فزوئی می‌یابد، گریان و نلان و شکوه‌کنان قبرت را زیارت می‌کنم ولی پاسخم را نمی‌دهی.

فِيَا سَاكِنَ الصَّحَّرَاءِ عَلِمْتَنِي الْبُكَاؤْذِكْرُكَ أَنْسَانِي جَمِيعَ الْمَصَابِ

- آی آرمیده در خاک، تو گریه‌ام آموختی. یاد تو همه مصیبت‌ها را به فراموشی می‌سپارد.

فَاعْنُ كُنْتَ عَنِّي فِي التُّرَابِ مُغَيَّبًا فَمَا كُنْتَ عَنْ قَلْبِي الْحَزِينَ بَغَائب

- گرچه در دل خاک خفته‌ای و از من پنهان پدهای ولی هرگز از دل غم بار من غایب‌نشده‌ای.

حضرت علی (علیه السلام)، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را از زیر پیراهن غسل داده بودند. از این رو حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به ایشان عرضه می‌داشت که آن پیراهن را به من نشان بده ولی به محض دیدن و بوسیدن آن، از هوش می‌رفتند. لذا امیر المؤمنین (علیه السلام) آن را مخفی کردند.

در روایتی آمده است که روزی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) فرمودند:

«دوست دارم صدای اذان مؤذن پدرم را بشنوم.»

این سخن به گوش بلال (بن ریاح حبشه) رسید. او با رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از اذان گفتن خودداری کرده بود (ولی برای شادمانی و اطاعت خواست آن حضرت) به گفتن اذان پرداخت. حضرت زهرا (سلام الله علیها) با شنیدن «أشهدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، نالهای جان سوز برآورد و به رو به سوی زمین خم شد و از هوش رفت. مردم به بلال گفتند: دیگر اذان مگو؟

چون دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت. آن‌ها گمان کرده بودند که آن حضرت جان داده است.

بلال اذان را قطع کرد. حضرت زهرا (سلام الله علیها) که به هوش آمد بار دیگر از بلال خواست که اذان را ادامه دهد و به پایان برساند ولی بلال نپذیرفت و عرض کرد:

ای بانوی بانوان، بر جان شما بیمناکم، وقتی صدای مرا می‌شنوید. آن حضرت پذیرفتند و دیگر اصرار نورزیدند. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمودند:

«فاطمه (سلام الله علیها) هفتاد و پنج روز بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زندگی کرد. در این مدت کسی او را شاد و خندان ندید. هر دوشنبه و پنج شنبه به قبرستان شهدای اُحد می‌رفت و به جایگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مشرکان در آن جنگ اشاره می‌کرد.»

در روایتی دیگر نقل شده است که حضرتش در آن قبرستان نماز می‌خواند و دعا می‌کردو این کار را تا آخرین روز حیات ادامه داد.

از محمود بن لبید روایت شده که گفت:

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رحلت کرد، حضرت فاطمه (سلام الله علیها) قبرستان شهدا رفته بر مزار حضرت حمزه (علیه السلام) می‌نشست و می‌گریست. روزی که به آن جا رفته بودم، حضرتش را دیدم که کنار قبر حضرت حمزه نشسته است و می‌گرید. تا آرام گرفتن او تأمل کردم. سپس نزدیک رفته سلام کردم و عرضه داشتم: ای سیده زنان! به خدا سوگند، گریه‌های شما رگ‌های دلم را پاره پاره کرده است.

حضرت فرمود: «ای ابو عمر! سزاوار گریه‌ام؛ چون بهترین پدر یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را از دست داده‌ام، چه قدر مشتاق دیدار او هستم!» سپس این شعرها را خواند:

إِذَا ماتَ يَوْمًا مِّيتُ قَلَّ ذَكْرُهُ وَذَكْرُ أُبِي - مُذْمَنَاتٍ - وَاللهُ أَكْثُرُ

هم‌چنین از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده که فرمودند: «فاطمه (سلام الله علیها) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شصت روز پس از رحلت پدر بهبستر بیماری افتاد و سپس بیماری او شدید شد. از دعاهای حضرتش در هنگام بیماری این بود:

يَا حَىٰ يَا قِيَومُ، بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغْيِثُ فَأَغْتَنِي. اللَّهُمَّ زِحْزَنِي عَنِ النَّارِ وَ ادْخِلْنِي الْجَنَّةَ وَالْحَقْنَى بِأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

(ای زنده قائم به خود، به رحمت پناه می‌آورم، پناهم ده. خدایا، مرا از آتش دور کن و وارد بهشت فرما و به پدرم محمد ملحق ساز).

پس امیر المؤمنین علی (علیه السلام) به ایشان می‌فرمود: خداوند تو را شفا دهد و زنده باقی بدارد.

حضرت فاطمه (سلام الله علیها) می‌فرموند: یا ابا الحسن! ما أسرع الْحَاجِ بالله!

(ای ابوالحسن، چه نزدیک است که به سوی خدا رهسپار شوم! سپس وصیت فرمود که با امامه دختر أبوال العاص ازدواج کند و گفت: اودختر خواهرم است و نسبت به فرزندانم دل سوز است. در روایتی دیگر آمده که به حضرت علی (علیه السلام) عرضه داشتند. «ای ابوالحسن، خواهشی از تو دارم.»

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمودند.

«هرچه باشد انجام می‌شود؛ ای دختر رسول خدا.»

عرضه داشت:

«نشدُّتُكَ بِاللَّهِ وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ لَا يُصْلِي عَلَى أَبُوبَكِرٍ وَ عُمَرُ، فَانِي لَا كَتَمْتُكَ حَدِيثًا.»

«تو را به خدا و به حق محمد رسول خدا<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> سوگند می‌دهم که ابوبکرو عمر بر جنازه من نماز نگذارند. به درستی که من سخنی را (تاکنون) از تو پنهان نداشته‌ام.»

سپس افزوondن:

«رسول خدا<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> به من فرمود: فاطمه! تو اولین نفر از خانواده‌ام هستی که به من ملحق می‌شوی.

من دوست نداشتم تو را ناراحت کنم (لذا این مطلب را از تو پنهان داشتم).»

از حضرت امام محمد باقر<sup>(علیه السلام)</sup> روایت شده است که فرمود:

«بیماری حضرت زهرا<sup>(سلام الله علیها)</sup> پنجاه شب پس از رحلت پیامبر<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> آغاز شد و خود می‌دانست که بیماری مرگ است. لذا با حضرت علی<sup>(علیه السلام)</sup> سخن گفت، وصیت‌هایش را کرد و تعهد‌هایی را که می‌خواست گرفت. امیرالمؤمنین<sup>(علیه السلام)</sup> با اندوه فراون، همه آن‌ها را پذیرفت.

سپس حضرت زهرا<sup>(سلام الله علیها)</sup> عرضه داشت: یا بالحسن، پیامبر خدا<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> به من خبر داد که اولین کسی از خاندانش هستم که به او ملحق می‌شود و از این گریزی نیست. پس در برابر فرمان الاهی‌شکیبایی کن و به قصای او راضی باش.»

اما باقر<sup>(علیه السلام)</sup> افزوondن:

«بعد از این، به امیرالمؤمنین<sup>(علیه السلام)</sup> وصیت کرد که او را شبانه، غسل دهد، کفن و دفن کند و آن حضرت<sup>(علیه السلام)</sup> چنین کرد.»

از ابن عباس روایت شده که گفت:

حضرت فاطمه<sup>(سلام الله علیها)</sup>، پیامبر خدا<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> را (در رؤیا یا...) دید. او فرمود: «از آن چه بعد از رحلت پدر بر سر ما آمده بود، نزد حضرتش شکایت کردم. رسول خدا<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> فرمود:

جهان آخرتی که برای پرهیزگاران تدارک دیده شده، از آن شماست و تو به زودی نزد من خواهی آمد.»

سخنان حضرت فاطمه<sup>(سلام الله علیها)</sup> به ابوبکر و عمر در بستر بیماری

وقتی حضرت فاطمه<sup>(سلام الله علیها)</sup> در اثر شدت بیماری - همان که به شهادت حضرتش پایان یافت - به بستر افتادند، به حضرت علی<sup>(علیه السلام)</sup> سفارش کردند که کسی را از این بیماری آگاه نکنند و اجازه عیادت هم ندهند. امیرالمؤمنین<sup>(علیه السلام)</sup>

السلام) چنین کردند. بنا به سفارش، حضرت علی (علیه السلام) با یاری اسماء دختر عمیس مخفیانه از حضرت زهرا (سلام الله علیها) پرستاری می کردند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز از پیش، ظلمها و ستمهایی که بر حضرت وارد می شود و نیز بیماری را خبر داده و فرموده بودند که خداوند برای پرستاری و همنشینی با فاطمه، مریم دختر عمران را می فرستد.

از طرفی، ابوبکر و عمر از شدت یافتن بیماری حضرت زهرا (سلام الله علیها) آگاه شدند. برای عیادت به در خانه آمدند ولی آن حضرت اجازه شان ندادند. عمر به خدمت حضرت علی (علیه السلام) رفت و عرضه داشت که ابوبکر پیرمردی دل نازک است. او در غار هم راه و هم صحبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده است. اینک چندین بار است که از فاطمه (سلام الله علیها) اجازه عیادت خواسته ایم ولی اجازه نیافتیم. اگر صلاح می دانید، برایمان اجازه بگیرید.

امام علی (علیه السلام) (با اطلاع و پیش بینی فتنه هایی در آینده) پذیرفتند و نزد حضرت فاطمه (سلام الله علیها) رفته فرمودند:

ای دختر رسول خدا، از آن چه این دو نفر کرده اند، کاملاً آگاهی. تا به حال چندین بار برای ملاقات آمده اند و اجازه شان نداده ای. اکنون از من تقاضا کرده اند که برایشان اجازه بگیرم.»

حضرت فاطمه (سلام الله علیها) عرضه داشت:

«والله لا آذن لهم ولا أكلمهمَا كلمةً منْ رأسِي، حقَّ الْقَىٰ ۚ أبى فأشكوهُمَا إلَيْهِ بِمَا صنَعَاهُ وَ ارْتَكَبَاهُ مِنِّي.»  
«به خدا سوگند، به آن دو اجازه نمی دهم و سخن هم نمی گویم تا این که پدرم را ملاقات کنم و کارها و گناهانی را که در حق من مرتكب شده اند، شکایت برم.»

مولانا (علیه السلام) فرمودند: «ولی من این ملاقات را قول داده ام.»

حضرت عرضه داشت:

«انْ كُنْتَ قدْ خضْمْتَ لَهُمَا شَيْئًا، فَالْبَيْتُ بِيْتُكَ وَ النِّسَاءُ تَتَبَعُ الرَّجَالَ. لَا أَخَالَفُ عَلَيْكُ بَشِّيٍّ فَأَذْنُ فَمْنُ أَحْبَبْتَ.»

«اگر قول داده ای، خانه خانه توست. زنان پیرو مردان اند و من در چیزی با تو مخالفت نمی کنم. پس به هر که دوست داری، اجازه بده.»

بدین ترتیب، حضرت علی (علیه السلام) از خانه بیرون آمد و به ابوبکر و عمر اجازه ورود دادند. این دو به محض دیدن حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در بستر بیماری، سلام کردند؛ ولی آن حضرت پاسخشان نداد و روی برگرداند. آن دو جایه جا شده رو به روی آن حضرت نشستند. باز هم حضرت فاطمه (سلام الله علیها) از آنان روی بر تاختند. این کار چندین نوبت تکرار شد تا این که به حضرت علی (علیه السلام) عرضه داشتند:

«روی مرا بپوشان»... و به بانوانی که گردآگردشان بودند فرمود: «صورت مرا برگردانید.» آنها چنین کردند. بار دیگر عمر و ابوبکر رو به روی حضرت قرار گرفتند و تقاضا کردند که از گناهانشان درگزند و از آن دو راضی شود. حضرت فاطمه (سلام الله علیها) فرمود:

«شما را به خدا سوگند می دهم، آیا به یاد می آورید آن نیمه شبی را که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) برای کاری که برای علی (علیه السلام) پیش آمده بود، شما دو نفر را از خانه هایتان بیرون کشید؟»

ابوبکر و عمر گفتند: به خدا، آری.

فرمودند:

«أَنْشَدُ كُمَا بِاللَّهِ، هَلْ سَمِعْتُمَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: فَاطِمَةُ بَضْعَةُ مِنِي وَأَنَامُهَا. مِنْ آذَاهَا فَقْدٌ آذَانِي، وَمِنْ آذَانِي فَقْدٌ آذِيَ اللَّهَ وَمِنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي، كَمْنَ آذَاهَا فِي حَيَاةِي. وَمِنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي كَمْنَ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي؟»

«شما را به خدا سوگند می دهم؛ آیا شنیدید که رسول خدا<sup>(صلی الله علیہ وآلہ وسلم)</sup> فرمود: فاطمه پاره تن من است و من از اویم؛ هر کس او را اذیت کند، مرا آزرده و هر کس مرا اذیت کند، خدا را آزرده است؛ هر کس بعد از مرگم او را بیازارد، چون کسی است که در زمان حیاتم او را بیازارد و هر که در زمان حیاتم او را بیازارد، مانند کسی است که بعد از مرگم او را آزرده باشد؟»

گفتند: آری، به خدا شنیده‌ایم.

حضرت زهرا<sup>(سلام الله علیہا)</sup> فرمود: «سپاس خدای را!» سپس اضافه کرد:

«اللَّهُمَّ أَنِّي أَشْهُدُكَ، فَإِنْ شَهِدْتُمْ يَا مِنْ حَضْرَنِي، أَنَّهُمَا قَدْ آذَيَانِي فِي حَيَاةِي وَعِنْدَ مَوْتِي. وَاللَّهُ لَا يَكُوْنُ كُمَا مِنْ رَأْسِي كَلْمَةً حَتَّى الْقَى رَبِّي فَأَشْكُوْ كُمَا إِلَيْهِ بِمَا صَنَعْتُمَا بِي وَارْتَكَبْتُمَا مِنِّي.»

«خدایا! تو را شاهد می گیرم. شما حاضرات نیز گواه باشید که این دو در زمان حیات و حتی دم مرگ مرا آزردند. به خدا سوگند، حتی یک کلمه با شما سخن نمی گوییم تا خدایم را ملاقات کنم و از ستم‌هایی که به من کرده و گناهانی که در حقّم مرتكب شده‌اید، نزد او شکایت کنم.»

در روایتی دیگر چنین آمده است: سپس دست به سوی آسمان بلند کرده فرمود:

«اللَّهُمَّ أَنَّهُمَا قَدْ آذَيَانِي، فَأَنَا أَشْكُوْهُمَا إِلَيْكَ وَأَعْلَى رَسُولِكَ. لَا وَاللَّهُ لَا أَرْضِي عِنْكُمَا بَدَا حَتَّى الْقَى أَبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَخْبَرْهُ بِمَا صَنَعْتُمَا فِي كُوْنَهُ هُوَ الْحَاكِمُ فِي كُمَا.»

«بار خدایا! این دو نفر مرا آزردند. من از آنان به تو و به پیامبرت شکایت می کنم، نه، به خدا سوگند، هرگز از شما راضی نمی شوم تا این که پدرم رسول خدا<sup>(صلی الله علیہ وآلہ وسلم)</sup> را ملاقات کنم و از آن چه که کردید او را آگاه کنم تا اودرباره شما داوری کند.»

راوی گوید: ابوبکر با شنیدن این سخن فریاد برآورد: وای بر من! خدا مرا مرگ دهد!.. ای کاش مادر مرا نزایده بود!

عمر رو به ابوبکر کرد و گفت: در شگفتمن از مردمی که تو را به زمام داری برگزیدند! حال آن که تو پیرمرد بی خردی هستی که از خشم یک زن بی تاب و از خشنودی اش شاد می شوی. مگر خشمگین کردن یک زن، چه در پی خواهد داشت؟!

پس از این، ابوبکر و عمر برخاستند و رفتند. پس از خارج شدن آنان، حضرت فاطمه<sup>(سلام الله علیہا)</sup> به امیرالمؤمنین<sup>(علیه السلام)</sup> عرضه داشتند: «آیا خواسته شما را، انجام دادم؟» فرمودند: «آری.»

حضرت فاطمه<sup>(سلام الله علیہا)</sup> عرضه داشتند: «اینک آن چه را که می گوییم، انجام می دهی؟»

فرمودند: «آری.»

عرضه داشتند: «فانی أَنْشَدُكَ اللَّهُ أَنْ لَا يُصْلِيَا عَلَىٰ<sup>۱</sup> جنازتی و لا يُقُوما على قبری. تو را به خدا سوگند می‌دهم که نگذاری این دو نفر بر جنازه‌ام نماز بخوانند و بر سر قبرم حاضر شوند.»

هم‌چنین روایت شده است که حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به اسماء دختر عُمیس فرمودند:

«من آن گونه که جنازه زنان را برمی‌دارند، نمی‌پسندم؛ چون تنها پارچه‌ای رویش می‌اندازند که اندامش را برای هر کسی کاملاً مشخص می‌نمایند. من لاغر شده‌ام و گوشتشی بر تنم نمانده است. آیا نمی‌توانی کاری کنی که بدنم را بپوشاند؟»

اسماء عرض کرد: هنگامی که در حبشه بودم، در آن جا دیدم که چیزی درست می‌کنند. می‌خواهید آن را بسازم تا اگر خوشتان آمد، برایتان آماده کنم؟

فرمودند: «آری.»

اسماء تختی آورد. آن را برگرداند و به پایه‌های آن تعدادی شاخه درخت خرما بست و پارچه‌ای رویش انداخت و گفت: در حبشه چنین می‌کردند. حضرت فاطمه (سلام الله علیها) فرمودند:

«برای من چنین (تابوتی) درست کن و مرا با آن بپوشان، خداوند تو را از آتش جهنم محفوظ دارد. روایت شده است که آن حضرت - که از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) کسی لبخندشان را ندیده بود - س از دیدن ساخته اسماء تبسیمی کردند و فرمودند: «چه نیکو و بیاست! با آن جنازه زن و مرد تشخیص داده نمی‌شود.»

## عيادت زنان مهاجر و انصار

در کتاب «الاحتجاج» مرحوم طبرسی از سویدبن غفله روایت شده است هنگامی که حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به بیماری‌ای که در پی آن وفات کردند، دچار و بستری شدند، زنان مهاجر و انصار به عیادت آن حضرت آمدند و عرض کردند:

ای دختر محمد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باین بیماری و کسالت چگونه شب را گذرانده‌اید؟

حضرت فاطمه (سلام الله علیها) پس از حمد و سپاس خدای بزرگ و فرستادن درود بر پدر بزرگوارشان فرمودند:

«أَصْبَحْتُ - اللَّهُ - عَاطِفَةً لِدُنْيَا كُنَّ، قَالَيْلَةً لِرَجَالِكُنْ، لفظتهم بعد أن عجم<sup>۲</sup> هُمْ و شناثُهُمْ بعد أن سبرتهم فقبحَ الْفُلُولُ  
الْحَذُّ و الْلَعْبُ بِعْدَ الْجَدِّ، و قَرْعُ الصَّفَاهُ و صدْعَالْقَنَاهُ، و خُطْلُ الْأَرَاءِ و زَلْلُ الْأَهْوَاءِ، و «بِرَئِسِ ما قَدِمَتْ لَهُمْ أَنْ سُخْطَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ و فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُون». لاجرم لقد قلدتهم ربقة‌ها و حملتُهُمْ أَوْقَتَهُمْ و شَنَّتْ عَلَيْهِمْ غارتَهَا فجَدْعاً و سُحْقاً و  
بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ! و يُوحِّهُمْ! أَنِي زَحَّزْهُوْهَا عَنْ رَوَاسِي الرَّسَالَةِ و قَوَاعِدِ النَّبِيَّةِ و الدَّلَالَةِ و مَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ و الطَّبِينِ  
بِأَمْوَالِ الدُّنْيَا وَالدِّينِ؟! الْأَذْلُكُ هُوَ الْخُسْرَانُ إِنَّ الْمُبَيِّنُ وَمَا الَّذِي نَقْمُو مِنْ أَبِي الْحَسْنِ؟! انْقُمُوا مِنْهُ - وَاللَّهُ - نَكِيرُ سُفَهِ، وَقَلْهِ  
مُبْلَاتِهِ بِحَتْفَهِ، وَشَدَّهُ وَطَائِهِ، وَنَكَالُ وَقَعْتَهِ، وَتَنْمَرَهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. وَتَالَّهِ أَوْ مَالُوْعَنِ الْحَجَّةِ الْلَّائِحَةِ، وَزَالُوا عَنِ  
قُبُولِ الْحَجَّةِ الْوَاضِحَةِ لِرَدْهُمْ أَعْلَيْهَا وَحَمْلَهُمْ عَلَيْهَا وَلِسَارِيهِمْ سِيرًا سَجْحًا، لَا يَكُلُّ خَشَاشُهُ وَلَا يَكُلُّ سَائِرُهُ، وَلَا يَمْلِ  
رَاكِبُهُ، وَلَا وَرَدُهُمْ مِنْهَا لَا غَيْرًا صَافِيًّا رُوِيَّا، تَطْفَحُ ضَفَّتَهُ وَلَا يَرْتَنِقُ جَانِبَاهُ...»

۶۲- سایت تخصصی حضرت فاطمه سلام الله علیها - گروه فرهنگی محدثه

«به خدا سوگند، شب را به صبح رساندم؛ در حالی که از دنیای شما بیزارو از مردانتان خشمگینم. آنان را به زیردندان خود آزمایش و سپس به بیرون پرتا کردم. یکایک آنان را آزمودم و از همگی بیزار شدم. چه زشت است کُندشدن شمشیرها و بازی سرگرم دنیا شدن پس از آن همه جدیت و کوشش و کوییدن بر سنگ خارا و شکاف برداشتن نیزه مردان و فساد و نیرنگ دررأی هاو انحراف و لغزش بر اثر هواهای نفسانی! «چه بد توشه هایی برای خودتدارک دیده اند! خشم خداوند را برانگیخته اند و در عذاب الاهی جاویدان خواهند بود.» نفس ایشان رسیمان به گردشان افکنده است و سنگینی این بارگران را بر دوش آنان نهاده و ننگها را چون لباسی براند امshan پوشانیده است. پس بریده باد بینی مردمان ستم کار و نابودی و دوری برایشان باد!

وای بر آن‌ها! چگونه آن (خلافت) را از جایگاه چون کوه استوار رسالت و پایه‌های نبوت و هدایت و فروگاه (وحی و) جبرئیل و از دست افراد هوشیار و دانا به همه امور دنیا و دین، دور کردن؟ آگاه باشید که زیانی بس بزرگ و آشکار است.

چه چیز را از ابوالحسن (علیه السلام) ناپسند داشتند؟ به خدا سوگند، تیزی شمشیر عدالت گسترش او را (در راه دین) و خویش و بیگانه نشناختن او را در این راه وبی‌اعتنایی او را به مرگ و سرکوبی و متاباشی کردن دشمنان (خدا و دین) و پلنگ آسایی‌اش را در راه رضای خدای عزوجل دشمن داشتند. به خدا سوگند، (اگر خلافت در دست علی بود)، منحرفان را به راه راست می‌آورد و کسانی که از پذیرش حجت آشکار رو بر می‌گردانند، به راه حق باز می‌گردانند؛ با آنان به نرمی و ملایمت رفتار و هدایتشان می‌کرد؛ بدان‌گونه که افسار، دهان چهارپا را زخمی نکند و سوار هم ناراحت نشود و آنان را به آشخوری زلال، گوارا و همیشه جوشانی فرود می‌آورد که از همه سویش آب سرازیر و پیرامونش تمیز و پاکیزه و بدون رنگ و ریا باشد...»

تا آن جا که فرمودند:

«اشتبدوا - والله - الذناباً بالقواعدِ والعجزِ بالكل فرغماً لمعاطسِ قومٍ يحسبونَ أنهمْ يُحسنونَ صُنعاً!» «ألا إعْنَهُمْ هُمْ المفسدونَ ولَكِنْ لا يشعرونَ.»

ویحهم! «أفمنْ یهدی اهلی الحقُّ أَنْ یُتَّبِعَ أَمْ مِنْ لَا یَهْدِی اءلا أَنْ یُهْدِی؟! فِمَا لَكُمْ؟! كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟!»

اما لعمری لقد لقحت فنظره رینما تنتجه احتلبوها ملء القعب دماً عبيطاً و ذعافاً مبيداً، هناك يخسر المبطلونَ و يعرف التالونَ غبَّ ما أَسَسَ الْأَوْلُونَ. ثم طبِّعوا عَنْ ذُبِّاكمْ أَنْفُساً و اطمأنوا للفتنةِ جائِشاً و أَبْشِرُ و ابْسِيفُ صارِمٍ و سطوةِ مُعْنَدٍ غاشِمٍ و بهرجٌ شاملٌ و استبدادِ مِنَ الظالمين يدعُ فیئکم زهیداً و جمعکم حصیداً، فيا حسرةً لَكُمْ و أَنِّي بِكُمْ و قد «عُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ؟! أَنْلُزْ مُكْمُوها و أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ؟!»

«به خدا سوگند! شاهپرهاي پیشین و نیرومند را کنار گذاشتند و پرهای ضعیف و لاغر دم را برگیزدند. پس به خاک مالیده باد بینی آنان که «گمان برند کار خوبی انجام دادند!» «آگاه باشید که آنان خود تبه کاران نادان‌اند.»

وای بر آنان! «آیا آن که به راه راست هدایت می‌کند، شایسته اطاعت است یا آن که خود در یافتن راه و امانده است و به دیگری نیازمند است؟! شما را چه می‌شود؟! چگونه داوری می‌کنید؟!»

به جان خودم سوگند که گمراهی بارور شده است؛ دیری نمی‌گذرد کمیوه می‌دهد. آن گاه می‌توانید از پستان شتر خلافت به جای شیر، خون تازه‌فراوان و زهر کشند بدشیید. آنجا دروغ‌گویان و یاوه‌سرایان زیان می‌بینند و آیندگان فساد و تباہی آن چه را که پیشینیان پایه‌گذاری کردند، خواهند دانست. سپس چندی با اطمینان خاطر از دنیای خویش بهره

گیرید و اطمینان داشته باشید که فتنه‌ها در پیش است. بشارت باد شما را به شمشیرهای بران برکشیده و چیرگی متجاوزی ستم کار و هرج و مرج همگانی و خودکامگی ستمگرانی که حقوقتان را اندک پرداخته و بقیه را خود به غارت می‌برند و جمعیت شما را درو (قتل عام) می‌کنند. پس افسوس و حسرت بر شما باد! به چه راهی برده می‌شوید؟ «در حالی که چشمانتان را بسته‌اند (و حقایق را از شماپنهان داشته‌اند)!؟ مگر می‌توان شما را به کاری واداشت که از آن کراحت‌دارید؟».

سُويدبن غفلة گويد: زنان مهاجرین و انصار سخنان حضرت فاطمه<sup>(سلام الله عليهما)</sup> را برای شوهران خود بازگو کردند. گروهی از بزرگان آنان به عنوان پوزش خواهی خدمت حضرتش رسیده عرض کردند:

ای سرور زنان! اگر ابوالحسن پیش از پیمان و بیعت ما ابوبکر این مطالبرا بیان می‌فرمود، ما هرگز جز او را به خلافت انتخاب نمی‌کردیم.

حضرت زهرا<sup>(سلام الله عليهما)</sup> فرمود:

«از کنارم دور شوید! پس از این گناه نابخشودنی، عذرخواهی شماسودی ندارد و بعد از این تقصیر و کوتاهی دیگر چاره و کاری نمی‌توان انجام داد.»

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار از عیاشی روایت می‌کند که گفت: أسلمة خدمت حضرت فاطمه<sup>(سلام الله عليهما)</sup> رسید و عرض کرد، ای دختر رسول خدا<sup>(صلی الله عليه و آله)</sup> شب را چگونه به صبح آوردید؟

حضرت فاطمه<sup>(سلام الله عليهما)</sup> فرمود:

«أصْبَحْتُ بَيْنَ كَمِدٍ وَ كَرْبٍ، فَقَدِ الْبَنِي وَ ظُلْمَ الْوَصِيِّ. هَتَكْ - وَاللَّهُ - حَجَابَهُ مَنْ أَصْبَحَتْ أَمَامَتُهُ مُقْتَضِيَّهُ عَلَى غَيْرِ مَا شَرَعَ اللَّهُ فِي التَّنْزِيلِ وَ سَنَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي التَّأْوِيلِ، وَ لَكُنَّهَا أَحْقَادُ بَدْرِيَّهُ وَ تَرَاتُ أُحْدِيَّهُ كَانَتْ عَلَيْهَا قُلُوبُ النَّفَّا مَكْتَمِنَهُ لِامْكَانِ الْوُشَاءِ. فَلَمَّا اسْتَهْدَفَ الْأَمْرُ، أَرْسَلَتْ عَلَيْنَا شَأْبِيبُ الْأَثَارِ مِنْ مُخْيَلَةِ الشَّقَا فِي قِطْعَ وَ تِرَالِيْمَانِ مِنْ قَسَى صَدُورِهَا. وَ لَبَّسَ عَلَى مَا وَعَدَ اللَّهُ مِنْ حَفْظِ الرَّسُولَةِ وَ كَفَالَهُ الْمُؤْمِنِينَ. أَحْرَزَ وَاعِدَتَهُمْ غَرُورَ الدُّنْيَا بَعْدَ اسْتِنْصَارٍ مِمْنَ فَتَّاكَ بِآبَائِهِمْ فِي مَوَاطِنِ الْكَرْبِ وَ مَنَازِلِ الشَّهَادَاتِ.»

«بین دو اندوه یکی نهان و دیگری آشکار، صبح را آغاز کردم: از دستدادن پیامبر<sup>(صلی الله عليه و آله)</sup> و دیگری ستم و ظلمی که در حق جانشین او کردند. به خداسوگند، پرده و حجاب امامت علی را کسی درید که امامتش برخلاف فرمان خداوند در تنزیل و سنت رسول خدا<sup>(صلی الله عليه و آله)</sup> در تأویل است و این چیزی نیست جز کینه‌های نهفته و بر جای مانده در دل منافقان (زخم خورده) از جنگ‌های بدر و اُحد که در کمین فتنه‌انگیزی بودند. پس هنگامی که که خلافت را نشانه‌گرفتند گمان نشانه‌های تفرقه‌افکن خویش را چون بارانی سیل آسا بر ما فرورباختند تا زه کمان ایمان سنگ‌دلان را پاره کند و چه بدرفتاری کردند در موردنگه‌داری رسالت و کفالت مؤمنان! بهره و ره‌آوردهشان از این کار، فریب دنیابود؛ آن هم پس از یاری طلبی کسی که پدرانشان را در میدان‌های جنگ و سرمنزل‌های شهادت از هم دریده بود.»

وصیت‌های حضرت فاطمه<sup>(سلام الله عليهما)</sup>

در کتاب روضه‌الواعظین و کتاب‌های دیگر آورده‌اند:

- ۶۵ - سایت تخصصی حضرت فاطمه سلام الله علیها - گروه فرهنگی محدثه

حضرت فاطمه (سلام الله عليهما) به سختی بیمار شدند و پس از چهل شب تحمل درداز دنیا رفتند. هنگامی که از مرگ خویش آگاه شدند، **أمّا يَمِنُ وَ أَسْمَاءُ دَخْرَعْمِيْسُ وَ هَمْجَنِينُ امِيرَمُؤْمِنَان** (عليه السلام) را خواستند و گفتند:

«ای سر عمو! خبر مرگ به من رسیده و یکی دو ساعت دیگر از دنیاخواهم رفت. لذا به آن چه در دل دارم تو را وصیت می‌کنم.»

حضرت علی (عليه السلام) فرمودند: «آن چه دوست داری وصیت کن؛ ای دختر رسول خدا.» سپس بالای سر حضرتش نشسته دیگران را از اتا بیرون کردند.

حضرت فاطمه (سلام الله عليهما) عرضه داشتند: «ای پسر عمو، از آن هنگام که با من آشنا شدی، دروغ و خیانت از من ندیدهای و از آغاز زندگی مشترک با تومخالفتی نکرده‌ام.»

مولانا (عليه السلام) فرمودند: «خدا نکند! به خدا، تو داناتر، نیکوکارتر، پرهیزگارتر، بخشنده‌تر و خداترس‌تر از آن هستی که تو را به علت مخالفت با خودم سرنش کنم. جدایی از تو برایم بسیار سنگین و دشوار است؛ جز این که امری است که از آن گریزی نیست. به خدا سوگند بار دیگر مصیبت و غم ازدست دادن رسول خدا (صلی الله عليه و آله) برایم تازه می‌شود و فقدان تو نیز بسیار سنگین وسخت است. «انا لله و إنا إلَيْهِ راجِحُون» از مصیبتي که برایم بسیار دردناک و جان‌سوز و غمانگیز است. به خدا سوگند این مصیبت را تسلیت و تغییری نیست.»

سپس هر دو ساعتی با هم گریستند. امیر مؤمنان (عليه السلام) سر حضرت فاطمه (سلام الله عليهما) را به سینه خود چسبانیده فرمودند: «آن چه خواهی وصیت کن. خواهی دید همان‌گونه که فرمان دهی، انجام می‌دهم و دستورات را بر خواسته‌ام مقدم می‌دارم.»

حضرت فاطمه (سلام الله عليهما) عرضه داشتند: «خداؤند بهترین پاداش‌ها را به تو عطا فرماید؛ ای پسر عموی رسول خدا!»

سپس وصیت فرمود که بعداز او با خواهر زاده اش، **أمّه دَخْرَعْمِيْسُ** و برایش تابوتی بسازد و هیچ یک از آنان که به او ظلم و ستم رواداشته حقش را غصب کردند و هم‌چنین پیروان آنان در تشیع جنازه‌اش حاضرنشود و نماز نخوانند. نیز او را شبانه - هنگامی که چشم‌ها آرام شد و دیده‌ها به خواب رفت - به خاک بسپارد. در کتاب «مصباح الانوار» از حضرت امام جعفر صادق (عليه السلام) از پدران بزرگوارشان (عليهم السلام)، روایت شده است که فرمودند:

«هنگامی که لحظات احضار فاطمه (سلام الله عليهما) فرا رسید، به حضرت علی (عليه السلام) چنین وصیت کردند:

اگر من مُردم، خود عُهده‌دار غسل و کفن و خواندن نماز بر من باش. مراسر از زیر قبر کرده لخدم را بگذار و خاک روی قبرم را صاف کن. سپس بالای سر و مقابل صورتم بنشین و بسیار قرآن تلاوت کن و دعا بخوان؛ چون آن ساعت لحظاتی است که مرده نیازمند انس با زنده هاست. من تو را به خدا می‌سپارم و درباره فرزندانم وصیت می‌کنم که با آن‌ها نیکو رفتار کنی.

سپس ام کلثوم را در آغوش کشیده فرمودند: «هنگامی که به سن بلوغ رسید، آن چه در خانه است برای او باشد.»

حضرت علی (عليه السلام) پس از وفات آن حضرت، به وصیت‌هایشان عمل کردند. هم چنین روایت است که آن حضرت به امیر المؤمنین (عليه السلام) عرضه داشتند: «هنگامی که از دنیا رفتم، کسی را آگاه مکن؛ جز **أم سلمه** و **أم أيمن** و فضه را و از

مردان: دو فرزندم، عباس، سلمان، عمار، مقداد، ابوذر، حذیفه. من اجازه می‌دهم که بعد از مرگ بدنم را ببینی. پس با زنانی که مرا غسل می‌دهند، همراهی کن و جُز در شب مرا دفن مکن و کسی را از محل قبرم آگاه نباشد.»

هم چنین از حضرت امام جعفر صادق<sup>(علیه السلام)</sup>، به نقل از پدران بزرگوارشان<sup>(علیه السلام)</sup>، روایت شده است که فرمودند:

«هنگامی که مرگ حضرت فاطمه<sup>(سلام الله علیها)</sup> نزدیک شد، گریه آغاز کردند. حضرت علی<sup>(علیه السلام)</sup> علت آن را پرسیدند. عرضه داشتند: گریه‌ام بر روی دادهایی است که بعد از من براحتی پیش می‌آید.

حضرت علی<sup>(علیه السلام)</sup> فرمودند: گریه نکن؛ به خدا سوگند تمامی آن‌ها دربرابر رضایت خداوند متعال برایم بسیار کوچک و ناچیز است.

سپس وصیت کردند که به ابوبکر و عمر اجازه ندهند در تشییع جنازه حضور یابند و حضرت علی<sup>(علیه السلام)</sup> چنین کردند.»

مرحوم طوسی شیخ الطائفہ روایت می‌کند که: بیماری حضرت فاطمه<sup>(سلام الله علیها)</sup> که شدت یافت، عباس بن عبدالملک (عموی رسول خدا<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup>) برای عیادت حضرتش آمد. به او گفتند: به علت شدت بیماری، کسی نباید به دیدارش رود. عباس بازگشت و به حضرت امیر<sup>(علیه السلام)</sup> پیغام فرستاد که:

برادرزاده! عمومیت سلام می‌رساند و می‌گوید که به خدا سوگند غم و اندوه و بیماری حبیبه رسول خدا<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> و نور چشم او و من، فاطمه<sup>(سلام الله علیها)</sup>، مرا درهم شکسته است. به گمانم اولین کسی است که به رسول خدا<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> می‌پیوندد. او برایش بهترین جایگاه را نزد خداوند متعال برگزیده است و به بارگاه قرب الاهی می‌رساند. اگر حدثه‌ای که از آن گریزی نیست پیش آمد، فردا گروهی از مهاجرین و انصار را گرد می‌آورم تا ضمن حضور بر جنازه و خواندن نماز، ثواب و اجری یابند. این باعث شکوه و جلال دین هم خواهد شد.

عمّار - که راوی است - گوید: حضرت علی<sup>(علیه السلام)</sup> در حضور من به وسیلهٔ قاصد چنین پاسخ فرستادند: «عمویم را سلام برسان و بگو: خداوند از مهر و محبت شما نسبت به ما نکاهد. نظر با ارزش شما را دانستم؛ ولی می‌دانید که آنان چه بسیار فاطمه<sup>(سلام الله علیها)</sup> را مورد ستم قرار دادند؛ از حق و هم چنین میراث پدر محروم شدند؛ به وصیت پیامبر خدا<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> درباره‌اش عمل نکردند و حق خداوند متعال و رسولش را نسبت به او پاس نداشتند. در این باره داوری خداوند برایمان کافی است. او خود از ستم کاران انتقام گیرنده است. ای عمو! تقاضا دارم، اجازه دهی پیشنهاد شما را رد کنم؛ چون به من وصیت کرده است که امرش را مخفی دارم...»

### شهادت حضرت فاطمه<sup>(سلام الله علیها)</sup>

هر دو گروه شیعه و سنّی از اُم سلمی همسر ابو رافع روایت کرده‌اند که گفت:

در بستری بودن حضرت فاطمه<sup>(سلام الله علیها)</sup> به هنگام بیماری منجر به وفات، من از ایشان پرستاری می‌کدم. یک روز حال آن حضرت بهتر شده بود و حضرت امیر<sup>(علیه السلام)</sup> هم برای انجام کار از خانه بیرون رفته بودند. به من فرمود:

«آبی آماده کن که می‌خواهم شستشو و غسل کنم.»

دستور را اجرا کردم. آن حضرت به پا خاست و به نیکوترين وجه استحمام و غسل کرد و لباسی نو پوشید و فرمود: «بسترم را در وسط اتاق پهنه کن.» آن گاه رو به قبله خوايده فرمود: «من در حالی از دنيا می‌روم که پاکيذه و تميزم، کسی هم رويم را باز نکند.»

آن گاه صورت را بر دست نهاد و دارفاني را وداع گفت. روایت شده است که آن حضرت شده است که آن حضرت بین مغرب و عشا از دنيا رفت و در حال احتضار پس از نگاهی خيره فرمود: «السلام علىٰ جبرئيل، السلام علىٰ رسُولَ اللَّهِ مَعَ رسُولِكَ، اللَّهُمَّ فَرِضْوَانَكَ وَ جَوَارِكَ وَ دَارِكَ دَارَ السَّلَامِ. سَلَامٌ بَرِ جَبَرِيلٍ! سَلَامٌ بَرِ رسُولِ خَدَا! بَارِ الْأَهَى! بَا پِيَامِبَرْتَ بَاشْمَ؛ دَرِبَهْشَتْ تُو و در جوار تو و در خانه تو؛ در دارالسلام.»

سپس به حاضران فرمود: «آن چهرا که من می‌بینم، شما هم می‌بینید؟»

گفتند: شما چه می‌بینید؟ فرمود: «گروهها و دسته‌های مختلف آسمانيان، اين جبرئيل است و اين رسول خدا است که می‌گويد: دخترم بيا، آن چه در پيش داري، برایت نیکوتر و بهتر است.»

زيدبن علی روایت می‌کند که: در آن حال احتضار، حرتش به جبرئيل و بر رسول خدا(ص) و بر فرشته‌مرگ سلام کرد و اطرافيان آواي نرم و لطيف فرشتگان را شنيدند و بوی بهترین عطر به مشامشان رسید. اسماء دختر عمیس گويد: حضرت فاطمه (سلام الله عليهما) در لحظات آخر عمر شريف خود به من فرمود:

«جبرئيل به هنگام رحلت رسول خدا(صلی الله عليه و آله) مقداری کافور بهشتی آورد. آن حضرت آن را سه قسمت فرمود؛ قسمتی را برای خود، بخشی برای علی و قسمتی هم برای من که وزنش چهل درهم است. اى اسماء، باقی مانده حنوط پدرم را از فلان جا و فلان جا بیاور و بالای سرم بگذار.» سپس با لباسش روی خود را پوشانيد و فرمود: «اند کي درنگ کن. سپس مرا صدا بزن؛ اگر جواب دادم که هیچ و چنان‌چه پاسخ ندادم، بدان که به سوي خدايم رفته‌ام.»

راوى گويد: اسماء لحظاتی منتظر ماند. سپس حضرتش را صدا زد؛ پاسخی نشيند. فرياد آورد: اى دختر محمد مصطفى! اى دختر گرامى‌ترین شخصيت انسانى! اى دختر بهترین انسانى که پاي بر خاک زمين نهاد! اى دختر کسی که به بالاترین درجه قرب الاهى «قاب قوسين أوادنى» رسيد است!

باز هم هم جوانی نشيند. لذا پيراهن را از صورت مبارک آن حضرت به کناري زد و ديد که از دنيا رفته‌اند. خود را روی جسد مطهر حضرتش انداخت و در حال بوسيدن می‌گفت:

«اى فاطمه، هنگامي که به حضور پدرت رسول خدا(صلی الله عليه و آله) می‌رسی، از سوی اسماء بنت عمیس او را سلام برسان.»

سپس گرييان از هم دريد و شتاب زده از خانه بیرون رفت. با حسن و حسین (عليهمما السلام) رو به رو شد. آن دو پرسيدند: «ما درمان کجاست؟» اسماء ساكت‌ماند و پاسخی نداد. آن دو بزرگوار وارد خانه شده ديدند که مادر دراز کشیده است. حسین (عليه السلام) او را حرکت داد و متوجه شد که از دنيا رفته استاً لذا به برادرش حسن (عليه السلام) رو کرد و فرمود: «برادر، خداوند تو را در مصيبة مادر، صبر و شکریابی عطا کند!»

حسن (عليه السلام) خود را روی بدن بی‌جان مادر انداخت. او را می‌بوسید و می‌فرمود: «ما در جان! پيش از آن که جان از تنم بیرون رود، با من سخن بگو.»

حسین (علیه السلام) هم خود را روی پاهای مادر انداخت. آن‌ها را می‌بوسید و می‌فرمود:

«من فرزندت حسین‌ام، با من صحبت کن؛ قبل از آن که قلیم از کار بیفتدو بمیرم.»

اسماء به آنان عرض کرد: ای فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! خدمت پدرتان بشتابید و ایشان را از مرگ مادر آگاه کنید.

آن دو بزرگوار از خانه بیرون رفتند؛ در حالی که فریاد می‌زدند: «یا محمداء! یا احمداء! امروز با مرگ مادرمان، مصیبت و داغ مرگ تو برای ماتجدید شد.»

آن دو به مسجد نزد پدر رفتند و را از مرگ مادر آگاه کردند. حضرت علی (علیه السلام) با شنیدن خبر بی‌هوش افتادند. پس از آن که آب بر صورت مبارکشان پاشیدند، به هوش آمده چنین فرمودند:

«بِمَنِ الْعَزَاءِ يَا بَنْتَ مُحَمَّدٍ؟ كُنْتِ بِكِ أَتَعْزِي، فَفِيمَ الْعَزَاءِ مِنْ بَعْدِكِ؟»

«ای دختر محمد! پس از این خود را با چه کسی تسلى و آرامش دهم؟ تابه حال خود را به تو دل خوش می‌داشتم. اینک بعد از تو چگونه شکیبایی کنم؟»

مسعودی، تاریخ نویس معروف گوید: هنگامی که حضرت فاطمه (سلام الله علیها) از دنیا رفت، حضرت علی (علیه السلام) به شدت‌بی‌تابی کرده به سختی می‌گریستند و با ناله و زاری فراوان چنین مرثیه‌سرایی می‌فرمودند:

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلٍ فُرَقَةٌ وَكُلُّ اذى دُونَ الْمَمَاتِ قَلِيلٌ

- پیوند دائمی دو دوست، سرانجام به جدایی می‌کشد و هر مصیبتی غیر از مرگ ناچیز است.

وَأَعْنَّ افْقَادِي وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدِ دِلِيلٍ عَلَى أَنْ لَا يَدُومُ خَلِيلٌ

- از دست دادنم یکی بعد از دیگری را دلیل آن است که هیچ دوست و رفیقی همیشه نمی‌ماند.

وصیت آن حضرت و شیون مردم و فرزندان

راوی گوید: حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)، حسین (علیهم السلام) را در بر گرفته وارد خانه شدند. اسماء بالای سر حضرت فاطمه (سلام الله علیها) نشسته بود و به شدت گریه می‌کرد و می‌گفت:

ای وای، یتیمان محمد (صلی الله علیه و آله) ما بعد از جدتان خود را به او تسليت‌می‌دادیم. اینک به چه کسی خود را آرامش دهیم؟ حضرت علی (علیه السلام) پیش رفت و روپوش را از چهره‌اش کنار زد. چشم آن حرف به نوشته‌ای افتاد که در کنار سر فاطمه بود. آن را برداشت و چنین

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا مَا أُوصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بَنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أُوصَتْ وَهِيَ تَشَهِّدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هُوَ الرَّبُّ الْعَالَمُونَ وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالثَّارِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَّةٌ لِرِيبِ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مِنْ فِي الْقُبُوْرِ. يَا عَلَى أَنَا فَاطِمَةُ بَنْتُ مُحَمَّدٍ، زوجِي اللَّهُ مِنْكَ لَا كُوْنَ لَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. أَنْتَ أُولَى بِي مِنْ غَيْرِي. حَنْطُنِي وَغَسِّلُنِي وَكُفْنِي بِاللَّيلِ، وَصَلِّ عَلَى وَأَدْفُنِي بِاللَّيلِ، وَلَا تُعْلِمُ أَحَدًا. وَأَشْتُو دِعْكَ اللَّهَ وَاقْرَأْ عَلَى ' ولَدِي السَّلَامُ أَلَى ' بِوْمِ الْقِيَامَةِ».»

«بسم الله الرحمن الرحيم، أين وصيّت فاطمه دختر رسول خدا<sup>(صلى الله عليه وآله)</sup> است. او در حالی وصیت می کند که گواهی می دهد خدای جز خدای یگانه نیست و محمد<sup>(صلى الله عليه و آله)</sup> بنده و پیامبر اوست. بهشت و دوزخ حق است و قیامت حتماً فرا می رسد و در آن تردیدی نیست و خداوند همه مردگان را از گورهای برمی انگیزاند.

ای علی، من فاطمه دختر محمد هستم. خداوند مرا به همسری تودرآورد تا در دنیا و آخرت برای تو باشم. تو از دیگران به من نزدیک‌تر و شایسته‌تری. مرا شبانگاه حنوط کن و غسل ده و کفن کن و شبانه بر من نماز بخوان و دفن کن و کسی را آگاه مکن. تو را به خدا می‌سپارم. به فرزندانم تاروز قیامت درود و سلام مرا برسان.»

راوی گوید:

مردم مدینه در این مصیبت، یک صدالله و ضجه برآوردن. زنان بني هاشم در خانه حضرت فاطمه<sup>(سلام الله عليها)</sup> گرد آمدند و چنان ناله و شیونی زدند که شهر مدینه را به لرزه انداخت. آنان فریاد می‌زدند: ای بانوی بانوان! ای دختر رسول!

انبوه مردم چون موهای یال اسب از هر سو به سوی حضرت امیر المؤمنین<sup>(عليه السلام)</sup> سرازیر می‌شدند. آن بزرگوار پشت سر دو فرزند خود نشسته بودند و گریه و زاری می‌کردند. مردم هم از گریه‌شان به گریه افتادند.

ام کلثوم دختر رسول خدا<sup>(صلى الله عليه و آله)</sup> آمد، در حالی که مقعنہ و چادر بر سرانداخته بود. با جلال و وقار قدم بر می‌داشت. دنباله لباسش هم بر زمین کشیده‌می‌شد. از شدت ناراحتی و مصیبت گلویش گرفته بود و توان سخن گفتن نداشت. می‌گفت:

«ای پدر! ای رسول خدا! امروز واقعاً تو را از دست دادیم و دیگر هر گز ملاقاتی (در این دنیا) نخواهیم داشت.»

مردم بر زمین نشستند و با صدای بلند می‌گریستند و منتظر بیرون آمدن جنازه حضرت فاطمه<sup>(سلام الله عليها)</sup> بودند تا بر آن نماز بخوانند

ابوذر علیه الرحمه از خانه بیرون آمد و گفت، مردم! پراکنده شوید. امشب بیرون آوردن پیکر دختر رسول خدا<sup>(صلى الله عليه و آله)</sup> به تأخیر افتاد.»

مردم هم به پا خاستند و گروه گروه رفتند و متفرق شدند. با فراگیر شدن سیاهی شب، حضرت علی<sup>(عليه السلام)</sup>، پیکر مطهر حضرت فاطمه<sup>(سلام الله عليها)</sup> را غسل داد. کسی جز حسن، حسین، زینب، ام کلثوم<sup>(عليهم السلام)</sup>، فضه خدمتکار و اسماء دختر عمیس حضور نداشت. اسماء گوید:

حضرت فاطمه<sup>(سلام الله عليها)</sup> به من وصیت فرمود که کسی جز من و امیر المؤمنین<sup>(عليه السلام)</sup> او را غسل ندهد و من در غسل دادن، آن حضرت<sup>(عليه السلام)</sup> را یاری دادم. در روایت آمده است که مولا علی<sup>(عليه السلام)</sup> به هنگام غسل دادن حضرت فاطمه<sup>(سلام الله عليها)</sup> چنین می‌فرمود:

«اللهم اعنها أمتك و ابنئ رسلك و صفيك و خيرتك من خلقك. اللهم لقنه حاجتها، و أعظم برهانها و أعلى درجتها، و اجمع بينها و بين أهلا محمد<sup>صلی الله علیہ وآلہ و سلم</sup>.»

«خدایا! او کنیزت و دختر رسول برگزیده و شایسته‌ترین آفریده‌توست. بارالاها! حجتش را به او تلقین فرما و برهان دلیلش را بزرگ بدار. درجه و مقامش را افزون فرما و او را به پدرش محمد<sup>(صلى الله عليه و آله)</sup> بپیوند.» روایت شده که پیکر

پاک حضرت فاطمه (سلام الله عليه و آله) را با همان بُرد خشک کردند که بدن مطهر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلام) پس از غسل، پیکر آن حضرت را روی تختی گذاشت و به امام حسن (علیه السلام) فرمود: «ابوذر را صدا کن.» با آمدن ابوذر، مولا و حسین (علیهم السلام) و ابوذر جنازه را به مصلی بردند و حضرت امیر (علیه السلام) بر آن نماز خواند.

در روایت «ورقه» آمده است:

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: «به خدا سوگند، به دستور خودش او را از روی پیراهن غسل دادم و آن را از تنفس بیرون نیاوردم. به خدا سوگند، او خجسته و با برکت و پاک و پاکیزه بود. او را با باقی مانده حنوط رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلام) حنوط کردم و سپس چند کفن بر او پیچیدم. به هنگام بستن بند کفن، صدا زدم: ام کلثوم، زینب، سکینه، فضه، حسن، حسین! بستایید و از مادرتان توشه برگیرید که این جدایی است و دیدار (بعدی) در بهشت خواهد بود.

حسن و حسین جلو آمدند و با آه و ناله می‌گفتند: اندوه و درد! از آتشی که خاموشی ندارد؛ از پی فقدان جدمان محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلام) و مادرمان فاطمه‌زهرا (سلام الله علیها).

ای مادر حسن! ای مادر حسین! اگر جدمان محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) را دیدار کردی، سلام ما را برسان و بگو که ما بعد از تو در دنیا یتیم شدیم.

خدا گواه است که در این جا، ناله‌ای جان سوز برآورد. دست‌ها را از کفن بیرون کرد و دو فرزندش را آرام به سینه چسباند. ناگاه از آسمان هاتفی ندا درداد! ابالحسن! آن دو را از روی پیکر مادر بردار. به خدا فرشتگان آسمان را به گریه انداخته‌اند. حبیب مشتی محبوب است...

این بود که حسن و حسین را از روی سینه مادرشان برداشتند.

روایت شده که کثیر بن عباس بر اطراف کفن فاطمه (سلام الله علیها) نوشت:

«تَشَهِّدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَسُولُ اللَّهِ.»

«فاطمه (سلام الله علیها) شهادت میدهد که خدایی جز الله نیست و محمد (صلی الله علیه و آله و سلام) پیامبر خداست.»

از روایت مصباح الانوار چنین بر می‌آید که پارچه کفن‌های ایشان زیر بود؛ چون روایت شده است که حضرت فاطمه (سلام الله علیها) با نزدیک شدن زمان وفات، درخواست آب کرد و با آن غسل فرمود. سپس بوی خوش طلبید و خود را معطر ساخت. بعد از آن، پارچه‌های کفن خویش را خواست. پارچه‌هایی خشن و ضخیم آوردن. آن‌ها را به دور خود پیچید... (تا آخر روایت)

هم‌چنین روایت شده که در هفت پارچه کفن شدند.

در روایت «روضه الوعظین» آمده است که راوی گفت: هنگامی که چشم‌ها آرام و پاسی از شب گذشت، مولا و حسن و حسین (علیهم السلام) عمار، مقداد، عقیل زیر، ابوذر، سلمان، بریده و چند تن، یاران مخصوص از بنی‌هاشم، پیکر مطهر حضرت فاطمه (سلام الله علیها) را بیرون آورده بر آن نماز خواندند و در دل شب او را به خاک سپردند و حضرت علی (علیه السلام) هفت صورت قبر ساختند تا قبر واقعی شناخته نشود.

در «مصباح الانوار» آمده است:

-۷۱- سایت تخصصی حضرت فاطمه سلام الله علیها - گروه فرهنگی محدثه

از حضرت صادق امام جعفر بن محمد (علیهم السلام) پرسیدند:

حضرت علی (علیه السلام) بر پیکر مطهر حضرت فاطمه (سلام الله علیها) چند تکبیر گفتند؟

امام (علیه السلام) فرمودند: «امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک تکبیر می فرمود؛ به دنبالش، جبرئیل و دیگر فرشتگان مقرب درگاه الاهی یک تکبیر می گفتند. بدین ترتیب پنج تکبیر گفته شد.»

از آن حضرت پرسیدند: نماز را کجا خواندن؟ فرمودند: «در خانه شان، سپس حضرت علی (علیه السلام) جنازه را از خانه بیرون بردنند.»

دفن حضرت فاطمه (سلام الله علیها) و شکوائیه مولا (علیه السلام)

در «مصباح الأنوار» به روایت امام صادق (علیه السلام) از پدران بزرگوارشان آمده است: هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیکر پاک حضرت فاطمه (سلام الله علیها) را در قبر گذارند، چنین فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم. بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله محمدين عبد الله صلى الله عليه وآله. سلمتك ايتها الصديقة الى من هو أولي بك مني و رضيت لك بمارضي الله تعالى لك: «منها خلقناكم و منها نحر جكم تارة أخرى».

«به نام خداوند بخشاینده مهربان، به نام خدا و به وسیله خدا و بر آین وامت رسول خدا (صلی الله علیه و آله). ای صدیقه، تو را به کسی که از من سزاوارتر است سپرد و آن چه را خداوند برای تو پسندیده است، می پسندم: «ما شما را از خاک آفریدیم؛ به خاک باز می گردانیم و سپس بار دیگر شما را از زمین بیرون می آوریم».

در پایان - پس از آن که خاک روی قبر را صاف کردند - دستور دادند آب روی قبر بپاشند. سپس ماتم زده و گریان در کنار قبر نشستند. عباس بن عبدالمطلب دست آن حضرت را گرفت و به خانه برد.

شیخ ابو جعفر طوسی روایت کرده است:

هنگامی که امیر المؤمنان (علیه السلام)، حضرت فاطمه (سلام الله علیها) را دفن کردند و قبر را کاملاً پوشاندند و گرد و خاک قبر را هم از دست افسانندن، به ناگاه غم و اندوه آن حضرت به هیجان آمد. اشک از چشم ان مبارک امام (علیه السلام) سرازیر و برگونه هایشان جاری شد. پس به سوی قبر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) رو کرده چنین خواندند:

«السلام عليك يا رسول الله عنى، السلام عليك عن ابنتك و حبيبتك و قرة عينك و زائرتك والبائته فى الشرى بيقيعك (ببقعتك - خ ل) المختار الله لها سرعة اللحابك. قل يا رسول الله عن صفيتك صبرى و ضعف عن سيدة النساء تجلدى. الا أن فى التأسي لي بستننك والحزن الذى حل بي لفارقك، موضع التعزى! و لقد وسدتك فى ملحد قبرك، بعد أن اضت نفسك على صدرى و غمضتك ييدي و توليت أمرك بنفسى. نعم، وفي كتاب الله لى أنعم القبول: «إعن الله و انا عليه راجعون.»

قد استرجعت الوديعه وأخذت الرهينةُ و اختلست الزهراءُ، فما أقيبح الخضراءُ والغبراءُ.

يا رسول الله! أما حُزْنِي فقسّرْمُ و أما ليلِي فمسهدُ. لا يبرُّ الحزن من قلبي أو يختار الله لى دارك التي أنت فيها مقيم. كمْ مقيّحُ و همْ مهيجُ. سرعان ما فرَّ اللتهُ بيننا! و اعلى الله أشکُو. و ستبئكَ ابْنُتُكَ بِتَظَافِرِ أُمْتُكَ عَلَى وَ عَلَى<sup>١</sup> هضمها حقها، فأفْحَفَها السُّؤَالُ واستَخْبَرَها الْحَالُ، فكُمْ من غليلٍ متعلجٍ بصدرها لم تجد الـى بـثـه سـبـيلاً و سـتـقولـ وـيـحـكـمـ اللهـ وـهـوـ

72- سایت تخصصی حضرت فاطمه سلام الله علیها - گروه فرهنگی محدثه

خیرُالحاکمین و السلام عليك يا رسول الله، سلام مُودع لاسئِ و لا قالٍ. فإنْ أَنْصَرْ فَلَا عَنْ مَالَةٍ وَإِنْ أَقْمَ فَلَا عنْ سوءٍ طَنٌّ بِمَا وَعْدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ. وَاهَا وَاهَا وَالصَّبْرُ أَيْمَنٌ وَأَجْمَلٌ.

ولولا غلبُ المستولين علينا لجعلتُ المقام عند قبركَ لزاماً والتثبتَ عنده معمُوكاً ولاغلوتُ اغوالَ الشكلي على جليل الرَّزْيَهِ.  
فبعين الله تُدْفَنُ لبتام سرّاً و يهتضىمُ حُقُّها قهراً ويمنعُ ارْثُها جهراً و لم يطُلُ العهدُ و لم يخلُقْ منك الذكر، و اءلى الله  
(يا رسول الله) المُشْتَكِي و فيك أَجْمَلُ العزاءِ فصلواتُ الله عليهما و عليكَ و رحمةُ الله و بر كائنة».

«سلام من بر تو ای رسول خدا<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup>، سلام بر تو از دخترت و حبیبهات و نور چشمت و دیدارکندهات و خوابیده  
در خاک در بقیع شما (بُقْعه شما - خل) که خداوند زود رسیدن او راند شما برایش گزیده است. ای رسول  
خدا، شکیابی ام از (دوری) دختر برگزیدهات کاهاش یافته و طاقتم از (فرار) سرورزنان سست و از دست رفته است؛ جز این  
که در پیروی از روش و سنت شما (در چنین موقعیتی) در بر ابر غم و اندوهی که از دوری و فرا شما گریبان گیرمن شده  
است، باز هم جای سوگواری و تعزیت وجود دارد. من خود پیکر شمارا در قبر گذاردم، بعد از آن که سر بر سینه ام داشتید  
و روح مقدسستان پرواز کرد، با دست خود پلک هاتان را بستم و مراسم غسل و کفن و دفن شما را بر عهده گرفتم. آری در  
كتاب تقديرالاهي چنین نوشته شده و گريزي از پذيرش آن نيسن: «ما از آن خدائيم و به سوي از بازمي گرديم.»

اینک، امانت پس داده و گروگان باز گرفته شد و زهرا (از دستم) ربوده شد. زمین و آسمان در نظرم چه قدر زشت و  
نازیباست!

ای رسول خدا! اکنون غمم جاودانی است و شب هایم با بی خوابی همراه پیوسته غم در خانه دلم کاشانه گرفته است؛  
مگر این که خداوند متعال خانه ای را که شما در آن اقامت دارید، برایم برگزیند. غصه ای چون زخمی چرکین واندوهی به  
جوش و لرزش درآمده، دارم. خداوند چه زود بین ما جدایی افکند! من از این بابت به او شکوه می برم. به زودی دختر  
شما، آگاهتان خواهد کرد که چگونه امت شما علیه من و پایمان کردن حق او، هم دست شدند. پس کاملاً و با دقت  
پرسید و شرح ماجرا را از او بخواهید. چه بسیار درد دل هایی آتشین که در سینه نهفته دارد و تاکنون راهی برای افشا  
کردنش، نیافته است! او حتماً شما را پاسخ خواهد داد و خداوند هم قضاوی خواهد فرمود که او بهترین داوران است.

سلام و درود بر شما ای رسول خدا، سلام کسی که وداع و خدا حافظی می کند؛ نه از روی دلتنگی و یا خشم. اگر به خانه  
باز می گردم و از کنارتان دور می شوم نه از خستگی و آزردگی است و چنان چه بمانم، نه از بدگمانی به وعده خداوند  
متعال به صبر پیشگان است. دریغا! دریغا! ولی شکیابی مبارک تر وزیباتر است.

اگر به حساب پیروزی دشمنان بر ما نبود، اقامت در کنار قبر شما را برخود واجب می دانستم و در جوار آن معتکف  
می شدم و مانند مادر جوان مرده بیر این مصیبت بزرگ ناله و فریاد می کردم.

(آری ای رسول خدا!) دخترتان در محضر خداوند، مخفیانه به خاک سپرده و حقش با زور، ستانده می شود و آشکارا از  
ارثش باز می دارند؛ در حالی که زمان طولانی (از وفات شما) نگذشته و یاد و نام شما کهنه و فراموش نشده است. به خدا  
شکایت می برم (ای رسول خدا) و بهترین و زیباترین دل داری از سوی شماست. پس درود و رحمت و برکات خداوندی بر  
فاطمه و بر شما باد!»

در این زمینه چه نیکو سروده است:

و لَأَيُّ الْأُمُورْ تُذْفَنْ سَرَّاً بِضَعْهُ الْمُصْطَفَىٰ وَ يُعْفَىٰ ثَرَاهَا؟

- از چه رو باید پاره تن مصطفی مخفیانه دفن و قبرش با زمین هموار صاف گردد (تا شناخته و معلوم نشود)!؟ فمضت و هی اعظم الناس شجوانی فم الدهر غصه من جواها

- او فاطمه (سلام الله علیہ) از دنیا رفت؛ در حالی که کام روزگار، از دردغم او تلخ شده بود.

و ثوت لاتری لها الناس مثوى ای قدسی یضمہ مثواه؟

- او به خاک سپرده شد ولی مردم مزاری برایش نمی بینند. کدام زمین مقدسی است که قبرش را در برگرفته است؟

مناقشه عمر با حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام)!

طبری در «دلائل الامامة» آورده است:

صبح شبی که حضرت فاطمه (سلام الله علیہ) از دنیا رفتد، چهل قبر تازه و نو در بقیع دیده شد. هنگامی که مردم از شهادت حضرتش آگاه شدند، به بقیع رواوردن. آن‌ها با چهل قبر جدید روبرو شدند، لذا نتوانستند قبر واقعی حضرت فاطمه (سلام الله علیہ) را تشخیص دهند. آنان ناله و فریاد و ضجه بر آوردند و یکدیگر را ملامت و سرزنش می‌کردند. بعضی‌ها می‌گفتند:

پیامبرتان جز یک دختر از خود باقی نگذاشت. اینک آن دختر از دنیارفته و به خاک سپرده شده است و شما نه بر پیکرش نماز خواندید و نه جای قبرش را می‌شناسید!

یکی از سردمداران فریاد برآورد: عده‌ای از زنان مسلمان را حاضر کنید قبرها را نبین کنند تا جنازه فاطمه را بیابیم و بر آن نماز بخوانیم و قبرش را زیارت کنیم!

این خبر به امیر مؤمنان (علیه السلام) رسید. از شدت خشم و ناراحتی چشمانشان سرخ و رگ‌های گردنشان متورم شد. قبای زردی که همیشه به هنگام حوادث ناگوار می‌پوشیدند، به تن کردند. با تکیه‌بر شمشیر ذوالفقار از خانه بیرون آمد و به بقیع وارد شدند. بدین ترتیب آنان که خیال نبیش قبرها را داشتند برخود لرزیدند. مردم به یکدیگر می‌گفتند: این علی بن ابی طالب است که می‌آید. او سوگند یاد کرده است که اگر سنگی از روی این قبرها جایه جا شود، همه را از دم تبع خواهد گزراند.

در این هنگام، عمر و تعدادی از پیروانش پیش آمدند. عمر گفت: ای ابوالحسن، شما را چه می‌شود؟ به خدا سوگند، نبیش قبر می‌کنیم و بر پیکرش نماز می‌خوانیم.

شیر خدا لباس او را گرفت و به هم پیچید. سپس با تکانی او را بلند کرد و به زمین کویید و فرمود:

«ای فرزند زن سیاه (حبشی)! من از آن رو از حقّم گذشتم که بیم داشتم مردم از دین برگردند. اما درباره قبر فاطمه (سلام الله علیہ)، سوگند به کسی که جان علی در دست اوست، اگر تو و هم دستانت کوچک‌ترین حرکتی انجام دهید، زمین را از خونتان سیراب می‌کنم. عمر، اگر می‌خواهی، اقدام کن.»

ای ابوالحسن، به حق رسول خدا و به حق آن که بر عرش است، از اودست بردار. ما کاری که ناخوشایند شما باشد، انجام نمی‌دهیم!!

مولانه (علیه السلام) عمر را رها فرمود. مردم هم متفرق شدند و از این کار (که جنایتی دیگر بود) دست برداشتند.

در «علل الشرائع» در حدیث حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) (در پاسخ پرسش‌هایی که کسی از آن هُمّام کرد) - پس از شرح این که حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) پیکر مطهر حضرت فاطمه (سلام الله علیها) را شبانه از خانه بیرون آوردند و در روشنایی شاخه‌های درخت خرما برداشتند و پس از نماز خواندن، دفن کردند - آمده است که:

«صبح آن شب، عمر و ابوبکر بار دیگر برای عیادت از حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به راه افتادند. در راه به یکی از افراد قریش برخوردند. از او پرسیدند: از کجا می‌آیی؟ پاسخ داد: از خانه علی می‌آیم. برای تسلیت وفات حضرت فاطمه (سلام الله علیها) آن جا رفته بودم.

ابوبکر و عمر گفتند: مگر از دنیا رفت. گفت: آری و در دل شب به خاک‌سپرده شد. آن دو از شنیدن خبر، سخت ناراحت شدند و از ترس سرزنش مردم‌هراسان خدمت حضرت علی (علیه السلام) آمده گفتند: به خدا سوگند، هیچ یک از بدرفتاری و فسادهای ما را فراموش نکرده‌ای و این نیست جز از آن چه از مادر سینه‌داری. آیا این هم مانند به تنها‌یی و بدون شرکت ما، غسل دادن رسول خداست یا چون آموختن به فرزندت است که در برابر ابوبکر فریاد بزنند و بگوید: از منبر پدرم پایین بیا؟

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: اگر سوگند یاد کنم، تصدیقم می‌کنید؟ گفتند: آری امام (علیه السلام) سوگندیاد کرد. سپس آن‌ها را به مسجد آوردند و فرمودند:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از پیش به من فرموده و وصیت کرده بودند که چشم‌کسی جز پسرعمویشان بر پیکر بی‌پوشش آن حضرت نیقتد. از این رو من غسل دادم و فرشتگان این پهلو به آن پهلو می‌کردند و فضل بن عباس - در حالی که چشمانش با پارچه‌ای بسته بود - آب به دستم می‌داد. هنگام غسل، خواستم پیراهن از تن پیزامبر خدا بیرون آوردم که هاتفی از درون خانه - که سیماش دیده نمی‌شد - گفت: پیراهن رسول خدا را بیرون نیاور. این ندا چندبار تکرار شد. لذا از میان پیراهن دستم را به داخل بردم و پیکر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را غسل دادم. سپس با کفنه که به دستم داده شد، حضرتش را کفن کردم و بعد پیراهن را بیرون آوردم.

اما فرزندم حسن، شما دو نفر می‌دانید و هم‌چنین همه مردم شهر مدینه‌خوب می‌دانند که او صفاتی نمازگزاران را می‌شکافت و جلو می‌رفت تا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) - که در حال سجده بودند - می‌رسید؛ بر پشت ایشان سوار می‌شدو پیامبر (صلی الله علیه و آله) - در حالی که یک دست بر پشت حسن و دست دیگر را بر زانومی گذاشتند - بر می‌خاستند و بدین ترتیب نماز را به پایان می‌رساندند.

ابوبکر و عمر گفتند، آری، این را می‌دانیم.

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: شما دو نفر و همه مردم مدینه می‌دانند که حسن - در حالی که پیامبر مشغول خطبه خواندن بودند - به سوی ایشان می‌رفت و بر شانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌نشست؛ به طوری که برق خلخال پاهاش از انتهای مسجد دیده می‌شد و چنین بود تا خطبه به پایان می‌رسید. بنابراین، وقتی چنین کودکی، شخص دیگری را بر بالای منبر ببیند، برایش سنگین و دشوار است. به خدا سوگند من چنین دستوری به او ندادم و به فرمان من چنین نکرده است. اما فاطمه همان بانوی است که برای ملاقاتان با او، من اجازه گرفتم و سخنانش را درباره خودتان شنیدید. به خدا

سوگند که او خود وصیت کرد شمادو نفر در تشییع جنازه‌اش حاضر نشود و نماز نخوانید و من کسی نبودم که باوصیت و دستورش مخالفت کنم.

عمر گفت: این سخنان نامفهوم را کنار بگذار. من به گورستان می‌روم؛ قبر را می‌شکافم و جنازه را بیرون آورده بر آن نماز می‌خوانم!

حضرت علی<sup>(علیه السلام)</sup> فرمودند: به خدا سوگند، اگر کوچکترین اقدامی برای این سخنت انجام بدھی، مسلماً قبل از آن، سرت را از دست می‌دهی. در این مورد جز با شمشیر پاسخت نمی‌دهم؛ پیش از آن که اندک قدمی برداری.

گفتگو و مشاجره بین حضرت امیرالمؤمنین<sup>(علیه السلام)</sup> و عمر به درازا کشید و نزدیک بود با یکدیگر گلاویز و به جان هم افتند. مهاجران و انصار گرد آمدند و گفتند:

به خدا سوگند ما راضی نیستیم که چنین سخنانی درباره پسر عموم و برادر و جانشین رسول خدا<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> گفته شود.

نزدیک بود فتنه و آشوبی برپا شود که حضرت علی<sup>(علیه السلام)</sup> عمر را رها کردند و گفتند.»

علی بن عیسی اربلی در «کشف الغمة» آورده است که یکی از دوستان این اشعار قاضی‌ابوبکر بن قریعه را بر من خواند:

يا من يسائل اباعن كل معضلة سخيفه

- ای آن که همواره درباره هر مشکلی بی‌ارزشی پرسش می‌کند!  
لاتکشفن مُغطاً فلربما کشافتَ جیفه

- سرپوشی بر ندار؛ شاید که مُداری بر ملا شود.

و لرُبَّ مَسْتُورِ بَدَا كَالْطَّبْلِ مِنْ تَحْتِ الْقَطِيفَه

- و چه بسا شیء پنهان شده‌ای مانند طبل از زیر حوله آشکار شود.  
اعنَّ الْجَوابَ لَحَاضِرٍ لَكَنَّنِي أَخْفِيَهِ خِيفَه

- پاسخ آمده است ولی از ترس و هراس، آن را مخفی و پنهان می‌دارم.

لو لا اعتداءٌ رعيَّةٍ الْقَىٰ<sup>۱</sup> سياستها الْخليفة

- اگر دشمنی مردم، دراثر گسترش و اجرای سیاست خلیفه نبود  
و سیوف أعداءٍ بِهَا هاماً تُنَبِّأً نقيفه

- و شمشیرهای دشمنان این سخن‌ها سرهایمان را نمی‌شکافت،

لنشرتُ من أسرارِ آلَّ مُحَمَّدٍ جُمِلاً طريفة

- جمله‌ها و مطالب جالبی از اسرار آل محمد<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> منتشر می‌کردم؛

يُعنِيكُمْ عَمَّا رواهُ مالكُ و أبوحنيفه

- ۷۶- سایت تخصصی حضرت فاطمه سلام الله علیها - گروه فرهنگی محدثه

- به گونه‌ای که شما را از روایت‌های مالک و ابوحنیفه بی‌نیاز می‌کرد

وَ أَرِيْتُكُمْ أَنَّ الْحَسِينَ أَصَيْبَ فِي يَوْمِ السَّقِيفَةِ

- و به شمامیگتم که چرا فاطمه<sup>(سلام الله عليهما)</sup> (آن بانوری) شرافمند شبانه به خاک سپرده شد.

و لَأَيْ حَالٍ لَحَدَثَ بِاللَّيلِ فَاطِمَةُ الشَّرِيفَةِ

. و به شما می‌گفتم که چرا فاطمه (آن بانوی) شرافمند شبانه به خاک سپرده شد.

وَ لِمَاحَمَتْ شِيخِيْكُمْ عَنْ وَطِيْ حُجْرَتَهَا الْمُنِيفَةِ

- و هم چنین می‌گفتمن که چرا آن دو پیر (عمر و ابوبکر) شما را از وارد شدن به خانه‌ارزشمند خود بازداشت.

أُوهْ لِبْنُتِ مُحَمَّدِيْمَاتَ بِغُصَّتِهَا أَسِيفَةِ

- آه و وای بر دختر محمد<sup>(صلی الله عليه وآله)</sup>! او با غم و اندوه و حالتی تأسف آور از دنیا رفت.

مرحوم شیخ کلینی از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت:

امام باقر<sup>(عليه السلام)</sup> فرمود: «آیا می‌خواهی وصیت فاطمه<sup>(سلام الله عليهما)</sup> را برایت‌بخوانیم؟»

(ابو بصیر گوید): عرض کرد: آری. امام<sup>(عليه السلام)</sup> از جعبه کوچکی، نامه‌ای بیرون آورده چنین خواندند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ هَذَا مَا أُوصَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَوْصَتْ بِحَوَائِطِهَا السَّبِيعَةِ، الْعَوَافَ وَ الدَّلَالِ وَ الْبُرْقَةِ وَ الْمَبِيتِ وَ الْحَسْنَى وَ الصَّافِيَةِ وَ مَا لَامَ ابْرَاهِيمَ، إِلَى عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) فَانْ مَضَى عَلَى، فَالِّي الْحَسْنَى. فَانْ مَضَى الْحُسَيْنُ فَالِّي الْأَكْبَرُ مِنْ وُلْدِي. شَهَدَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ وَ الْمَقْدَادُ بْنُ الْأَشْوَدِ وَ الزُّبِيرُ بْنُ الْعَوَامِ. وَ كَتَبَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ.»

«به نام خداوند بخشایندۀ مهربان؛ این وصیت فاطمه دختر محمد رسول خدا<sup>(صلی الله عليه وآله)</sup> است. باغ‌های هفت‌گانه‌ام، عواف و دلال و برقة و مبیت و حسنی و صافیه و (مشربیه) متعلق به ام ابراهیم را به علی بن ابی طالب واگذار می‌کنم. اگر علی<sup>(عليه السلام)</sup> از دنیا رفت، به حسن و پس از حسن به حسین می‌رسد. چنان چه حسین از دنیا رفت، به بزرگ‌ترین فرزندم برسد.

خداؤند بر این وصیت گواه است و هم‌چنین مقداد بن اسود وزیرین عوام. علی بن ابی طالب<sup>(عليه السلام)</sup> آن را نوشت.»

مرحوم سید ابن طاووس در «کشف المحتجه» - در توضیح این که پیامبر خدا<sup>(صلی الله عليه وآله)</sup> و امیر مؤمنان<sup>(عليه السلام)</sup> فقیر نبودند و این که تنگ دستی لازمه زهد نیست - (به فرزندش) چنین گوید، جدت حضرت محمد<sup>(صلی الله عليه وآله)</sup> فدک و عوالی را به مادرت حضرت فاطمه<sup>(سلام الله عليهما)</sup> بخشید و ...

روزگار حضرت فاطمه<sup>(سلام الله عليهما)</sup> پس از رحلت پدر

درباره عمر حضرت فاطمه<sup>(سلام الله عليهما)</sup>

پس از رحلت رسول خدا<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> میان مورخان و راویان اختلاف نظر وجود دارد. حداکثر زمانی که گفته شده شش ماه و حداقل آن چهل روز است. ولی من ۹۵ روز را انتخاب می‌کنم. بنابراین، آن بزرگوار روز سوم جمادی الآخر از دنیا رفته‌اند.

محمد بن جریر طبری امامی با سندهای معتبر از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق<sup>(علیه السلام)</sup> روایت می‌کند که فرمودند: «فاطمه<sup>(سلام الله علیها)</sup> روز سه شنبه جمادی الآخر سال ۱۱ هجری از دنیا رفتند. علت وفات آن حضرت دستور عمر و ضربه غلال شمشیر قفذ غلام او بود که باعث سقط شدن فرزندشان محسن شد. آن حضرت از این ضربت به سختی بیمار و بستری گردیدند و به هیچ یک از کسانی که اذیت و آزارشان کرده بودند، اجازه ندادند به عیادتشان بیایند...